



ذهنیت متنازع

(ابراز نظر)

Ketabton.com

مصطفیٰ عمرزی

به نام آفریده کار بی همتا

ذهنیت متنازع

(ابراز نظر)

مصطفی عمرزی

مشخصات کتاب

نام: ذهنیت متنازع
(ابراز نظر)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۲۳۶

نوبت چاپ: اول

ناشر: صاحب اثر

سال: ۱۳۹۸ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

- ۱- ذهنیت متنازع (مقدمه)..... ۱
- ۲- ابتدال سیاست ها..... ۸
- ۳- از دهن گنده گی تا شکستن مرز گستاخی..... ۱۸
- ۴- از شبکه ی فساد..... ۲۵
- ۵- از ماست که بر ماست..... ۳۰
- ۶- استفاده از دیمو کراسی!..... ۳۶
- ۷- انبوه افراد مسلح..... ۴۵
- ۸- آنفلوآنزای مُرغی..... ۵۵
- ۹- بازی به اعتبار خیانت..... ۶۱
- ۱۰- بالاخره افشاء شد..... ۶۵
- ۱۱- بهای بنای کج..... ۷۱
- ۱۲- بی سیم سقوی..... ۷۶
- ۱۳- چرا ابزاری می شوند؟..... ۸۱
- ۱۴- چرا تحمل می کنند؟..... ۸۶
- ۱۵- چرا فقط از ما توقع دارند؟..... ۹۳
- ۱۶- حمایت های مردم را فراموش کردند!..... ۹۹
- ۱۷- دعوت از فساد تنظیمی..... ۱۰۴
- ۱۸- سنگ و کلوخ..... ۱۰۸
- ۱۹- نگفته بودم؟..... ۱۱۷
- ۲۰- سوء استفاده به این سطح!..... ۱۲۵
- ۲۱- گناهان نابخشدنی..... ۱۳۴
- ۲۲- مثال های خیلی بد..... ۱۴۲
- ۲۳- مثال های خیلی خوب..... ۱۴۷
- ۲۴- مسئله، فقط پاکستانی نیست!..... ۱۵۰
- ۲۵- مسوولان وابسته..... ۱۵۷
- ۲۶- نباید های سیاستگذاری جدید امریکا در افغانستان..... ۱۶۳

- ۲۷- نظام غیر متمرکز، مانند گل مرجان می شود..... ۱۶۸
- ۲۸- همه می نالند؟..... ۱۷۳
- ۲۹- یاد بگیریم!..... ۱۷۹
- ۳۰- پشت نقاب..... ۱۸۵
- ۳۱- اثرات اخبار بد..... ۱۹۱
- ۳۲- با پیشینه ی کار در امور تخلیه..... ۱۹۴
- ۳۳- داکتر عبدالله در تنگنای خیر و شر..... ۱۹۸
- ۳۴- رسوایی آن روز..... ۲۰۵
- ۳۵- کودستان سیاسی..... ۲۱۶
- ۳۶- مدیون و مقروض..... ۲۲۱
- ۳۷- ناهنجاری ها در تضعیف حاکمیت..... ۲۲۶
- ۳۸- معرفی مصطفی عمرزی..... ۲۳۲

- ذهنیت متنازع

- (مقدمه)

درگیری ذهنی چند جانبه، تقابل را به قدری وسیع ساخته که چیده ی مفاهیم، به گونه ای که ایده ها و مکاتب را تصنیف می کنیم، بسیار مشکل شده است. یعنی در تقابل سیاسی، تداخل عناصر فرهنگی، به غرض باور هژمونی، بحث سیاسی را که عموماً در نگرش اداری، تعمیم می دهند، به میزان زیادی انحنا می بخشد. ما (طیف درگیر) در امور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، به ویژه کسانی که تحلیل و تبیین را با اشراف به موضوع، مقال می سازند، شاید بیش از هر جریان تاریخی، فشار روانی را متحمل می شویم. در سالیان اخیر، صدور سوژه به منظور دامن زدن به تشتت قومی، حتی از آدرس هایی صورت گرفت که حداقل با مکتب و پوهنتون، بیگانه نبودند. در این میان، اکثراً شوونیستان اقلیت تاجک، با اغماض کامل به نزاکت های اجتماعی، قومی و اخلاقی، گویی در فرصتی که با حضور قوای خارجی به دست آورده بودند، سعی کردند به هر طریقی که می شود هژمونی افغانستان و مسئله ی افغان را تضعیف کنند. این روش، درگیری ذهنی طیفی را که در برابر آنان موضوع گرفته بود، به قدری سنگین می سازد که در ۳۶۵ روز یک سال، تقریباً کمتر فرصتی میسر می شود تا فارغ از اغراض افغان ستیزان، کار فرهنگی انجام دهیم. در چنین فضای آلوده، هر چند پاسخ ها (تحلیل و تبیین) ما توطئه های زیادی را خنثی ساخته اند، اما باید پذیرفت که حتی راست کرداری نیز مشکل می آفریند. «حقیقت، تلخ است» در

موارد مختلف باعث اعتراض جناح هایی شده که کوشیده بودند به هر نام و نشان، ستیز را اجتماعی بسازند.

در کتاب «ذهنیت متنازع»، بخشی از آن درگیری هایم را گردآورده ام که هرچند با مزایای تحلیل ها و تبیین ها مورد تایید عامه ی افغان ها بوده اند و مهمتر از همه، ایجاد این مکتب، مانع استمرار جهل افغان ستیزی شده است، اما چون ناچار از اختیار شدت عمل بوده ایم، زیرا افغان ستیزان بسیار غیر اخلاقی و با کراهت منظر، عمل می کنند، بیشتر در چهارچوب ادبیات، کسانی را نیز تکان می دهد که در زمینه ی اقلیت های ستیزه جو، زنده گی می کنند؛ اما جزو آنان نیستند. همین نکته، دشواری «ذهنیت متنازع» را افاده می کند که حتی جهت صلاح کشور، درگیر ماجرای می شویم که موضع منطق ما نیز می تواند مشکل بیافریند. به عبارت دیگر، روشنگری پیرامون افتخارات کذایی مجوسان، ولو با منطق خورد کننده و حذف توأم باشد و همه را قناعت دهد، باز هم طرفی را که خورد شده، آرام نمی گذارد.

یک بخش عمده ی افغان ستیزی که به تبع آن به پشتون ستیزی می رسد، به دلیل باور های خرافی فرهنگی ست که با تعمیم نشریات ایرانی در نیم قرن اخیر، به خصوص شوونیسم تاجک در افغانستان را تحریک می کند با اوهام و تخیل آن ها نخست از کنار تجربه ی فقر سیاسی و فرهنگی دو سقوی بگذرد و دوماً با پنداشت آن که گویا بیش از آن چه است که در افغانستان پنهان نیست، می تواند در راس کشوری قرار گیرد که در تمام جوانب تاریخ ملموس آن، تقریباً زیر صفر شناخته می شود.

در کتاب «ذهنیت متنازع»، گستره‌ی نظرم در نوشته‌های این مجموعه با وسعتی وجود دارد که از راه یافت داده‌های مختلف ستیز، در برابر آن‌ها موضع می‌گرفتم و با پاسخ، تحلیل و تبیین، بیش از همه سعی می‌کردیم جلو جهل، جهال و تقابلی را بگیریم که اگر واقعاً وارد مرحله‌ی حاد شود، نه فقط با پی‌آمد‌های درگیری‌های شدید قومی، توأم می‌شود، بل تحمل آن برای ستیزه‌جویان، شاید با حذفی توأم شود که هرگز پیشینه نداشته باشد.

متأسفانه، حضور جامعه جهانی در افغانستان، نه فقط جلو فلاکت‌هایی را نتوانست بگیرد که حاصل تجاوز شوروی و سقوی دوم بودند، بل در عرصه‌های مختلف به فلاکت‌های انجامیده که در کشور جنگ زده‌ی ما، حداقل تحت شعایر اسلامی و افغانی، ستیز قومی و افغان ستیزی در حد روسپی‌گری‌های عجیب اعضای «شورای تاجکان» و «انجمن خراسانیان» تا سقوط طالبان، سابقه نداشت؛ هرچند زد و بند‌های احزاب اقلیت‌های قومی از زمان حضور اتحاد شوروی تا جنگ‌های داخلی و بالاخره حمله‌ی ایالات متحده‌ی امریکا بر افغانستان، حرف نمی‌گذارد که عرصه‌ی سیاسی ما چه قدر آلوده است. در همین کتاب، در چند مورد اعتراض به نهایت دنائت بقایای ناقلین در کشور، متوجه می‌شوید که به اصطلاح با دلگرمی از حضور «خلاص‌گیران خارجی» به قدری وقیح عمل کرده‌اند که در یک سیستم سرپا انحصار شده از سوی یک اقلیت قومی (تاجک)، او باش این طبقه، به خاطر وارد کردن فشار مضاعف، در حالی که به نیروهای خارجی، تکیه می‌کردند، به نام آزادی‌ها در عرصه‌ی چاپ و نشر و هم در عرصه‌ی گند شهری، درب و دیوارهای کابل را با

ادبیات مستهجن افغان ستیز، پُر کرده بودند. فاجعه‌ی حکومت ائتلافی که هم‌تباران و هم‌ولایتی‌های آنان را در مغز استخوان کشور، داخل کرده بود، از یک سو و از سوی دیگر به نام آزادی‌هایی عمل می‌کنند تا مفاد آن‌ها در یک جا (ارگ) به نام شان رقم بخورد.

فلاکت حضور بی‌رویه‌ی خارجی را جدا از مزایای آن در دولت‌سازی و حداقل‌های رفاه و ارتباطات جهانی کشور، می‌توان در زمینه‌ی افغان‌ستیزی‌هایی دید که عمده‌ی ذهنیت متنازع ما را می‌سازد.

خبرهای چند پسرک ولگرد که بعضاً با شباهت‌های مغولی، هیچ‌شکی برجا نمی‌گذارند که از بقایای ناقلین آسیای میانه‌اند، حداقل وقت ما را نیز گرفت تا با شعار «مرغ کم، مرداری اش کم!»، سراغ‌شان برویم. ناگفته‌نماند که پیام‌های افغان‌ستیزی، بدتر از آن چه بودند که ظاهراً فکر می‌کردیم.

با همه‌پرسی کردستان که منجر به جلب آرای جدایی‌شد، با وجود مداخله‌ی دولت عراق و ارسال نیرو به مناطق کردنشین این کشور که جلو تحدید ارضی خود را گرفتند، اما حرفی که باقی‌ماند، ساخت محوری بود که در بازی‌های استراتژی‌یک، به درد قدرت‌های بزرگ تر می‌خورد. یعنی جایی به وجود آمده که درز کرده است.

در افغان‌ستیزی‌های نوع ما، اگر یک طرف قضیه، لوٹ وجود چند مجوس‌ناقل باشد، در واقع ارسال پیام برای جلب سرمایه‌گذاری در بازی‌های نو قومی، اصل مسئله است که من شک ندارم اکثر شوونیستان تاجک دخیل در حکومت، نهانی از

ذهنیت متنازع / ۵

آن‌ها حمایت می‌کردند/ می‌کنند. این رویکرد، حداقل در زمان حامد کرزی، به قدری او را فریفته و مرعوب کرده بود که یقین می‌کرد اگر عطا محمد نور، برطرف شود، شمال افغانستان حتماً تجزیه می‌شود.

خواننده‌ی افغان با مطالعه‌ی نوشته‌های این کتاب، متوجه می‌شود که ذهنیت متنازع ما در چه زمینه‌ی وسیع، حاد و عمیق قرار دارد. بنا بر این، وظیفه‌ی طیف ما مشکل‌تر از رسالت تمام افغان‌هایی است که در گذشته در جانب منافع ملی، ذهنیت‌سازی می‌کردند.

درگیری دایم و عذاب‌آور دفاع از کشور، زمانی سنگین‌تر می‌شود که می‌بینیم با مانور‌هایی که در همسویی با منافع بیگانه‌گان، اجرا می‌کنند، ضعف‌های آشکار اقتصادی، نبود اُبُهت سیاسی، مُعضل مهاجرین، تورید بیش از حد کالا و بدتر از همه وابسته‌گی به کمک‌های خارجی، ما را در موضعی نیز خورد می‌کنند که با دست بالای منطق، جواب دشمنان را می‌دهیم.

من فکر نمی‌کنم که نه آقای کرزی و نه هم آقای غنی، آن قدر بی‌خاصیت باشند که هتاک‌ی‌هایی پدرام روسپی را بپذیرند، اما واقعیت این که در عرصه‌ی رسانه‌ها نیز سهمیه‌ی خیرات داشتند/ دارند و دوستان خارجی، بدون درک ناهنجاری‌های ما با فضایی که تحمیل کردند، مردمسالاری را خوار ساخته‌اند، طرف افغان‌ستیزان به خوبی می‌دانند که ناگزیری‌های وابسته‌گی دولت، می‌توانند آنان را وقایه‌کنند. این که دیدیم دولت‌های آقایان کرزی و غنی نمی‌توانستند با غیرت افغانی در برابر روسپی‌های مجوس، عمل کنند، دست بسته‌ی شان در برابر کمک‌های خارجی نیز بود/ است.

کاش با نپذیرفتن خیرات عرصه ی به اصطلاح رسانه ها و آزادی بیان، کمی به حیثیت و پرستیژ شخصی و قومی خودشان فکر می کردند. وقتی مجوسانی همانند پدرام، تمامیت ارضی را تهدید می کنند و با توهین و تحریف بزرگان و تاریخ افغانستان، سعی می ورزند مشروعیت تاریخی اکثریت مردم ما را حداقل در میان اوباش شان مسخره بسازند، معلوم است دنبال اغراضی اند که اگر خوب را بد نسازند، فلاکت دو ارتجاع سکوی و گذشته ی ننگین دهقانی / فارسی، آن قدر بد است که با هیچ برهانی نمی شود بر اساس آن ها امتیاز گرفت.

گسترده گی ذهنیت متنازع ما به جایی نیز کشیده می شود که ناگزیر با تقبل امر خطیر روشنگری، به این حقیقت صحنه بگذاریم که مثلاً ممثل نماینده ی ایران در افغانستان (پدرام) از پشتوانه ای بهره می برد که در مسایل مختلف احتیاج دولت ما به آن کشور، همه درمانده می شوند که اگر او را از یک پا کشال کنند، روزگار مهاجران ما در جمهوری به اصطلاح اسلامی، تارتر نمی شود؟ به نقل از آقای سپنتا، آورده اند که ایرانیان در مورد عبداللطیف پدرام، به او سفارش کرده بودند: از وی حمایت کنید!

می دانم که شدت ادبیات بعضی تخلیقات این قلم، کسانی را نیز آزرده می سازد که وقتی با ما مواجه شوند، دلیل می آورند که با افغان ستیزان نیستیم! این درست که آنان (دشمنان) بی نهایت بی حیثیت استند، اما عدم پاسخگویی به جهال، فضای ما را آلوده نگه می دارد. اگر شدت پاسخ های ما نمی بود، شاید به زشتی ها و پلشتی های بیشتر رو می آوردند. بیشترین ذهنیت تنازع ما روی این

ذهنیت متنازع / ۷

حقیقت می چرخد که ما با یک جریان عقده مند تاریخی، مواجه هستیم.

امیدوارم تلقی خواننده ی افغان از نوشته های این مجموعه، منوط به رویکردی نباشد که منطقی و آگاهانه در برابر ناهنجاری ها، دشمنان و دونان اتخاذ کرده ایم، بل توجه کنند که ذهنیت متنازع، چه قدر گذشته، عمق و تنوع دارد؟ حتی کمترین سهل انگاری هم می تواند به طوالتی بیافزاید که جبران آن سال ها ایشار و از خود گذری می خواهد.

ما که ناگزیریم به تمام امور رفاهی، اولویت قایل شویم، ضیاع توان و انرژی ما در ستیز تحمیلی، کشور را با تمام وسعت و عظمت تاریخی و جغرافیایی آن، همچنان عقب نگه می دارد. به خصوص، عمده ی ذهنیت تنازع من این است که اگر بتوانیم منطقی، قانونمند و با اُبُهت سیاسی، وقایه کنیم، می توانیم توان و انرژی زیاد خود را در اختیار اولویت های رفاهی و مردمی، قرار دهیم.^۱

مصطفی عمرزی

۱۳۹۸/۵/۴ ش

کابل - افغانستان

1- یادآوری:

داشته های این مجموعه در سال های مختلف، نوشته شده اند. قید مدت در آن ها به همین خاطر است. چند مجموعه ی دیگرم نیز حاوی نوشته های سال های مختلف می باشند؛ اما تفاوت آن به دلیل رویکرد است. یعنی موازی با هدف/عنوان، گردآوری شده اند. م.ع

- ابتدال سیاست ها

آشوب های اجتماعی، زمانی که منشای سیاسی می یابند، فرصت هایی می شوند تا با روشنگری بر ابعاد مسئله، به فهم مواردی نزدیک شویم که در یک اجتماع زیر فشار و تعدی، در تجربه ی سال ها تجاوز و خون، معانی مقولات سیاسی، چه قدر سالم اند؟ مثل همیشه، باز فرصت یافتیم در هنگامه ی ستیز جناحی، بر مواردی روشنایی بیافکنم که در تسلسل آن ها، این بار خیمه های میان تهی مدعیانی ست که در رسته های سیاسی، اگر مردمان بی کار و ولگرد، استخدام نکنند، تجمعی که به اثر کمیت و کیفیت آن، متقاضی تغییر و اصلاحات می شوند، ثابت می کند چه پشتوانه ای در عقب جناح های ستیزه جو، به ویژه قومگرایان قرار دارد.

انقلاب نارنجی ناراضیانی که پس از شکست تیم اصلاحات و همگرایی، اجیر شدند تا در شرم روز های روشن، در خیمه های خالی، دولت را تهدید کنند، در رخوت مجریانی که بالاخره به اثر هیچ، دل به دریا زدند، اما در لجن آن چه به اصطلاح حکومت وحدت ملی شد، زیر فشار های سُست، ناگزیر اند امتیاز دهند، در یک مثال دیگر، باز پیدا شده است که در واقعیت های میان تهی آن، اگر حقانیت مدعیان سیاست ها در افغانستان، زیر سوال می رود، از منظر فسق، فساد و هیچ، بدون شک تجربیات نوع دیگری در مکتب های سیاسی خواهند شد که این نمونه را خوب است «سامانیزم» بنامیم.

شبکه های اجتماعی، همانند دام های در کمین، دار و ندار کسانی را بر باد می دهند که در جو کذب رشد کرده اند و از پشتوانه ی اعتماد به نفس کاذب، می خواهند بیشتر از آنی باشند که استند. تصویر دخترکی که ظاهراً بد نیست، با لباس های اناث و ذکور در شمایل شر و فساد (پکول و دستمال) در زیر خیمه های شبانه- روزی معترضان، در جامعه ای که محرومیت جنسی بی داد می کند، جوانان زیادی را به شوق آورد تا در جهت موافق و مخالف، اما چشم چرانی کنند که این نمونه، به تنهایی با چنان جاذبه، در خلوت های بی کاره گان خیمه های در واقع رستخیز بی کاری و نادانی، چرا عشو می کند؟

سابقه ی اعضای ستمی به ویژه در نهاد های فرهنگی و سازمان های مدنی حکومت کمونیستی، با قصه های سلسله دار فسق و فساد، آن قدر زیاد است که اگر آن را با تمام نشرات بی کیفیت «انجمن شاعران و نویسنده گان» حکومت رفقا، مقایسه کنیم، وزن فساد و فسق، سنگینی می کند. بنا بر این دیدن تصاویر عشو گران ستمی برای کسانی که امثال پدرام ها را خوب می شناسند، فقط لبخند معنی داری ست که می دانند از رویکار آوردن این موجودات، چه می خواهند؟

دوستی از دوستان فعال در رسانه های تصویری (ادیتور ویدیو) در فضای اعتماد و دوستی، برایم قصه می کرد که چند ماهی را در «شورای تاجکان پدرام» در برداشت های قومی، کار کرده ام. او با صورت مشوش و اضطراب ناشی از افشاگری، اما بالاخره از دهنش بیرون شد که به خدا قسم به مردم بگویند به زنان و دختران تان اجازه ندهید به «شورای تاجکان» بروند! بی سیرت، بی عفت و خوار می شوند. گرسنه گان آن جا، در برداشت های متفاوت از

اخلاق و دین، زمینه می سازند تا دختران و زنان مردم با اختیار روش های وقیح، به راحتی در آغوش شهوت پرستان بیافتند. تعریف این قصه برایم جالب شد؛ زیرا دوستم اصرار داشت چیزی بنویسم. گفتم: خودت که اهل قلم استی! نوشتن این رویداد، کاری ندارد! چرا من؟ همین که بدانند در حدود تبار شان نیستم، ولو با انبار مستند و دلیل، اما طفره می روند که این قبیله گرا، درست نمی گوید! گفت و گوی ما به باریکی هایی کشید که حدس می زدیم چیز هایی در جغرافیای اتحادیه ها، سازمان های اجتماعی و مدنی، احزاب و نهاد های به اصطلاح فرهنگی می گذرند که در رقابت کمیت، در فضای آلوده ی سیاسی، هرگز دروغ نیستند.

اکثریت اعضای «شورای تاجکان پدارم» از اعضای جریان ستمی، پرچمی، باند شر و فساد و قومگرایانی اند که با دید غیر از رسمیات باور های عامه، به مسایل می نگرند. صرف نظر از موضع سیاسی و خصومت های ضد افغانی، فارسیزم با انبوه کتاب تولید ایران، چنان چه سیاست های فرهنگی تاجکستانی ها را به انحراف کشانده، در اعتماد به نفس کاذب اعضای ستمی، آن قدر موثر است که باور های ناشی از آن، توده هایی را که کمترین رسمیت تاریخی دارند و در صورت اجتماعی، ظرفیت های هیچ فرهنگی و مدنی شمرده می شوند، در تخیل ناشی از کتب جعلی، به ویژه در ساخت و ساز برای تکیه به تاریخ، آن قدر منحرف کرده که مثلاً «هرچه از خود، بهتر است»، در قبول جمعی آنان که گویا هرچه از خود داشته اند، طیفی از رهروان دین جدیدی را گسترده می کند که نقد آن، به خوبی نشان می دهد بر چه وقاحتی استوار کرده اند.

دوستم با حُجُب ناشی از روشنگری، یاد آور شد «اکثر اعضای شورای تاجکان، زردشتی اند!»

من، سال قبل برای خالی نماندن نقد مسایلی که بسیار ضروری اند، در شمار کتاب های روشنگر، با درک حقایق تلخی که به ناهنجاری های بیشتر اجتماعی می رسند، کتاب «آیین های سخیف» را در نقد دین زردشتی، منتشر کردم؛ هرچند عدم حس، تا زمانی که تبارز کند، مجوز صدور حکم را نفی می کند، اما در تجربه ی آزادی های مهارگسیخته، افراد و آدرس هایی را شناختیم که به ویژه با خصوصیات خراسانی - فارسی، نقاب را پس زده اند.

جاوید اهور، نخستین زردشتی ای بود که با توهین مستقیم به اسلام، ماهیت گروه هایی را آشکار ساخت که حالا در شکل نهاد هایی چون «شورای تاجکان» و «انجمن خراسانیان»، هرچند تظاهر می کنند، اما آدرس های موازی به آن ها در مجموعه ای از افراد مستقیم و غیر مستقیم، از هیچ توهین و زشتی ای بالای باور های رایج و عام ما (قبول اسلام و افغانیت) دریغ نکرده اند.

روزی به اثر تصادف، متوجه پُستی شدم که در صفحه ی «بر های شمال»، مربوط انجمن خراسانیان، اشمئزاز تاریخی ای را به نمایش گذاشته بودند که با شناخت تاریخ فارسیم در ایران، ستون های آن، چون محمود افشار یزدی، احمد کسروی، میرزا آقا خان کرمانی و صد ها نحس دیگر، برای کسانی که اهل مسئله اند، زودتر از آن کاپی - پیست ستمی، به آشنایی می رسید. آنان، پُست کرده بودند: «میان عرب و مسلمان، تفاوت قایل شویم!»

در افغانستان در تذکره ی افراد زیادی از قوم عرب، تاجک نوشته اند. صرف نظر از این که تبعیت از ایدئالوژی های وارداتی در

افغانستان به چه مصایبی انجامیده اند، زیان های ناشی از کاپی - پیست باور های بی مقدار از سوی جناح های آلوده، در نخست از گریبان خود آنان می گیرند. عرب ستیزی استعاره یی ستمیان در افغانستان، به اعرابی کمک کرده است تا در روند نو تذکره های الکترونیکی، با نفرت از فارسیزم، صورت قومی خود را به نفع خود، سجل کنند. این که بُریدن از این ظرفیت، به زیان کیست، می گذریم.

نقد عرب، اما در واقع در مکتب های سیاسی معاصر ایران، به معنی توهین به مسلمان و اسلام است. منابع زیادی وجود دارند که نشان می دهند عرب ستیزی به معنی اسلام ستیزی در گذشته ی صد ساله ی تاریخ معاصر ایران، در شعاعی که یافته، کسانی در منطقه را تشویق می کند تا در جغرافیای بزرگ ترکستان (آسیای میانه)، به درز های زیادی چون تاجکستان و مدعای اوفزاده گان قومپرست و هتاک آنان بزنند. همچنان در افغانستان در بحران طولانی، دست آویز مدعیانی شده که اگر از منابع کتب ایرانی، محروم شوند، در حالی که کارنامه ی زار فرهنگی آنان، معادل فقر فرهنگی ست، توهم تزریقی و ماخذی مردمانی را به تصویر می کشد که اگر نقد افتخارات کذایی شان، دستور کار عام شد، برهنه گی ناشی از ناداری، کسانی را می شرماند که در میدان رقابت با افغانستان، خیال کرده اند چیزی بیش از تجربیات سقاوی، ارائه می کنند.

اشاره به نکته ای مرا متوجه کرد که نماد گرایی در واقعیت های زیر جلد، چیز های زیادی دارد که اگر علناً از بیان آن قاصر اند، اما در اشتیاق بسط فرهنگ های سخیف، مشاغل زیاد می یابد.

با رهنمایی دوستم، با دقت در آرم کنگره‌ی به اصطلاح ملی پدرام، متوجه مشعلی شدم که با آتش افروخته، ظاهراً روشنایی ادعایی را در برمی‌گیرد که از ظاهر این اشیا، مفهوم می‌شود، اما نابکاران مجوس، با آوردن آتش، یا سمبول دین سخیف زردشتی، ماهرانه دلخواسته‌ای را نمایش می‌دهند که هر وقت فرصت یافتید، مطالعه‌ی کتاب «آیین‌های سخیف» به شما کمک خواهد کرد نمایش باستانی از یک ساخت مصنوعی (دین زردشتی) اگر به کار مردمان حقیری در رسمیات تاریخی نخورد، به هیچ دردی نمی‌خورد.

خیمه‌های خالی مکاتب انحراف سیاسی، به ویژه در تشریح مدعای این جریان نو (سامانیزم) در حالی که پوچی جریان‌های سیاسی برای عدالت فراگیر را زیر سوال می‌برند، در آنارشیزم کنونی، در شرایطی که وارفته‌گی مشهود تر می‌شود، اگر همچنان نیازمند نسخه‌های فوری و قوی مداواست، نباید از این روشنگری کتمان کرد که در کشوری که هزاران جوان رشید بلوچ، پشتون، هزاره، اوزبیک و... در رسته‌های مختلف جان می‌دهند و از نعمت زنده‌گی محروم می‌شوند، تنفس آزاد مردمانی که با دوسیه‌های فساد اخلاقی، حتی خبری شدند، خیلی گران تمام می‌شود. از بدبختی ماست که در این تراژیدی، پدرام‌ها زنده‌اند، اما در چپ و راست این سرزمین، خون سربازانی می‌ریزد که در دفاع از وطن، سجاده دارند و با نسخه‌ای از کلام الله مجید در جیب، با وضو، جان می‌سپارند.

خوب است در حال زار اوضاع، از خیر هدایت، حداقل در مرحله‌ی دوم سفارش نبوی نیز خرسند باشیم که در تشریح مراحل ایمان، اگر قوت آن را عمل می‌داند، در این بی‌چاره‌گی‌های

دست خالی مردم، اما در کشوری که اسلام، روح و قلب مردم را تسخیر می کند، در شرایطی که آزادی در حد دهن گنبدیده گی نیز توجیه می شود، در مرحله ی دوم ایمان، از بیانی حذر نکنیم که در هر سطح نقد، اصلاح می آورد.

نظر به حدیث حضرت پیامبر بزرگوار اسلام (ص) سومین مرحله ی ایمان، تقبیح زشتی در نهان است. در سُستی های روزگار، این مرحله ی سوم، برای ما خوب نیست. اگر زور ما نمی رسد، در موج آزادی های مهارگسیخته، اگر موردی بد نباشد، تاختن و انتقاد بر زشتی هاست. از اعتراض، انتقاد و عتاب بر بدکاران، حذر نکنیم.





یکی از چند خیمه‌ی بی کاران جنبش رستاخیز در واقع «سامانیزم»



این سیاه سر (در تصاویر بالا) در چند خیمه‌ی شبانه-روزی جنبش سامانیزم، دیده شده است. می‌گویند از طرفداران متعصب پدرام است. امثال این‌ها در شبکه‌های اجتماعی با ده‌ها صفحه‌ی

ذهنیت متنازع / ۱۶

خراسانی، پارسی و تاجکی در جمع مذکران شان، به پشتون ها، ترکتباران، هزاره گان و اقوام دیگر، توهین می کنند.





نمونه ی بالا، مخلوطی از نخود سیاه ستمی و شورای نظاری در مکتبی در مزار شریف است.

- از دهن گنده گی تا شکستن مرز گستاخی - (سقزاده گان، هار شده اند!)

پس از چاپ کتاب «حقیقت خورشید» (پیرامون نام های افغان و افغانستان) طبق سنت اهدای فرهنگی، آن را به یکی از بزرگان فرهنگ و ادب ما، تقدیم کردم. جمله ی یادگار این اهداء، «فرزانه مرد سیاست و فرهنگ بود»، اما صفت «مرد سیاست» آن در تبسم یک آزرده گی، واکنش شد که: «سیاستش را نمی پسندم، زیرا بر ما تحمیل شده است.» منظور گوینده، هجو سیاست زده گی جامعه ی افغانی ست که در تنوع بازاری ترین اشکال، در حد بدترین تعاریف علم سیاست، سقوط کرده است.

حسرت قلم به دستانی که می کوشند از مزیت ظرفیت فکری، طبیعت و ودایع الهی را ادبیات کنند، برای طیف ما که قلمپردازان بحرانییم، به یاس و اندوهی می ماند که باید همواره از عقب عینک سیاه سیاسی در نوبت آن رسید. شاید پا به پای بحران تحمیلی که از ۷۰ سال آغاز می شود، کمیت کار فرهنگی ما کم نباشد، اما به جرات می توان گفت کیفیت آن در مقایسه با ارثیه ی تاریخی - فرهنگی، میلان به نفع سیاست ها و ایدئولوژی هایی ست که در پی آمد آن ها، دورنمای کار فرهنگی افغانی، استمرار و سماجت بر ارائه ی ادبیات سیاسی ای می شود که اگر از سواد نویسنده، بهره ببرد، قواره دارد، اما اگر در تنوع اهل جهالت ارائه شود، نباید بسیار ناراحت شد که آن چه به نام تبیین ادبیات سیاسی، و فرت فرهنگی - رسانه یی ما شده، چرا سخیف، غیر منطقی و رکیک است.

هنوز از مُرده پرستی و قبرکشی جنبش سقاوی، کمیت اخبار و فعالیت های فرهنگی ما در انواع قرار دارد. به یاد داریم که چه گونه در جاده ها ریختند و از ریخت چهره های منحوس خود، درس های دیگری گذاشتند تا بدانیم قهرمانان تنظیمی نوع غیر افغانی، حیثیتی فراتر از همان قراء و قصابات خودشان ندارند. رهروان جهالت و نادانی، اکنون پیش کسوتان ستمی در حد سقوط سقاوی را با پکول داران و دستمال گردنانی معرفی می کنند که هر کدام اعمالنامه های دون بودن آنان در حیای حضور است.

پس از برپایی نمایشات سقاوی و سقازاده گی، وارد فاز دیگری از هرج و مرج اجتماعی شده اند که اگر کسی از میان آنان شعور می داشت، مانع می شد در چند قدمی هزاران عدو و عداوتی که آدرس مشخص نمی شناسد، بر آن دشواری هایی ما نیافزایند که اینک هجوم مشکل از اشکال آن است.

پخش تصاویر بی نهایت شرم آور، جاهلانه و مزرورانه ای که نشان می دهد سوراخ نشینان سقاوی پس از حرمان های مقاومت در کوه ها و دشت ها، اینک کورموشانی را مانند که گشت شبانه می زنند و از قی، مدفوع و گنده گی آنان، ناگزیر باید تشکیلات شاروالی را در حدی بزرگ کنیم که به دور از دسترس تیم گل مرجان، کثافات کسانی را پاک کنند که شبنامه ی مرداری پخش می کنند.

«ما افغان نیستیم!»، مجموعه ای از حُسن نگارش سقاوی به اوزان ستمی، کلکانی و ربانی، در بسیاری از نقاط شهر کابل، کثافت زباله های دیگری ست که یکی از خود نمی پرسد، چرا برای این طایفه ی جولای، موقع می دهیم و چرا به تره که ای برویم که اگر

هر کسی بر اساس سهم سیاسی، فرهنگی، تاریخی، انسانی و وجدانی خویش بخواهد، اینان برای سقاوی، دزدی، چور، خیانت و انحصار می خواهند. مگر بهای این بهایم چند است که باید سرنوشت مملکت را در حضور اجنبی، با آنان بنویسیم و خوش باشیم که در تمامی مواد آن، نه افغان بمانیم، نه افغانستان بماند و نه از تاریخ ما، خبری باشد. همین که با طیفی از قشر حقیر و بدنام، این کشور و ملک حداقل در ۱۵ سال گذشته، بار کج شد، بس نیست که حالا مرزهای گستاخی بشکنند و گروهک خاین و بحران زده از راه «غیر مستقیم» اراذل و اوباش، به صراطی ژاژخواهی کنند که معلوم است برای رسیدن به بهشت، از راه دوزخ می روند. هنوز جراحی بی شرمانه ترین توهین ها، فحاشی ها، بی ادبی ها و پلید ترین نوع حضور فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنان بر دل هر افغان دردمند است که بدون شک معادل آن را با قبول فحش های رکیک، مناسب آن دلخواسته هایی کنند که وقتی طایفه ی جولای، مدعا می شود فکر می کند سقاوی، خراسانی، پارسی و آریایی، شانی ست که اگر چیزی در حد نجابت برای آن چند کلمه بپذیریم، هرگز زیب کسانی نیست که با دو بار حاکمیت نحس، نجس و پلید (کلکانی - ربانی) خودشان و وزن شان را در میزان ارزش های افغانستان، وزن کرده اند و حتی در میان زباله ها نیز جای پایین دارند.

دهن گنده گی های فرهنگی، رسانه یی و ادبی را تحمل کردیم، زیرا تعهد داده بودیم که در تارترین تکدر تعریف، دیموکراسی در حد وقاحت نیز توجیه می شود، اما برای آن چه اکنون شروع کرده اند، به زودی اجندا و برنامه هایی درست می کنیم که اگر

کسی با ادعای خراسانی، آریایی و پارسی برای ما مزیت بخواند و از مدرک ۸ ثور، ۱۸ سنبله، کلکانی و ربانی، سود سیاسی در انحصار دولتی ببرد، جواب ما واضح باشد: آن چه می فرماید، به فحش های رکیکی می مانند که نثار دشمنان این کشور می کنیم. از شاروالی این حاکمیت بی حیثیت می خواهیم زود سراغ گند سقاوی بروند و با پاک کردن جملات «ما افغان نیستیم!»، فرصت نسازند تا با تداعی تاریخ کریه سقازاده گان، حرمتی را که برای ارزش های خودمان در رعایت مصالح، نثار آنان می کنیم بشکنیم و در معامله ی به مثال، کسی از دوستان، خوب گفته بود: بهتر است در پایان جملات سخیف آنان بنویسیم: بلی، شما ح... استید! راه حل و چند پیشنهاد:

- ۱- هرچه زودتر حداقل روند تسویه ی حساب با سقازاده گان از آن ادارات دولتی آغاز شود که در راس آن ها نیستند.
- ۲- در جذب افراد نو، پیشینه ی تنظیمی- سقاوی به خاطر عدم استخدام، از اصول ادارات دولتی افغانستان، شمرده شود.
- ۳- قطع روابط اجتماعی با سقازاده گان و تحریم حضور آنان در میادین ملی و رسمی.
- ۴- منع داد و ستد با سقازاده گان و نظارت ارگان های امنیتی بر شیوه ی کاری و زنده گی آنان.
- ۵- تدویر جلسه ی فوری اعضای شورای ملی جهت تصویب قانون «اتباع درجه دوم».
- ۶- دستگیری اوباش سقاوی که مرتکب ادبیات وقیح ضد افغانی می شوند.
- ۷- اجماع فرهنگی ملی برای پاسخگویی و معامله ی به مثل در برابر هتاکی ها و گستاخی های ستمی- سقاوی.

۸- منع فعالیت های رسانه یی، فرهنگی و سیاسی به ویژه اعضای سقاوی و ستمی.

۹- دولت با مراجعه به ملت و تبیین خطرات ناشی از زیاده رویی های سقازاده گان، بسیج ملی را اعلام کند و بر تمام افغانان است تا در تمام ولایات افغانستان با واکنش به موقع و حساس در رسوایی، نفی و طرد سقازاده گان بکوشند.

حرکت شرم آور اخیر (نوشتن جملات ما افغان نیستیم در دیوارها و تعمیرات شهری) هرچند از وقاحت گروهک مدعی فرهنگ، حکایت می کند، اما نباید در حدی قبول شود که با ترفند هراساندن تکنوکراتان افغان در مسئله ی گسست و آشوب، انحصار، خیانت ها و دزد ها را تداوم بخشیدند. در واقع با گرایش به هرج و مرج عمومی، نه فقط تنفر عامه نسبت به سقازاده گان در واکنش به مثل، اوج می گیرد، بل گروهک انحصارطلب که تا مغز استخوان، با زور و ندانم کاری های جامعه ی جهانی بر سیستم دولتی تحمیل شده اند، با از دست دادن تمام امتیازات دولتی که بقای آن ها فقط به حضور جامعه ی جهانی، بسته گی دارد، به زودی با تاراج و چپاول هایی مواجه خواهند شد که از غضب زمین تا اعمار بلندمنزل ها، خانه ها و واحدهای مسکونی و تجارتي، در همه جا، حضور ننگین خود را با حیف و میل و پول های دزدی به ثبوت رسانده اند و بقای این حالت، بسته گی به شعور آنان در قبول واقعیت هایی ست که اکنون با بسیج چند ولگرد و قواد، می خواهند جامعه را بی ثبات کنند.

در حالی که می دانیم ظرفیت های سقاوی، همانند حاکمیت ملا ربانی، در حفظ بند تبان خودشان نیز مشکل دارند (اقلیت) و

ذهنیت متنازع / ۲۳

درامه ی هتاکي ها و گستاخي ها، فقط باعث تشويش مردمان چند منطقه ی کابل می شود، اجازه ندهيم ظرفيت کلي جامعه در حالي که هزار مشکل دارد، با کشيده گي بحران سقازاده گان، بي جا مصرف شود.

«سقازاده گان در شان زمين هاي ترکاري اند.» آنان را در حد مصرف پارو، نگه داريم و اجازه ندهيم گند شان را شهري بسازند. تصاويري از گنده گي هاي سقوي:



مشاهده می کنید که پس از گندزدن، با عجله از موتر فرار، تصویر گرفته اند. یکی از عوامل این زشتی، وجود افراد سقوي در حوزه های امنیتی و نواحی ست که با سفارش مقامات بالای سقوي، سعی می کنند با این رفتار، تکنوکراتان را بترسانند و امتیاز بگیرند.



- از شبکه ی فساد

بازی های سیاسی سالیان اخیر، در همه جوانب، مسوول دارند. فروپاشی امارت اسلامی، خلاف توقع از مدافعان حقوق بشر و آزادی، در دایره ای شکل گرفت که با مراجعه به تاریخ آن، بی زاری از مدعیات بیشتر می شود. خوب بود پس از سقوط امارت اسلامی، حکومت جدید که کاملاً بر اساس تداخل نیروهای بین المللی شکل گرفته بود، بر اساس ارزش های اخلاقی و آن چه برای خود می پسندند، اجازه نمی دادند شکست خورده گان کوما گرفته که در تاجکستان مخفی شده بودند، به نام مدافعان در حکومتی زنده شوند که در منگنه هایش، همیشه در برابر منافع جامعه ی بین المللی ایستاده اند. آزرده گی مردم از اختیار این مشی که مخالفان طالبان، به نام یاران نیروهای خارجی، نه فقط بزرگ نمایی شدند، بل در سایه ی ادعا و زیاده طلبی، به جانورانی مبدل می شوند که با خوردن حقوق و سهم دیگران، در حاکمیتی به انحصار می رسند که اگر پای خارجی به میان نمی آمد، معلوم بود تاریخ ننگین تنظیمی برای همیشه بسته می شد.

در تنوعی که در بازار سیاسی افغانستان، عرضه کردند، حذف معیارهایی که در جوامع غربی باعث رفاه و آرامش می شوند، در افغانستان، قربانی خواسته ها و اغراض شدند.

توجه بیش از حد به باورهایی که در همه جای آن ها الگوهای غیر اسلامی یا در حد ناچیز قبول اجتماعی، در جامعه ای که در سیاسی سازی آن، حمایت غرب از بنیادگرایی دینی، قواره ی مدنی شهرهای ما را تغییر داد، بی اعتنا به این که چه کسانی را

بزرگ می کنند، مجموعه ای از حقیرترین ها را در سکو های افتخارات، هرچند تصنعی قرار می دهند.

چند سال قبل، پخش اخبار شبکه ی قاچاق مواد مخدر در بدخشان که به آدرس محمد قسیم فهیم ارجاع شد، زیرمجموعه ی دیگری را معرفی کرد که در این میان، «سیاه سری» با فیگور ها و ژست های روشنفکری، به سرحد معرفی کتاب در اروپا می رسد.

باند قاچاق مواد مخدر که از حمایت فهیم، برخوردار بود، اما باعث نمی شود زیرمجموعه ی آن در امان بماند. دستگیری نزدیکان «سیاه سر» و زندانی ساختن آنان، هرچند نمی دانیم حالا نیز زندانی استند یا نه، به این حقیقت ارتباط دارد که چرا چنین «روز روشن»، روی گرایش هایی موثر نیست که در الگوسازی های تصنعی، حتی اگر در جوامع قانونمند غربی باشد، رعایت نمی شود.

کتابی به نام «My Favored Daughter» با همراهی «Nadene Ghouri» که به گمان باید نویسنده ی اصلی باشد، در پاریس، رونمایی می شود (در واقع لابی برای سقویان تابی فرهنگ خوانده نشوند) و جالب تر از همه، در حالی از سوی یک زن منسوب به افغانستان گویا نوشته شده که نه نسخه ی دری دارد و نه هم پشتو. این بُعد، مردم را مشکوک می سازد که چون عامه ی افغان ها (۹۹ درصد) به زبان کتاب، آشنایی ندارند، آن چه را نوشته اند که در خلوت های خود وقیحانه، دروغین و جاهلانه علیه غیر تاجکان افغانستان، می نویسند. الگوبرداری های تصنعی به منظور تبلیغات از چنین جریان هایی که کارگزاران آن ها، نه فرهنگی اند و نه در خط آن، گذشته دارند، معلوم است که برای چه چیزی در

افغانستان حمایت می شود؛ اما قبول اغماض روی پرونده ای که ارتباطات را به شبکه ای از مخوف ترین تجارت (مواد مخدر) می کشاند، به این آزرده گی خلاصه نمی شود که حتی دوستان غربی، برای خواسته های شان، دوست ندارند با مسایلی تماس بگیرند که اگر افشاء شدند، تجربه ی بی رمق دیموکراسی وارداتی افغانستان را بی حیث تر می سازند.

رسانه یی شدن عملکرد یک زن فاشیست که در پارلمان، علیه درج کلمه ی «افغان»، امضاء جمع کرده بود، این قواره را در حالی تداعی می کند که در روزهای نامزدی برای ریاست جمهوری، با پشتوی دست و پا شکسته می کوشید توجه اکثریت این مملکت را جلب کند، اما گویی نارضایتی به بهانه ی حساسیت ها روی مسئله ی هویت ملی، شماری را به فکر انداخته تا از این فشار، امتیاز بگیرند.

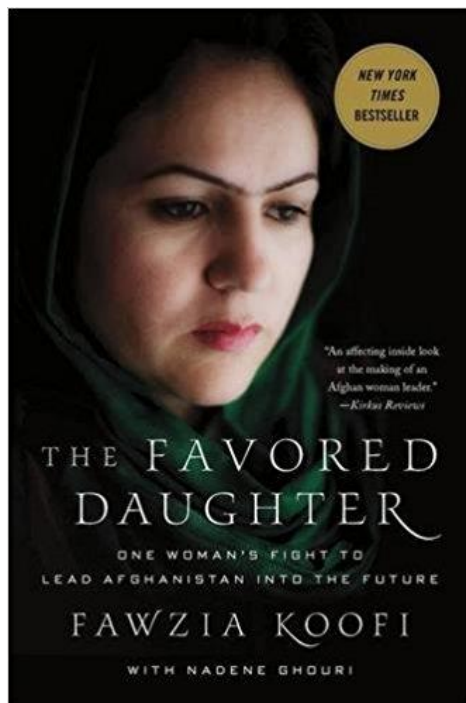
در فرصت های بعدی، روی تمام ابعاد مسئله ی هویت ملی، روشنایی می افکنم که چه گونه در این مسئله، باج ندهیم، اما در مورد نمونه ی زنک فاشیست (فوزیه کوفی) حقایق دیگری مثال می شوند که شماری با دست داشتن در پرونده های مختلف جرمی، جنایی، خیانت و فساد، با حساس ساختن اذهان مردم روی مسایل ملی، می خواهند در هرج و مرج اجتماعی آن، امتیاز به دست آورند.

پس از نفرین و لعنت مردم به آدرس زنک فاشیست که در فیس بوک نیز فعال شده بود (پیام آیا افغان استید یا نه؟) متاسفانه قسم معمول نکوهش، شامل حال او می شود. در واقع مردم با غافل ماندن از جوانب قضیه، متوجه نمی شوند که چنین فرومایه گی ها برای امتیاز در جای دیگر است.

من یقین دارم که دوسیه ی دست داشتن در قاچاق مواد مخدر و حبس شرکای مجرمین در نمونه ی این «سیاه سر»، از عوامل مهم پرخاش در برابر واقعیتی ست که چه بخواهند یا نخواهند، پوتانسیل حمایت از آن، آن را از شعور جمعی، در همه جای رسمیات این کشور، تسجیل می کند. اگر این حقیقت مبرهن است، پس دنبال کردن بحث های افغان ستیز را صرف نظر از گروهک های کوچک ایدیالوژیک، در جوانبی ملاحظه کنیم که به اثر اغراض، طرح می کنند.

شرح تصاویر:

کتابی که ظاهراً منسوب به فوزیه کوفی ست و نمونه ای از پخش اخبار افشاکننده در رسانه هایی اجتماعی.



قسیم فهیم سردسته و حامی مافیای مواد مخدر در بدخشان!



توزیبه کوفی و برادرانش، اعضای شبکه مواد مخدر فهیم در بدخشان



- از ماست که بر ماست

اگر حُسن کردار ما، راه صواب می شود، خطا و اشتباه ما، بهانه و فرصت می سازد. تصویر جمعی (در حدود ۵۰ تن در عکس) شماری از نماینده گان ولسی جرگه که بر اساس احصائیه های رسانه یی بیش از صد تن وانمود می شدند، طی یک نامه، خواسته بودند فرمان رییس جمهور بر اساس توشیح مصوبه ی غیر قانونی ولسی جرگه در سال ۱۳۹۳ش (تذکره ی بدون کلمه ی افغان) نافذ شود. جمع کثیری از افراد معلوم الحال این مجموعه، برای کسانی که آنان را می شناختند، حرفی باقی نمی گذاشت، اما حرف ما در این است که اگر خطا و اشتباه نمی کردیم، بهانه و فرصت نمی یافتند.

تصور کنید ارتجاع اول، به اثر خیانت های آشکار مردانی شکل گرفت که با شعور بسیار پایین، دنبال خواسته های خودشان بودند. کودتای خونین هفت ثور، کودتای خونین ضد تبار و سیطره ی ما نیز بود، اما این جریان خونین و خیانت بار از سوی مردانی هم رهبری شد که جزو بزرگ ترین خانواده ی قومی این کشور بودند. از آن زمان تا تشکیل ارتجاع دوم، نقش گروه های دینی در تضعیف افغانستان به گونه ای موثر واقع می شود که با رویکار آمدن ملا ربانی، سومین خبط بزرگی شمرده می شود که با گرایش به چپ و راست افراطی، جا را برای استفاده ی دیگران، باز می کنند.

بارها در موارد مختلف، تکیه بر آرای منفی همبیاران ما باعث شده از دست آویز آن علیه خود ما استفاده کنند. و کیلی با تخلص

انعامی، با آرای خیانت بار اعضای ولسی جرگه علیه فرمان تقنینی اشرف غنی که برای جبران اشتباه گذشته اش بود، دلیل می تراشید که باید برای حذف کلمه ی افغان، به آرای ولسی جرگه احترام بگذارند.

حرکت ناصواب نماینده گان ولسی جرگه، به ویژه پشتون ها، دست آویز شد تا از اعتبار نماینده گان اکثریت، منافع گروه های اقلیت برآورده شود. این روال در همه جای اشتباهات ما هویدا است. اگر بخواهند تاریخ و گذشته ی ما را تحریف کنند یا در چهار راه هرج و مرج بکشانند، ریفرنس به منابع نادرست پشتون ها، اما کمک می کند به راحتی طرف پشتون ها را اغواء کنند.

درک فی نفسه ی مسایل، بسیاری از جریان های پشتون را به اثر اهمیت حقایق به شرح واداشته، اما این رویکرد در جوانب مقابل کمتر دیده می شود. ارتجاع اول از مزایای باوری کسانی استفاده کرد که در رُخ دینی آن، احساس می کردند حاکمیت قبلی ناروا بود. رفقای چپی با ویرانی زیربنای مملکت، به باور های غلط شان وفاداری کردند. احزاب جهادی در جماعت و برادری دینی - مذهبی، احساس می کردند هرچه از گذشته ی تباری شان وجود داشت، چون اخوانی نبودند، مردود اند. این خالیگاه، به زودی با سوء استفاده ی کسانی انباشته می شود که در تراژیدی طولانی یک قرن اخیر، از تبار ما نبودند.

هیچ کسی ثابت کرده نمی تواند که حضور سیاسی غیر پشتون ها در صد سال اخیر، مفید بوده باشد. تقسیم مملکت در جناح های حزبی - تنظیمی و ویرانی های گسترده ی جنگ های داخلی، توزیع و انحصار قدرت در حاکمیت های کرسی و غنی، نشان می دهند که جای خالی اشتباهات ما چه گونه پُر می شوند.

در بیش از یک دهه ی اخیر در حالی که از اُبّهت گذشته گان سود می بریم، خوانش تاریخی و حلف وفادری به ارزش های فرهنگی، جزو بازی هایی شمرده می شود که تعدادی با استفاده از رنگ و تظاهر، مردم را به راحتی فریفته اند. اعتقادات چپی، راستی و بازاری آخری ها، جای ما را در مقام احترام، فقط به اثر خوانش تاریخی نشان می دهد که به دلیل سهل انگاری ها، بارها تحریف، تحقیر و تضعیف ساخته اند.

اگر فعالیت های فرهنگی - رسانه یی به موقع مجموعه ی مسوول بیرونی در طیف افغانان بادرک و با احساس نبود، دولت های کنونی با شکل و ساختار توزیعی، هرگز موفق نمی شدند جلو رفتاری را بگیرند که نهایت آن، حذف هویت های افغانی و سبج جهانی این مملکت است. مسوولان ما اکثراً از میراث همت و غیرت گذشته گان و دفاع ما می خورند.

با فروپاشی هسته های مرکزی، تجاوز و تداخل بیگانه در کار تشکیل دولت، اصل افغانی این واحد سیاسی (افغانستان) زیر شدید ترین فشارها قرار دارد. در حالی که کوشش های فرهنگی و رسانه یی برای ازهم پاشی باورهای مقدس (افغان بودن) در تقابل بودن و نبودن قرار می گیرند، ساختارهای حکومت با احزاب و گروه های زاده ی بحران و جنگ، تضعیف حاکمیت را برای مرکزگریزی های خودکامه، بیشتر می سازند.

به هر صورت، اگر هنوز از فضل الهی در مزایای باورها و فرهنگ تاریخی - سیاسی، اعتقاد به هویت افغانی، اصل شمرده می شود، باید شکرگزار باشیم که سنگینی تاریخی ودیعه ی پدران ما، آن

قدر مقدس و گرامی ست که سعی برای شکستن آن‌ها، خود به باورهای فرهنگی حفظ و حراست مبدل می‌شود. تماشای افراد مجموعه‌ی صامت (عکس) در کنار معرفی چهره‌های معلوم الحال که در چنین فرصت‌هایی به خوبی شناسایی می‌شوند، به معنی ضعف‌های آشکار ناشی از کردار ناصواب ما نیز است. اگر میراث کارنامه‌های حاکمیت قره‌قل (کرزی) به توشیح ناپسند ورثه‌ی بعدی نمی‌رسید، اگر خودپسندی و رعایت منافع شخصی نبودند، تشکیل دوسیه‌ی ضد افغانی، اگر ما نخواهیم، باز نمی‌شود.

از شوربختی، مانند مثل «گرگ»، به زور خود نمی‌فهمد»، گام‌های ناصواب در مسیر شر، به عقوبتی می‌رسند که می‌بینیم شماری منتظر اند با هر خطا و اشتباه ما، از خطوط سرخ بگذرند.

ناسنجیده‌گی‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و همه، اگر از جامعه‌ی تباری ما باشند، ساده‌ترین صورت حذف سیطره‌ای است که فقط بر اساس کثرت، تاریخ و نقش نمادین و دولت‌ساز هم‌تباران ما، حداقل در پنج قرن اخیر در این کشور نقش بسته است.

نگاشتن منظر دل‌آزار پیش‌رو، هنگامی صعب‌تر می‌شود که می‌بینیم فرهنگ‌سازی و سعی برای ذهنیت‌بخشی در کردار ناصواب، به سنت و روشی می‌ماند که در جای خالی اعتقادات، باور می‌شوند و از این نمونه و الگو، عدو به راحتی به ضد ما استفاده می‌کند.

شرح تصویر:

تعدادی از اعضای ولسی جرگه که شماری معلوم الحال اند. در این میان، شخصی که با دایره‌ی سرخ، نشانی شده، متخلص به

«سجادی» است. او رییس حوزه ی به اصطلاح علمیه ی خاتم النبیین (ص) می باشد. مجتمعی که کسب ریاست آن، گذشتن از آزمون های مختلف اخلاص به آخوندان ایرانی شمرده می شود. خوب است بدانید کسانی که در برابر مسایل کلان ملی ما موضع می گیرند، چه خود فروخته گانی اند؟ این نمونه، فقط شامل چپ و راست همسایه گان نمی شود. استند افرادی که در زیر مجموعه ی جامعه ی جهانی، به هر نام و هر رنگ برای بیگانه کار می کنند. صورت های درشت مسایل افغانستان از کوچک ترین ها تا بزرگ ترین ها در جُسته هایی که حتی ذره بینی اند، اگر از رهنمود افراد داخلی، بهره نگیرند، به آسانی بروز نمی شوند. چنان چه بارها متذکر شده ام، بعضی حرکات افغان ستیزان، افزون بر اغراض مقطعه یی، ماهیت دیگر نیز دارند. مثلاً با تاریخی ساختن آن ها وقتی با مخاطبان خود، مواجه می شوند، سند می آورند که ما گفته بودیم!

در کنار سود های فراوان مالی، تامین زنده گی آینده در کشور های مرفه، صف خیانتکاران را بسیار طولانی ساخته است. در هر جای این تراژیدی، شرایط ناگوار افغانستان با منشاآت داخلی، آسیب ها و فاصله ها را بیشتر می سازند.

حالا که ماهیت و رنگ مدعیات بسیار تغییر یافته اند، بهتر است در نمونه ی خود ما بسیار مراقب باشیم. اثرات عمیق تاریخی، فرهنگی و سیاسی چند سده ی اخیر، افت و خیز افغانستان را با مدیریت ما پیچانده است.

نیایش:

ذهنیت متنازع / ۳۵

خداوند، توفیق دهد در صف نخستین تسویه کننده گان، با کلند خیر در کنار آن هموطنانی باشیم که از تخریب منطقه ی خیانت و نفاق (حوزه ی به اصلاح علمیه) شروع می کنند و در این مسیر از صواب به ثواب می رسند.



- استفاده از دیموکراسی!

تمام ایرادها و انتقادات ما بالای دیموکراسی انجویی، صادراتی و مهارگیسخته را به نام تحرکات ضد دیموکراتیک و ضد آزادی بیان، عنوان کرده اند. این واکنش، در حالی صورت می گیرد که بخش بزرگ میراث کاری و فکری فضای به اصطلاح دیموکراتیک و آزادی بیان کنونی، مردم را جهت تفرقه، تشدد فکری، گرایش های قومی و سوء استفاده های تنظیمی، رهنمون شده است. این که در این میان، به چه میزانی به ما و ارزش های افغانی و تاریخ افغانستان، توهین شده و به چه میزانی بالای جوامع روستایی و شهری ما، محدودیت و ستم روا داشته اند نیز بر کسی پوشیده نیست.

می خواهم بگویم اگر قرار است استفاده های ایرانی و پاکستانی، ضم فزون خواهی های داخلی و سوء استفاده ی دیگران، آن قدر پُر حجم شوند که تنها یک بخش بزرگ آن را نقد همباران ما تشکیل دهد و این روند را با هزاران بهانه و دلیل توجیه و برای بسط تشویق کنند، چون معروف است «هر عمل، عکس العمل دارد»، ناگزیر باید طرف واقع شد.

شرایط به گونه ای اند که کنش های منفی، دیگران را نیز برای تشویق، انگیزه می دهند. بنا بر این در حداقل های دفاع از افغانستان، افغانیت، قوم و حقوق خود در جایی که بسیار ناگزیر می شویم معامله ی به مثل کنیم، بهترین ارزش این روش، کاستن از رویه ی هجومی نقد غیر اخلاقی و فزون خواهی هایی نیز است که عملاً تأمین عدالت اجتماعی را زیر سوال می برند.

تغییر شرایط به گونه‌ی غیر طبیعی، روی سلوک و منش‌ها، تاثیرات غیر طبیعی گذاشته است؛ هرچند تاریخچه‌ی معاضدت افغان ستیزان با استعانت کل تاریخ دنائت پیشه‌گی در یک قرن‌ی که از حضور بی‌رویه‌ی ناقلین آسیای میانه در افغانستان می‌گذرد، سنگینی می‌کند، اما حمایت آنان از سوی قدرت‌های متجاوز، به نوعی رویه‌ی ستیزی انجامیده که هرچند در تقابل رویاروی، همواره کم می‌آورند، اما به اثر عقده‌های حقارت، به فرهنگی رجوع می‌کنند (دهن‌گنده‌گی) که تا شاهنامه‌ی فردوسی، ریشه دارد.

در ۱۷ سال اخیر، بدترین سوء استفاده‌ها را به نام دیموکراسی توجیه کردند. نمونه‌ی فرهنگی توجیهات زشت کاری‌ها و ادبیات غیر اخلاقی، حتی موضع وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان نیز بود.

هنگام وزارت سید مخدوم رهین، چراغ‌های سبز روشن می‌کردند تا به نام آزادی بیان، به ویژه دیموکراسی، ارزش‌هایی را به سُخره بگیرند و هتک کنند که به نام افغانی، اما پشتونی می‌شمردند.

باری تلویزیون «افغان» که به یک هموطن محترم (احمد شاه افغان‌زی) ارتباط دارد، به خاطر موضع افغانی و نام ملی، به حدی در حاشیه ماند تا به توییخ برسد. بعضی از دوستانم در سال‌های وزارت سید مخدوم رهین، در تلویزیون افغان، کار می‌کردند. روایت یکی از آنان (محمد فیضی) را به یاد دارم که هرگز موفق نشدند در سلسله بحث‌ها با وزیرای دولت، سید مخدوم رهین را به تلویزیون افغان دعوت کنند. چند ماه بعد از این قضیه، تلویزیون افغان به بهانه‌ی موردی که در تمام تلویزیون‌های خصوصی معمول بود (نشر آهنگ و رقص) متهم می‌شود؛ اما آقای افغان‌زی

با کمال جسارت و متانت، روی وزیر اطلاعات و فرهنگ را سیاه می سازد.

انتباه این رویداد، افغانان زیادی را بیدار کرد تا بدانند سازماندهی دولتی ضد تلویزیون افغان، کاملاً با حمایت جناح های افغان ستیز دولت توأم بود. در همان زمان، سعی دیگر سید مخدوم رهین برای مسدود کردن وب سایت پُر بیننده و ملی «تول افغان» نیز به خشم مردم منجر شد.

آقای رهین به دلیل سازماندهی افغان ستیزان، بار دیگر نیز وزیر می شود، اما آن چه از زمان وزارت او به یاد داریم، افزون بر فساد گسترده و اخلاقی، توجیه هتاک های ضد افغانی و ضد پشتونی بود.

استفاده از نام دیموکراسی، توجیحات مختلفی را فرهنگ ساخته است که در همه سعی برای تضعیف ما، لحاظ می شود. اصولاً رویکرد روان شناسی برای تضعیف رویه ی مردم، جزو کار فرهنگی گسترده به شمار می رود. با این تفاوت که اگر در عرصه ی سیاسی از حضور بیگانه، مستفید می شوند، توجه دارند تا فرهنگ سازی های منفی به ابزاری مبدل شوند که در مقال گفت و گو، همواره باعث ضیاع اوقات ما می شوند.

باز هم تاکید می کنم اصرار مداوم آنان برای توهین، هتاک و هرزه گوی، افزون بر تهیه ی مواد خوراکی که ی مردمان کوچه و بازار است تا با ادبیات سخیف، عامل فشار، اجحاف و اغماض تهیه کنند.

بارها شاهد بوده ایم که بالای تنقید ریشه های مشکلات (دو ارتجاع سکوی) و عوامل بدویت و فقر فرهنگی که در چهل سال

مشارکت سیاسی بعضی اقلیت‌ها رونما شدند، اعتراض کرده‌اند؛ زیرا تنقید مواردی که نام بردم، از حدود و سیطره‌ی گروهک‌های خاین و استفاده‌جو می‌کاهد. بنا بر این، با توجیه‌ی جهات مثبت، استفاده از دیموکراسی را در حداقل‌های استفاده‌ی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نوع پاسخ‌گویی (نه ستیز) پیشنهاد می‌کنم.

اگر در ارائه‌ی پاسخ‌های به موقع قاصر شویم، نتیجه‌اش گواهی حضور ده‌ها بی‌نام و نشان، بی‌اصل و نسب و بی‌فرهنگ دیگر می‌شود که در نمونه‌ی خرگوش‌خر-آسانی (عبدالحمید خراسانی) دیدیم مردم کوچه و بازار و دنائت‌پیشه‌گان نیز برنامه‌های فرهنگی ساختند و اصرار می‌کنند اوصاف‌شان را بر ما تحمیل کنند.

شرح تصاویر:

تجمع ارادل و اوباش مجوس، پارس، فارس، هاریایی، عاری، خر-آسانی و حیرانی (ایرانی). در صف‌های عقب، نوجوانان و کودکان دیده می‌شوند. بزرگسالان این انگل‌های ناقل، هرچند از آنان حمایت می‌کنند، اما برای تحفظ مقام‌ها و سرمایه‌ها، جرات ندارند با دنائت‌پیشه‌گان بازاری، عملاً ولگرد شوند. شخص نشسته در میان صف اول که بوتل در دست دارد، خود را «امیر آریانی» معرفی می‌کند. با دیدن چهره‌ی مغولی او، به یاد تعریف ماجرای تجاوز مغولان به بخارا می‌افتم که مورخ مشهور، جوینی، آورده است که بر هزاران زن و دختر تاجک در روز روشن تجاوز کردند. حالا فکر کنید ادعای شوونیستان تاجک، چه قدر مسخره می‌شود که برای خود هویت «ثابت» می‌تراشند. از سر و کله‌ی این گروهک، تنوع انواع تجاوز، تعدی و فشارهای مختلف

تاریخی می بارد. فقر سیاسی مشهور آنان در تخلیق آثار سیاهی چون شاهنامه ها غیر قابل کتمان می باشد. اگر عقده ی حقارت نداشته باشند، به دهن گنده گی و زشتی رو نمی آورند. در افغانستان ما عزت نفس پشتون ها، ترکان، اعراب، نورستانی ها، بلوچ ها و امثال آنان به قدری ست که هرگز به فرهنگ های زشت تقابل، توسل نمی جویند؛ چون تاریخ ملموس دارند که تمام جهان آن را به رسمیت می شناسد.



ذهنیت متنازع / ٤١



عبدالحمید خر-آسانی مشهور به خرگوش در حال بوسیدن پرچم ملی افغانستان. این ولگرد با حمایت اعضای جمعیت- شورای نظار

و ستمی‌ها چند سال با حماقت و دهن‌گنده‌گی بر افغانستان و پشون‌ها می‌تاخت. این روش، در حالی که فقط به میلیون‌ها دشمن همولایتی‌ها و هم‌تبارانش افزوده، اما باعث نشد بتوانند بیش از وزن خود مطرح شوند. مشکل شوونیزم تاجک، این است که بدون درک ظرفیت‌های خود، چلنج می‌دهد. این عمل سبب شده در زمان مواجهه، همیشه کم بیاورد. در این رویکرد، آن چه آنان را به اشتباه می‌اندازد، استفاده از اوهام تاریخی است که بیشتر به نام باستان‌گرایی، توجیه می‌کنند. حرف در این است که در تقابل رویاروی، هیچگاه نمی‌توان با ادعای کتابی، به جایی رسید. افزون بر این که پان‌فارسیزم به عنوان یک مکتب مفتضح، جعل و دروغ، کاملاً شناخته می‌شود. حداقل در ده سال اخیر، راه یافتن تنقیدات کل شوونیزم تاجک / فارس / مجوس از باستان‌گرایی تا ادبیات مداحی و گدایی فارسی / پارسی در جامعه‌ی افغانی، خود به محتویات نوی می‌مانند که دیر یا زود، جای کلیشه و دگم را در نصاب تعلیمی و باورهای فرهنگی افغانستان، خواهند گرفت. حالا حداقل بخشی از فرهنگیان و سیاستگران ما متوجه شده‌اند که تواریخ آریایی، خراسانی و فارسی، چه قدر جعلی و کذب‌اند؛ زیرا به گونه‌ای مطرح می‌شوند که اصلاً با ظرفیت بشری قوم مدعی که اقلیت کوچکی بیش نیست، همخوانی ندارند. به این معنی که وقتی از ترکان و جغرافیای شان صحبت می‌کنید، از حوزه‌ی مدیترانه تا ترکستان در چین، سند دارند. وقتی از پشتون‌ها صحبت می‌کنید، از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، تاریخ دارند. در این جغرافیاها، حضور محسوس قومی آنان با اجتماعات کثیر و آثار، واضح هستند، اما چنین امری برای تاجکان یا فارس

هایی که صد سال قبل در ایران، کشف کردند، محال به نظر می رسد. حتی بیش از نصف جمعیت تاجکستان، تاجک نیست. این اقلیت در افغانستان، به نام فارسی زبان، بزرگ نمایی شده است. آنان در یک جغرافیای غیر متمرکز، بیش از همه در طرح های تجزیه و فدرال، نابود خواهند شد. در هیچ ولایت افغانستان، اکثریت ندارند. عمده ی تجمعات شان در ولایات شمال شرقی است که با جمع ناقلین آسیای میانه نیز در سه یا چهار ولایت بدخشان، پروان، کاپیسا و پنجشیر، در هر کدام بیش از ۱۰ یا ۲۰ درصد ظرفیت های بشری آن ولایات را نمی سازند.

از دو حکومت نحس کلکانی- ربانی تا انحصارات کنونی، شوونیستان تاجک از این که می بیند بدون کمک سایر اقلیت ها یا مزدوری برای خارجیان، نمی توانند آب از آب افغانیت را تکان دهند، به جای این که با واقعیت سنگین و اکثریت ها پشتون ها کنار بیایند، در ستیز دایم آن به حفره هایی می مانند که در وصف عبداللطیف پدرام، گفته ایم: او فقط سوراخی ست که بیگانه گان از مجرایش در منافع ملی افغان ها، دخول می کنند.

ولگرد خراسانی در زندان ریاست امنیت ملی، پرچم ملی افغان ها را می بوسد. امثال این انگل ها فقط به واسطه ی عناصر دخیل در ساختار های قدرت افغانستان، وقاحت می کنند. در فلمی که از جریان دستگیری خرگوش وجود دارد، در داخل موتر، بدون این که بفهمد راز های سر به مُهر را افشاء می سازد، در یک تماس تیلیفونی از مخاطبش که او را جنرال خطاب می کند، کمک می خواهد. صرف نظر از این تماس که رابطه ی افغان ستیزان با افراد درون نظام را آشکار می سازد، مبین این واقعیت نیز است که بی کمک، هیچ پروژه ی افغان ستیزی راه نمی افتد. عبداللطیف پدرام

در یک وب کم که همه را علیه پشتون‌ها تحریک می‌کند، با لحن کاملاً التماس، می‌خواهد که «همین حالا وقتش!» (یعنی فدرال یا تجزیه به زور خارجی) ورنه بعداً حتی طرح هم کرده نمی‌توانیم.» کسانی که دنبال این سوراخ می‌روند، هنوز از خود نپرسیده‌اند که چرا تلویح می‌دهد که پس از رفتن خارجی، حتی نمی‌توانند حرف بزنند؟ به این دلیل که این ناقل می‌داند که افغانستان، صاحب دارد (پشتون‌ها) و این جا قبرستان امپراتوری هاست. مردم ما، سر ابر قدرت‌ها را به زمین زده‌اند، بعد بیایند به گروهکی ترحم کنند که به لحاظ تاریخی، کاملاً مُرده تشریف دارند.

- انبوه افراد مسلح

ام‌الله صالح چند ماه قبل در پُستی در فیس بوک، نوشته بود «یا خیرخانه را اصلاح می‌کنم یا به دشت برچی خواهم رفت.» تجمع انبوه افراد مسلح در روز ۱۸ سنبله در شهر و فیرهای هوایی و بازم مجروح کردن هموطنان و ایجاد مزاحمت، نگرانی آقای صالح را کاملاً تأیید می‌کنند. حوزه‌ی خیرخانه و منطقه‌ی سرای شمالی از رهگذر ناامنی، بی‌شبهت به روستاهایی نیستند که به خصوص در شب، باعث هراس و خوف می‌شوند. دزدی‌ها، تجمع باندهای تبهکار، مافیای سوء استفاده از کودکان و نوجوانان در مسایل جنسی و عمومیت گرایش‌های ضد مدنی که چند سال قبل هنگام واکنش در برابر سربازان امریکایی، اهالی پایتخت را اذیت و آسیب رساند (۸ جوزای ۱۳۸۵ش) پیش از همه پایه‌های سُست نظامی را نشان می‌دهند که دوستان خارجی، با بی‌مبالاتی، یک سوی درگیر خشونت‌ها و خیانت‌های تاریخی را بر دیگری ترجیح دادند. بنا بر این از این عدم توازن، کسانی سود بردند که حتی در رده‌های بالای نظام، سهامداران مهم حکومت‌اند. خدا کند با راه‌پیمایی‌ها و به اصطلاح «همایشات» قماش ضد مدنی، نخست به مفاهیمی برسیم که مخالفان ما در بحث سیاسی، حربه وار استفاده می‌کنند و یکی از معلوم‌الحالان همیشه‌گی، «درس خوانده‌ها» وانمود کرده بود.

آن‌چه به یک تفاوت عمده در تبارز افراد مسلح غیر مسوول و تنظیمیان در چند سال اخیر بر می‌گردد، نقش آنان در چندگانه‌گی اجتماعی‌ست. در میان انبوه افراد مسلحی که در ۱۸ سنبله به جاده‌ها ریختند و با آن صورت‌ها و سیرت‌ها، با فیرها

ما را به یاد حکومت تنظیمی انداختند، به صد ها تن از منسوبان ریاست امنیت ملی، اردوی ملی و پولیس نیز اشتراک داشتند. متأسفانه سطح استفاده از امکانات دولتی به صورت غیر قانونی، اگر در راس نظام، جناح غیر قانونی تیم اصلاحات و همگرایی را مستفید کرد، در سطوح پایین، کاربرد امکانات، به خصوص سلاح، می تواند شدت نگرانی کسانی را نشان دهد که همانند امرالله صالح، اعتراف کرده اند مجموعه ی حامی آنان، چه قدر مهارگسیخته و سبب اذیب می شوند. در دور نمای این وضعیت، می توان به آسیب پذیری های بی اندازه ی دولتی، اشاره کرد که برای هر گام اصلاحات و ارجحیت شایسته سالاری، با چه موانعی برمی خورد.

سقوط حکومت شهید داکتر نجیب الله در زمینه ی سازش ها و تداخل افراد تنظیمی متمایل به یک سو، در تجربه ی تاریخی تجاوز شوروی یا خارجی، اگر بسیار عمدی باشد، در ندانم کاری های آنان چنان به زیان حکومت رفقا منجر می شود که روی تجربه ی کمونیسم روسی در افغانستان، همیشه سیاه خواهد ماند. در تجربه ی حضور خارجی (بین المللی) ارجحیت خوب و بد، فقط به این دلیل که شماری مخالف امریکا شدند و شماری همنوایی کردند، حاکمیت ۱۶ سال اخیر را به نوعی دچار همان بیماری ای کرده است که روسان با سقوط حکومت شهید نجیب، به مردم ما به ارمغان آوردند. تداخل بیش از حد، تفویض امتیازات بی حد و چشم پوشی بر کارنامه های ضد حقوق بشری و خیانت های بزرگ در ویرانی مملکت و بربادی مردم، در حالی که سطح انتقاد بر دوستان خارجی را زیاد می کنند، به دلخوری دیگری نیز

می رسند که متاسفانه بخشی از تحصیلکرده گان افغان (از تمام اقوام) برای کسب درآمدهای دالری، به هر نام و هر عنوان، با تنظیمیان، معامله کردند.

دولت جدید با ریشه های زیاد اعضا و مو تلفان دوسیه دار در بی عدالتی های محض، نه فقط حقوق اکثریت مردم افغانستان را زیر پا کرده است، بل در ایجاد این سیستم، به نوعی همه را ناگزیر کردند برای تامین اقتصاد، اگر تاجک است، مدیحه سرای جمعیتی - شورای نظاری شود، اگر پشتون است، برای تامین حقوق بر حق، ناگزیر هر کس و ناکسی را تایید کند و اگر هزاره است، در تنگنایی که گفتم، در بی زاری از گرایش های مذموم، اما مجبور می شود به کتله هایی بپیوندد که در دولت های ائتلافی به اثر تایید خارجی، از سهمی استفاده کند که به خصوص تنظیمیان به نام وزارت و ریاست و امکانات، به هم تباران، اما به شرط تعهد و همسویی می دهند. این وضعت اسفبار، در کشاندن مردم ما حتی در سطح تحصیلکرده گان، باعث شد خاینان به عنوان ولی نعمتان توجیه شوند و از الف تا یای حکومتی تضعیف شود که وقتی چند بی سر و بی پا به جاده ها می آیند، کسی نمی تواند مانع آنان شود. این نمونه در سطح حکومت در چند کشیده گی مثلاً در نمونه ی پسر ملا ربانی (وزیر خارجه) به حد تبصره ها و مقالات رسید و یک بخش حکومت که نباید به انحصار قدرت منوط شود، با طفره از قبول مسوولیت ها و این که اشتراک در دولت با اولویت کار برای منافع ملی است، دورنمای هر چه منظر خوب باشد را مغشوش می سازد. چنین تبیینی در حالی که به تعمیم ذهنیت ها برای راه حل کمک می کند، اما در این تنگنا خواهد ماند که کار بنیادین و خوب از کجا شروع شود و با چه حمایتی به همراه باشد؟

متاسفانه سهم دهی غیر قابل بخشش به یک بخش بزرگ خیانت های تاریخی به افغانستان (جبهه ی به اصطلاح مقاومت) نه فقط به عنوان استعانت جامعه ی جهانی تلقی نشد، بل در عکس قضیه و بی توجهی دوستان خارجی، به حربه ای مبدل شده که گویا نیرو های شکست خورده از طالبان که اگر از هجوم امریکا به افغانستان، مستفید نمی شدند، معلوم بود چه قدر عمر می کردند، عملاً به عنوان احسان گذارانی تلقی شوند که به یاد داریم پس از رها کردن مفت و مجانی شهر ها از سوی طالبان، ظرفیت بشری جبهه ی متحد، به اندازه ای ناچیز بود که پس از ورود به کابل، جلوتر از چهار آسیاب نرفتند. در سایر بخش های کشور، میدان های خالی را فراریان جنبشی و ملوک الطویفی حزب وحدت، امارت تورن اسماعیل و امثالهم، اما به این نام پُر کردند که جا خالی کردن رایگان طالبان، به معنی شدت هجوم کسانی بوده است که با هر حمله ی طالبان، عقب نشینی می کردند.

تهدید نظام از داخل، کمتر از تهدیدات بیرونی نیست. انبوه افراد مسلح که با گرایش های معلوم قومی، حزبی و منطقه یی به جاده ها ریختند، در کشیده گی های سطح بالای دولت نیز پیوسته است. در واقع نمایش کسانی که به راحتی امنیت را مختل، آرامش را سلب و به راحتی با سلاح می گردند و از آن استفاده می کنند، زیر شعار ها و پرچم های معلوم الحالان سیاسی، رُخ دیگری از تهدید نیز می تواند باشد که دیدیم در نوع افغان ستیز آن، حکومت وحدت ملی را به اثر تایید خارجی بر مردم ما تحمیل کردند. خوب ترین پاسخ به چنین ناهنجاری ها، تعمیم و تفهیم این مطلب است که آشوبگران باید بدانند بقای آنان وابسته به

نظامی ست که هر فشار داخلی متکی به خواست امتیازات، در هرج و مرج ناشی از تنازع، با سدی برخورد می کند که روزی مسعود و ربانی را صرف به خاطر تسلط به کابل نیز دچار یاس و حرمان کرده بود.

شرایط فعلی، بی شباهت به کشتی شکسته ای نیست که شماری بخورند، بگیرند، انحصار کنند و حتی تا سرحد توهین، به اصطلاح نقد کنند، اما متوجه نباشند که در شراکت عظیم در سکان این کشتی، مسوولیت آنان در غرق کردن کشتی، کمتر از کسانی نیست که متهم می کنند.

متاسفانه آشکارایی بر این واقعیت که مخالفان طالبان باید مدیون هجوم خارجیان می بودند و از این حیث، پا را از گلیم، فراتر نمی گذاشتند، نتوانست به این حقیقت کمک کند که شرایط نو، بقای آنان را تضمین کرده است؛ نه تبلیغات و هیاهو که گویا مراسم گرامی داشت از آدرس های تنظیمی، ارزش بیشتر از سهامدارانی دارد که حکومت را از داخل ویران کرده اند.

کاش بیشتر به این نکته پرداخته شود که ما مدیون هیچ ۸، ۱۸ و قهرمانی نیستیم؛ هرچند از دوستان بین المللی شکوه ها داریم، اما از جامعه ی جهانی تشکر می کنیم که در ۱۶ سال اخیر، افغانان را کمک کردند حداقل به تعمیم ذهنیت های ملی پردازند و در فرصت های کاری، سهم آنان به ایجاد نظام، در کارایی ها، کاملاً منحصر به تلاش های مردمانی باشد که زیر چتر افغانیت، احساس مسوولیت می کردند.











- آنفلوآنزای مُرغی

در یک کتاب فروشی، جلد کتابی به نظرم آمد که نویسنده اش آشنا تر بود. کتاب «چشم دید های من»، نوشته ی یک صاحب منصب فاسد (عبدالشکور خیرخواه) که در زمان عبدالجبار ثابت از سوی سارنوالی متهم و زندانی می شود، در نخست طمع کسانی را نمایش می داد که با چاپ این کتاب، برای چند پول، آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت بیگانه قرار می گیرند (این کتاب را با نام «دزد ناشی که به کاهدان زده بود»، جداگانه نقد کرده ام). تورق صفحات کتاب، زود به تبیین عقده هایی رسید که یک معلوم الحال تنظیمی پس از رسوایی فساد، به بهانه هایی توسل می جوید که گونه ای قواره کردن در برابر هویت ملی ست. شماری از این طیف ننگین، خیال کرده اند با حساسیت همبیاران ما در قبال هویت ملی، اگر کتمان حقیقت کنند، گویا فشاری اعمال می کنند تا اعمال و اغراض قبیح آنان پنهان شوند. این بیماری نو، حتی به کوچک ترین ها نیز سرایت کرده است. کسانی را می شناسم که پس از طرد وظایف غیر قانونی یا کسب ارتقای پُست هایی که می دانیم حتی با ارائه ی خدمات تفریحی غیر اخلاقی و فساد، به افغان ستیزانی مبدل می شوند که اگر باور «اتباع درجه دوم»، رسمیت یابد، خوب ترین پاداش کم عقلانی ست که در کشوری به نام افغانستان، خیالات خام می کنند. بسیاری از این افراد معمولی با این روش، در ورطه ی جهالتی افتیده اند که شاید آخرین های این سلسله ی وقیح باشند. در واقع ارزش جهانی، حقوقی و مردمی هویت ملی (افغان) روی باور ها، مولفه ها و حمایت هایی طرح می شود که کنار زدن آن، به معنی تقابل با اکثریت و جا افتاده گی

واقعیت افغانستان است. در این که بازار آزاد کنونی در لاقیدی های بی قانونی و بی مذهبی، باور های ملی را خدشه می زند، پوشیده نیست، اما وارد شدن سیاسی به این بحث، از توان کسانی بیرون است که با تمام ابزار نظامی و حمایت خارجی، ارتجاع دوم شدند و بقایای آنان در ۱۷ سال اخیر، تقلا می کنند فقط با اغوای تکنوکراتان، امتیاز بگیرند.

من در مقاله ای با پیشنهاد «تصویب قانون شهروند درجه دوم» که روی منطق محدودیت و حذف استوار بود، اثرات اجتماعی ای را تبیین کرده ام که در واقع طرد به معنی محروم ساختن از حقوق، کسانی را که خود را افغان نمی دانند، متوجه می سازد بحث نارضایتی را با اغراض ضد ملت، همنا سازند.

دستبرد به مسایل کلان ملی، اگر ناآگاهانه باشد، کمتر از پذیرش خیانت ملی نیست؛ زیرا اجماع ملی به معنی توافق همه گانی، اصل توده هایی را مبرهن می کند که در کلیت اکثریت سالم، به دور از آلوده گی های گروهک ها، زنده گی می کنند.

مجموعه ای از تصاویر چند پسرک که شاید بسیاری از سطح پایین سواد بهره مند باشند، در حد چند تای دیگر در خارج که از وارفته گی قواره، زنده گی بخور و نمیر خارجی را تجربه می کنند و تعدادی که شاید در حفره های باقی مانده از دوره ی عقب نشینی باشند، در نخست ناراحت کننده بود، اما در چند سال اخیر، تماشای این نمایشات وقیح، اما بسیار کودکانه، لجاجت طرف هایی را نشان می دهد که با سرایت بیماری به نزدیکان، اصرار دارند محور های ائتلاف که به اثر حضور خارجی بر ملت

ما تحمیل شده اند، به گونه ای ابقا شوند که غیر طبیعی بودن آن ها به دادخواهی اکثریت مردم رسیده است.

در تصویری در عقب چند معترض، کودکان و نوجوانی به چشم می آمدند که گمان می کنم شاید برای فرصت های خوردن و نوشیدن یا وقت گذرانی، سیاهی لشکر می شوند.

پرسش های زیادی به ذهن می رسند که اگر در شعار های ستیزه جویان بی سواد و ناآگاه، جغرافیای خراسانی، طرح ذهنی هویت و اصالت می شود، در نخست نمایش قد و اندام پسرک هایی سُخره است که هر کدام با کمتر یا بیشتر از بیست سال، نمی دانند به جز استان خراسان ایران، نه در گذشته و نه در حال، جغرافیا و هویت خراسانی، مقوله ی رسمی بوده باشد. بلی، نام یک جغرافیای متغییر که هیچ چوکاتی ندارد. در این تامل، اگر ثبت آن به نام حوزه ی اقتدار چند شاه سامانی، ترفند فرزندان مهاجرین برای حذف ماهرانه ی دوستان شان را نیز طمع می کند، آدرس های مجعولات (آریایی) به این اعتراض ما منطبق می دهند که اگر محاضر درس از نصاب رسمی تا کار فرهنگی، روی خزعبلات تاریخی نچرخند، کسی مایل به هویت آریایی، عاریایی یا هاریایی نمی شود تا نادانسته از وزنه ی اجتماعی در قد و قواره ای که از پکول نورستانی تا پیراهن و تنبان افغانی، دریشی خارجی، شال گردن پاکستانی، دین عربی، زبان عقیم فارسی به مصداق از صد پدر دارد نکاح (تداخل حدود ۳۰ زبان دیگر) با پس منظر تاریخ ارتجاعی (دو سقوی) و گذشته ای با شهرت دهقان، اگر از جعلیات نشراتی نیم قرن اخیر، توهم نگیرد، نمی تواند به آدرس بزرگ ترین قوم افغانستان، در حالی آمار بیابورد که احصائیه نداریم و در تناقض، به کم سوادانی نپیوندد که تحلیل

آنان از هویت ملی، شبیه بوقلمون صفتانی ست که اگر در برابر آگاهی و سواد شما کم آوردند، می پندارند سطح کیفیت، بر اساس ظرفیت آنان تعیین می شود. به این دلیل، اگر کسی تا صنف شش بخواند، بدون شک از درک معانی بلندتر از آن، عاجز است. خوب است به جای شعارها و نکوهش های لرزاننده، عوامل انحراف را شناسایی کنیم. من می گویم حداقل در مواردی که آدرس های «آریایی» یا «هاریایی» دارند، بهتر است تنقید این پدیده (آریایی یا آریانی) عمومیت یابد.

در کوشش های چند سال اخیر، همواره توجه هموطنان را به تنقید تواریخی جلب کرده ام که اگر عام شوند، افغان ستیزی های کودکانه مجال نمی یابند. به گونه ی مثال، آگاهی پیرامون خزعبلات آریایی، می تواند توهم کسانی را برطرف کنند که خیال می کنند در گذشته ی این مملکت، مقولات جدید تاریخ، منقولاتی بودند که مثلاً می توان نامفهوم خراسانی یا آریایی را جایگزین اصل افغانی ساخت.

سوگمندان طرف روشنگری در قبال سوء برداشت ها، هنوز در حد مجموعه ای مانده است که حد ستیزه جو و معترض غیر منطقی ست. جلب نظر دست اندرکاران رسانه های افغانی برای تعمیم و بسط مفاهیم تنقید تاریخ که شامل آرا، براهین، ادله و مستندات بسیار وافر و نو اند، زیر تاثیر تلقین اغلاطی که از دوران مکتب تا پوهنتون، خلاصه در همه جای این مملکت، ریشه ی اصالت های افغانی را قربانی توهم برداشت از جعلیات (مثلاً آریایی - خراسانی) می کنند، نشان می دهد مخالفان معترض، به راحتی در ورطه ی جهالت غرق می شوند.

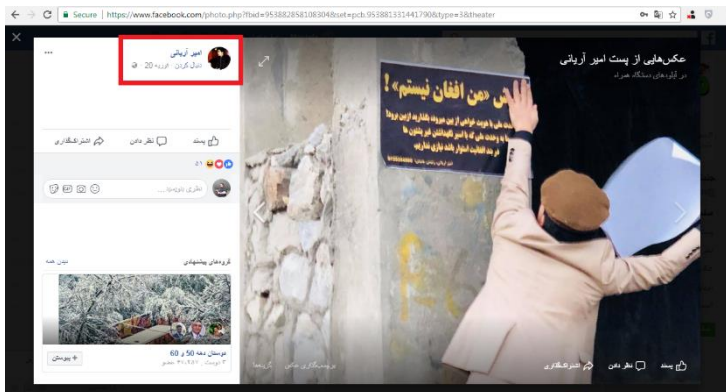
تبیین این حقیقت را اغماض نمی کنیم که شاید پدیده های تاریخی نوع خراسانی، شهرتی دارند، اما اگر حقیقت افغانی از میان تاریخ به واقعیت مسجل و سیاسی کنونی رسید، چرا مسیر آن را از همین طریق به عمق تاریخی، به اصل ریشه نرسانیم؟

افغانستان کنونی، تمام این واحد سیاسی را افاده می کند. در حالی که حوزه های دیگر تاریخی (مثلاً سیستان، کابلستان، زابلستان یا خراسان)، هرگز بیانگر تمام جغرافیای کنونی و مولفه های جهانی و رسمیت افغانستان فعلی شده نمی توانند.

می دانم که هموطنان از منظر سخافت چند جوانک و سوء استفاده از چند کودک معصوم، ناراحت می شوند، اما حذف یا ستر این حقیقت کوچک، مانع باور هایی می شود که ضرور است با کلی ساختن آن ها، به ناهنجاری ها پاسخ گفت. می می گویم بهترین روش در این تقابل، تبیین هرچه بیشتر واقعیت های تاریخی و تنقید تاریخ از جعل و تزویر است. من در این زمینه نیز دورانیدش بوده ام، اما می دانم که از نشر کتاب انتقادی «آریایسم» (چاپ انتشارات دانش) بیش از دو سال می گذرد، اما امثال این کوشش ها در تقابل با رسمیات غلط، هنوز خاک می خورند.

شرح تصاویر:

شماری از هموطنان ناآگاه که شاید در اسارت شکم (بی کاری و ضعف اقتصادی) تسلیم شده اند. مردم ما با تماشای چنین رفتاری به مصداق مثل معروف «مرغ کم، مرداری اش کم»، به طرد عناصر کم مایه و بی فرهنگ، رو آورده اند؛ اما چه بسیار ناگوار است؟ اعتراف کنیم که با حضور نظامی جامعه ی جهانی، هرگز نتوانستیم این مناسبت را به خوبی تعریف کنیم. افغان ستیزان از خورد و کلان، همه با تکیه به بیگانه، خیانت می کنند.



توجه کنید که تمام این ساحات، مربوط شمال کابل اند. مردم این مناطق، عموماً از ناقلینی استند که پس از سقوط طالبان، آمده اند. اگر مسوولان حوزه ها و نواحی که اکثراً از همین مردم اند، از آنان حمایت نکنند، ناممکن است با این قیاحت، کار کنند. چنین عملی در هر کشوری که باشد، فقط با اعدام، پاسخ داده می شود؛ زیرا عملاً به نفع بیگانه گان است. ادبیات شعارها نیز تبیین می کنند که کاپی- پیست یا سفارشی می باشند. محال است مردم کوچه و بازار، چنین سازمانی شعار دهند.

- بازی به اعتبار خیانت

از مدت ها اعتراض و انتقاد می شد که اسناد دولتی و تماس های خصوصی، افشاء می شوند. در مواردی که ظن خیانت وجود داشته باشد، مستندسازی بد نیست، اما باید با تمام مولفه های حقوقی صورت گیرد. بیرون شدن آن از صیغه ی رسمی، راه را باز می کند تا هر کسی به دلخواه حاکم شود و حکم دهد.

افراد و اشخاص به دلایل مختلف، اختلاف می ورزند، اما بخشی از اختلافات به خاطر شرایط سیاسی، حقوقی و انتظامی، هرگز مجال ظهور نمی یابد. به خصوص در جایی که خلاف روحیه و باور های مردمی باشند. به این دلیل، اگر در دایره ی روابط خصوصی می ماند و مولد آن مایل نیست آن را اجتماعی سازد، می تواند تبرئه شود؛ چون نخواستہ صورت اضرار جمعی بگیرد. افشای این مورد و مواردی که جزو اسناد سری دولتی اند، به هیچ نامی درست نیست.

در انتخابات سال ۱۳۹۳ش پخش تماس های خصوصی تیلیفونی که به آقای امرخیل نسبت می دادند که گویا در مورد بعضی اقوام، ستیزه جویی کرده است، دست تیم عبدالله را بلند ساخته بود تا به بهانه ی آن، ابراز وجود کند. آن دوره، هرچه بود، بالاخره به حکومتی منجر شد که با بی زاری مردم از آن، دیگر هرگز نباید تکرار شود؛ اما آن چه از اثرات و تبعات بد آن روشن نشد، یکی هم نوعیت افشای اسناد و تماس های خصوصی بود.

با سقوط حکومت طالبان، طرف مقابل آنان که با حمایت کامل قوای خارجی، به خصوص ایالات متحده ی امریکا، با شباهت کامل به حضور بیک کارمل، به قدرت رسیده بودند، با انحصار

تنظیمی، جناحی و قومی حاکمیت افغانستان، ساختار سیاسی را آلوده و متمایل ساختند.

در طول ۱۸ سال اخیر، موضع گیری های خاینانه ی بعضی تنظیمی ها در دولت که با منافع ملی بیگانه بودند، در شدت آن، حکومت وحدت ملی را به وجود آورد. اصرار عبدالله به ایجاد حکومت موازی، با پشتوانه ی افراد و اشخاصی صورت می گرفت که بیشتر در سکتور نظامی، کاملاً جناحی عمل می کردند. این وقاحت سیاسی که کاملاً مشهور شده، به حدی رسید که من خود شاهدیم هنگام اجتماعات عظیم مردم ما در منطقه ی مسجد عیدگاه که هزاران تن به نمایندگی از کُل مردم افغانستان، گرد آمده بودند و به دولت هشدار می دادند که «تذکره ی بدون نام مقدس افغان را آتش می زنیم!»، افراد وابسته به جمعیت و وشورای نظار که از رفتار، عادات و لهجه ی شان شراکت قومی، منطقه یی و جناحی واضح بود، در حالی که به نام موظفین امنیت ملی، فقط وظیفه ی تامین امنیت را داشتند، با مردم بحث می کردند که «ما افغانستانی هستیم!»

در این اواخر، پخش اسناد محرمانه ی دولتی در شبکه های اجتماعی و افشای تماس های خصوصی تلفونی، ولو که زشت باشند، اما عام نیستند، بار دیگر موجودیت افراد و گروه های خاینی را محرز کرد که به خاطر باور های غیر ملی، دست به هر خیانتی می زنند.

دسترسی به تماس های تلفونی، جز با امکاناتی که در اختیار ریاست عمومی امنیت ملی است، میسر نیست. اگر کسانی خاینانه از این امکانات استفاده نکنند، امکان ندارد تماس های خصوصی

مردم به نفع طرف یا گروهی افشا شوند. عین این قضیه در رابطه به اسناد دولتی، اتفاق افتاده است.

سری ترین مکتوب ها و اسناد دولتی را عکسبرداری می کنند و بعد از آدرس های مختلف، منتشر می سازند. خوشبختانه یک طرف این قضیه با موضع گیری هایی که انجام می دهد، کاملاً شناخته شده است.

رییس جمهور غنی در سفری به دره ی کوچک و کم جمعیت پنجشیر، در مقبره ی مرحوم مسعود در دفترچه ی خاطرات، احتراماً امضاء کرده بود. او به هر دلیلی، خط خوش ندارد، اما حرمت یک هموطن، یک افغان و بالاخره یک رییس جمهور، ایجاب می کرد که آن را رسانه یی نسازند. بلافاصله پس از بازگشت رییس جمهور از مقبره ی مرحوم مسعود، عکس دستخط او را رسانه یی ساختند تا مسخره شود. در این زمینه، هیچ کاری جز تصفیه ی ادارت دولتی و مواخذه وجود ندارد. دولت باید با یک اجندای مشخص، پاک کاری دولتی را آغاز کند. در نخست از جا هایی شروع کند که بیشتر مظنون هستند. داشتن بگروند تنظیمی و سابقه ی افغان ستیزی، باید از معیارات این تصفیه باشد. این تصفیه، باید هرچه زودتر آغاز شود. پیشنهاد می کنم ریاست امنیت ملی، اولین محل آن باشد. افراد وابسته در این ریاست با استفاده از امکانات ویژه ی آن، بارها حریم خصوصی افراد را نقض کرده اند.

افشای تماس های خصوصی در عرصه ی تقابل سیاسی، نقض آشکار است. اگر امکانات ویژه ی امنیتی نباشند، اکثراً ناممکن است بروز شوند.

وضع مقررہ های جدید مبنی بر حفظ اسناد دولتی نیز می تواند جلو فساد سیاسی را بگیرد. مثلاً اتهام افشای یک سند وزارت مالیه، در نخست متوجه کسانی می شود که این سند در ساحه ی کاری آنان قرار داشته باشد. بنا بر این، اگر سندی از وزارت مالیه، غیر قانونی رسانه یی می شود، اول تر از همه کسانی را دستگیر کنند که این سند، مربوط ادارات آنان می باشد.

شرح تصویر:

نمونه ی یک پُست مغرضانه ی افراد معلوم الحال که بر اساس افشای غیر قانونی تماس ها یا اسناد، منتشر می شوند.

Asif Ashna آشنا

۱۶ ساعت ·



نوار صوتی آقای قلمب الدین رویدار، عضو کمیسیون شکایات انتخاباتی نیز پخش عمومی شده است. کمیسیون شکایات انتخاباتی باید در این خصوص، پاسخ بدهد. پخش این نوار می تواند اعتماد سیاسی لازم بر اصل بی طرفی کمیسیون شکایات انتخاباتی را آسیب بزند. شورای نامزدان انتخابات ریاست جمهوری و کمیسیون مستقل انتخابات باید در این مورد از کمیسیون شکایات خواستار پاسخ شوند.



- بالاخره افشاء شد

اصرار به تفاوت ذاتی، ادعای حامیان آن تجربه‌ی تاریخی است که نامی بهتر از سقاوی ندارند. تقریباً چیزی نمانده که به اثر پاسخ‌های به جا، در این روشنگری، آخرین مخطوطات سیاه مدعیان زدوده شوند.

منطق پاسخ‌های به موقع اهل خبره، روسیاهی کسانی را بیشتر می‌سازد که با طرح هر ادعا، در واقع زمینه ساختند با عطف توجه بر آنان، گره از معضلاتی گشوده شود که در طول حاکمیت‌های جدید، در فضای باز خلق کردند. فرهنگ متعارض مخالفان با شیوه‌های معمول هتاک‌ی و توهین، آزار دهنده است، اما این روش کسانی را نیز بیدار ساخت که در برابر غرضورزی‌های ضد ملی، می‌کوشیدند مصلحت کنند.

در این شکی نیست که پاسخ به مدعیان و فرهنگ هتاک‌ی، نیازمند شدت عملی بود که گاه ناگزیر می‌کرد در قالبی ارائه شود که از نیش آن، در این سوزش، طرف‌هایی سرعقل بیایند که فکر می‌کردند ادبیات مذموم می‌تواند با وارد کردن تاثیرات روانی، مخالف را مرعوب کند. بنا بر این، پاسخ‌های مدافع، گاه لحن و بیانی داشته‌اند که با یقین به عداوت طرف، فرصت‌های زیادی بسازند تا پس از دریافت اجتماعی، وسعت آگاهی مردم با اتخاذ موضع ملی، حصار ناخلفان ابن الوقت را تنگتر کند.

مدعیات پوچ، غیر منطقی و غرضورزانه که بر اساس تفکر ستمی‌گری، به ریشخندترین مکتب سیاسی در افغانستان مبدل شده‌اند، در تمام فرصت‌های روشنگری، چیزی زیادی نگذاشته‌اند که رسوا نشده باشند.

ما در مقاطع مختلف، روشنگری کرده بودیم که اگر مسئله‌ی هویت ملی، روی دلایل واهی و سخیف، نسبیّت قومی می‌یابد، معترضان یادشان نرود که هرگز در سایه‌ی باورهایی که از مدتی ست تعریف شده‌اند، برگ برنده ندارند.

مفاهیم زبانی، به عنوان پدیده‌های غیر موثر در اصل قومیت، اگر در تاریخ سیاسی - اجتماعی ما، روی واقعیت‌های اقوام سایه می‌شدند، در زمانی که اصل هویت قومی، باعث دست آورد می‌شود، رُخ روشنگری و نقد را به هزاران پرداخته‌ای رسانده که ماحصل آن، نتیجه‌ی تفکیک در اصل هویت قومی و زبانی می‌شود. آنان با طرح ریاکارانه‌ی مسایل قومی، بیش از همه زیان کرده‌اند.

مدعیات غیر عقلانی، اگر سوژه‌هایی برای ابراز وجود سیاسی می‌شدند و بدتر از آن، بقایای تجربیات ناکام سیاسی، در نام‌های طویل تنظیمی، جا می‌پالند تا در اجزای مشخصات اسلامی، چه گونه به مامولی برسند تا نسخه‌های شبیه ساجق‌های تف شده را دوباره به دهان ببرند، در رسوایی این کسرشان، مردم را آگاه‌تر کرده‌اند در واقعیت‌های تنوع قومی، بیشتر فکر کنند که آیا اصل هویت خودشان، بهتر از به اصطلاح فارسی زبان نیست؟

از همان آغاز مسابقه‌ی سخافت در مسئله‌ی هویت ملی، صرف نظر از میراث شوم حاکمیت گذشته که به راحتی با شان مردم بازی کرد، سوژه‌یابی برای استفاده‌ی سیاسی، زود پیروان دجال را به شور آورد استفاده‌کنند. میزان مخالفت‌های چند تن و چند گروهک، آن قدر تکرار شد تا در این فرصت نیز شان مردمی ظهور کند که می‌دیدند روی هویت آنان قمار می‌زنند.

تاکید روی درج قومیت، زود بی عقلان سیاسی را به خود آورد که در جامعه شناسی کنونی، پذیرش واقعیت های حدود ۵۰ قوم و فهم زبان شناسی حدود ۳۰ زبان، نیاز به تعدیل ۱۴ قوم مندرج در قانون اساسی را نیز افزوده است.

با تداخل و نفوذ عدوات پیشه گان در تمامی مراحل تدوین قانون اساسی، اگر تا آخر کوشیدند مانع تایید ماده ی ۴ قانون اساسی شوند، ماهرانه اقوامی را بی هویت کردند که شماری به اصطلاح فارسی زبان، اما در گستره ی اقوام با نام و نشان، خودشان را خوب می شناسند.

حضور فعال جامعه ی هزاره و تفاوت های ساختاری چهره و نژاد، شاید آنان را در فورمول فارسی زبان، به نفع غرضورزان یک اقلیت کوچک قومی، تحلیل نکرده باشد، اما فرهنگ سازی و سیاست زده گی، سایه های دیروزی ای بودند که خوشبختانه رفع شده اند.

منگنه ی درج قوم در موضع مخالفان درجه اول افغانان، آنان را در خودشان می فشارد. بدا به حال کسانی که از طرز فکر و قلم آنان تغذیه می شوند. یک نمونه ی فعال فرهنگ های سخیف که فرصت می سازند اصلیت شناسی آنان را بیشتر کنیم، بالاخره تاب نمی آورد و به صدور جهلی راضی می شود که از خیلی وقت است می گفتیم: زبان، خاصیت نمی بخشد.

در پایین ترین سطح شعور اجتماعی- سیاسی، غرضی را به نمایش گذاشتند که خوب است با مرور آن، پیش از همه به طرز اندیشه و اهداف کسانی برسید که روی چه توهمی در میدان سیاست های افغانستان، متنازع شمرده می شوند. در زیر، گزیده ای از یاوه ای را

بخوانید که در آخرین تقلا، هنوز هم به راهی می روند که
ترکستان است:

محمی الدین مهدی:

«مندرجات تذکره‌ی برقی؛ با این مقدمات، از هم صنفانم، از
نمایندگان عزتمند مردم افغانستان می خواهم که:

اولاً: برای حفظ و صیانت از وقار و موهبت خانگی ملت، یک بار
دیگر، و برای بار سوم از مصوبات مورخ... و... خویش پاسداری
کنند. این مصوبه بطور غیر قانونی باز گردانیده شده است.

ثانیاً: با تصویب سه باره‌ی این سند، هم به زیاده خواهان، و هم به
تجزیه طلبان نه بگویند.

ثالثاً: برای آنانی که علی رغم درج نام قوم شان در قانون اساسی،
اصرار بر درج آن در تذکره‌ی الکترونیک دارند، چه بهتر است
بجای آن، «زبان مادری» ثبت گردد؛ این کار نه تنها مقصود آنها را
بر آورده می سازد، علاوه‌تاً در نظام آموزش، تحقیقات و مراسلات
تسهیلات فراهم می کند.»

بلی، از مدتی ست که توهم اصطلاح «فارسی زبان»، شکسته است.
کورس‌های زیادی در شهرها وجود دارند که به آموزش زبان‌ها
می پردازند، اما تا کنون در آن جاها هویت‌های قومی هیچ کسی
تغییر نکرده اند. «زبان مادری» در پدیده‌ی زبان‌شناسی، یعنی
وسیله‌ی اکتسابی که منتقل می شود و در هیچ شکمی، به معنی
تولید کارخانه‌یی، شناخته نشده است. قبلاً گفته بودیم و باز می
گویم، دری زبانان غیر تاجک، به نام فارسی زبان، تاجک نمی
شوند!

افغانان فعال در امر روشنگری مدعیات مهاجرین و ناقلین، خوب می دانند که نفس های آخر عفریت، عفوتی ست که در آخرین مراحل، ناقل را بیمار می کنند. ما می دانستیم که «فارسی بازی سیاسی»، چه معنی می دهد.

ضعف عقل و منطق سخیف، پشتوانه ی نیم قرن مکتبی ست که برای ما فاتحه می خواند. ضعف عقل، از ریشه ی دستان لرزان، به قرار صدوری رسیده که نشان می دهد توهم بلندپروازی ها به نام عناصر بی خاصیت، چه گونه تشت رسوایی را از تمام طبقات جهل، به زیر آورده است.

بقایای ننگین ترین تجربیات سیاسی که در برابر شان مردم (افغان) می ایستند، چه قدر مزور اند؟ آنان هنوز هم از توهم بیرون نشده اند که طرح «زبان مادری» به جای هویت قومی، پوکی مغزهایی را نشان می دهد که در نقد تاریخی، فهمیده ایم کاملاً در برابر ادعای تفاوت ذاتی شان، قرار دارد.

این طرح مسخره، هرچه باشد، طمع استفاده از حقوق دیگران را خوب محرز می کند تا به نام به اصطلاح فارسی زبان، نه فقط ظرافت بشری خود را بیشتر وانمود کنند، بل از این سود، انحصارات گروهک هایی طولانی شوند که در مساوی به هیچ، هیچ موثریتی برای هیچ کسی نداشته اند. آنان سرخورده گی ها را با سرافکنده گی ها یک جا کرده اند تا سرعت سقوط شان بیشتر شود. اصرار بر فارسی زبان / پارسی وان، اصرار بر هویت دزدی قومی ست!

شرح تصویر:

مکتوبی از نمونه هایی که نشان می دهد واقعیت های تلخ گذشته، زیر انبوه ریش و تظاهر به دین، مکتوم مانده بودند. این عمل، کار

گل نیست. نشانی سیاه یک جریان خاین در آن (جمعیت- شورای نظار) وضاحت دارد، اما می تواند برای صادر کننده گان، به راحتی میلیون ها دشمن بسازد.



786

اطلاعیه جمعیت اسلامی افغانستان (نماینده پنجه)

بدینوسیله به اطلاع عموم مردم شجاع وقهرمان پرور پنجه شیر رسانیده میشود که برنامه توزیع شناس نامه الکترونیکی که در راستای تامین اهداف قوم پرستانه تیم حاکم در حکومت وحدت ملی ترتیب شده است، چند روبعد بر اساس فرمان غیرقانونی رئیس حکومت توزیع می گردد. که نتیجه آن حذف و انحلال اقوام غیرپشتون بادرچ کلمه افغان بجای تاجیک، ازبیک، هزاره و... که شرعا و عقلا جواز نداشته و مصالح و منافع علیا کشور را با خطر جدی مواجه می سازد. بنابراین از مردم شریف ولایت پنجه سیر اعم از علماء، مجاهدین و سایر اقدار جامعه تقاضا میشود که در اعتراض به این خیانت بزرگ ملی در مجلس و اجتماع بزرگی که روز جمعه با اشتراک و کلاء برمی گزاری می گردد حضور بهم رسانه و ضمن اعتراض به این جنایت نابخشودنی ثبت نام و گرفتن این سند شیطانی را با هماهنگی سایر ولایات تحریم نموده و دین و رسالت تاریخی خویش را در برابر خدا و ملت های مسلمان (تاجیک، هزاره، ازبیک و...) که قربانی این دسیه سیاسی شده اند ادا نماییم.

زمان: روز جمعه، ساعت 11 تاریخ (1396/10/15).

مکان: مرکز ولایت (مسجد مارشال فهیم).

با احترام
جمعیت اسلامی افغانستان
نماینده دلی پنجه

- بهای بنای کج

سوریه ی خونین، اگر با ضایعات جانی بیش از ۴۰۰ هزار تن و تخریبات گسترده، جهانی شد، بهایی که برای برپایی حمام خون (حکومت اسد) پرداخت می شود، فقط در جانب ایران از ۵ تا ۲۰ میلیارد دالر، تخمین زده شده است.

نقش روسیه، سهم حزب الله، اجیران شیعه ی افغانستان و پاکستان، نشان می دهند بقای رژیم هایی که بسیار سیاسی می شوند، چه قدر گران، مخوف و زیان آور است. بازیگران چند سوی بحران سوریه، پی منافع خویش، در حالی که حاصلات را در جا های دیگر برمی دارند (داد و ستد، رفع محدودیت ها و تجارت) اما مردمی که در سوریه در خون غرق می شوند، در سلسله ی مصایب، باید قربانی ها دهند تا در بنایی که کج گذاشته بودند (میراث استعمار اروپایی) به قیمت نگه داری این تعمیر لرزان، سال ها در غم و غصه، رنج ببرند.

افغانستان ما با رقم یک تریلیون دالر، فقط از سرمایه گذاری های امریکا، به بنای دیگری می ماند که هرچند شبیه سوریه نیست، اما در عمران آن، دخل عناصری به آفت رسید که نشان می دهد حاکمیت زیر فشار را بیشتر از درون، نابود می کنند.

موج اعتراض بر دولت در بهانه هایی که به اثر تکرار سرنوشت خونین ما رُخ می دهد، در استعاره از هم، راست برآمد که «خون با خون، شسته می شود!» اما در عقب این سلسله ی اندوه، حقایقی برملا می شوند که چه گونه بقایا و تخمه گان خاینان به وطن، در شرکتی که دولت می نامند، در قرائت های سیاسی، در هر حادثه ای دنبال فرصت اند تا چهره های آنان در مدعی، اما بی

همه چیزی تبارز کند که هرچند با تلسکوپ به عمق تاریخ می روند تا از بهانه ی رفتار کج، حتی از کسی در حاشیه، ولی دست آویز بسازند که ابراز وجود او برای احراز مقام رهبری، اگر در حُسن نیت، از تاریخ سقایی بگذریم، به کسانی می رسد که در تمام انواع نمایشات فرهنگی، مدنی، به اصطلاح اسلامی و وطنی، با اصرار می خواهند در دایره ی دولت، بیشتر بمانند.

اعتراض فعالان مدنی افغان که عبداللطیف پدram را با صدا های «سیاسی نیست! سیاسی نیست!» خجالت دادند تا دهن کمود را باز نکند، در نمایش سنگ پراگنی، فحاشی، چاقو کشی و سلاح به دستانی تحریف شد که زود با پرچم های ذلت و حقارت (زمان ربانی) نعره کشان و پارس کنان ظاهر شدند. این سیمای کریمه المنظر، اما در شگفتی از برخورد کسانی به سد خورد که از حصار کشی های دولتی، چهره ی حاکمیت در داستان های دیو و پری، هزار قلعه ها و دژ هایی را نمایش می دهند که از تلفیق نو و تاریخی، در هر سوی این عذاب، اگر می کشند، سربُردن های تاریخی در سیاست های آنلاین، ما را از جزئیاتی آگاه کردند که مردمان پیشین، چه گونه شقه، بی سر و مثله می شدند.

حصار های سمتی، بی شباهت به دولت های باستانی و قرون وسطایی، حقایقی اند که در نمونه ی افغانستان، جامعه ی جهانی با میلان به جوانب درگیر افغانستان، نتوانست موفق به اعمار بنایی شود که ۱۸ سال پس از حضور گسترده، حالا ناگزیر باید از صفر شروع کنند.

نقد سیاست های خارجی در تبیین این بی عدالتی که اگر طالبان، طرف قهر جهانی شدند، تکیه به عواملی که در ظهور طالبان،

عبارت معروف ربانی را به یاد می آورند (تحریک خود جوش) به معنی دیگر، شرکت در ساخت بنایی بود که معلوم بود در این اتفاق، تهداب را کج گذاشته اند. این واقعیت اگر در نابسامانی ها و ناهنجاری های هراس آور، منتهی شده، در متن آن، کسانی اند که در نمونه ی اعتراض و انتقاد، همواره در دو سوی مستقیم و غیر مستقیم، اگر پسر معاون مشرانو جرگه کشته می شود، کسانی زخمی شدند که در جمع دیگر، با سلاح هایی که در کسوت کارمند و مامور در حوزه ها می گیرند و از خوان شراکت در دولت، به همه چیز دسترسی دارند، ثابت می کند نگه داشتن نمونه ی بنای افغانستان با چنان ساختار کج، با نکوهش هایی راست نمی شود که از فحوای آن ها به خوبی جانبداری و میلان به منافع و گروه های خاص، معلوم است.

در واقع مجموعه ی ضد طالب با نقش گسترده ای که در حاکمیت یافت، با پشتواره ای از اندوخته های نقد نشده ی ضد افغانی، خود به مشکلی می ماند که همسویی با خواسته های آنان، کشاندن افغانستان در بحرانی ست که اگر به چنین حالتی رسیدیم، نباید گروهک های شکسته خورده از طالبان، بینش خویش از درگیری های داخلی را وارد نظام می کردند.

بار ها آورده ام و باز می آورم، دکتور رمضان بشردوست در مناظره ای که کرزی نیز سهم داشت، به صراحت گفته بود «به مناطقی رفتم که نیروهای خارجی، توان عبور از آن جا ها را نداشتند» اما روایت او از آن چه اهل شر می بافتند، چهره ی طالبانی نبود که وقتی مردی با خصوصیات مردمان کندهار، هلمند یا پشتون را دیدند، وصف «طالب است!» به شرمساری ما می افزاید

که چه گونه در حد نزول برداشت ها، به معاصدتی می روند که در عقب آن، تعفن سال ها ستیز با افغانستان، به مشام می رسد. اکثر آشوب کننده گان مسلح، فحاش و وولگرد، کسانی اند که در سلسله ی دراز انتساب به ماموران حکومتی، ۱۸ سال تمام در حکومت بودند، اما اگر سیاسی، فرهنگی، دینی و اجتماعی شوند، در کمال تعجب به نفی، تمسخر، انتقاد و هتک حرمت دولتی می پردازند که با صلاحیت های مافوق کرسی، میلیارد ها دالر را حیف و میل کردند، اما ارزش آنان در سیستم، آلوده گی هایی شده که یک دهه پس از مصارف گزاف، روابط جهانی و انکشاف مناسبات، دولت در حصار های سمنتی، در مجموعه ای از گروه ها و افراد متضاد از جلو و عقب، فشرده می شود که اگر کسانی اهل کار باشند در فشار مضاعف شریکندان، در جمع دیو ها به شمار رفته، تر و خشکی می سوزد که اگر در محاسبه ی کار کرد های چند سال اخیر، خیر بینیم، مجموعه ی لرزان چند بی طرف تحصیل کرده، دم غنیمتی ست که در بیابان، کفش کهنه، به معنی از هیچ کرده بهتر می شود.

هشدار تهدید «نظام کج» با رفع ستون هایی که آن را برپا داشته اند، هیچ قطبی را تشویق نمی کند این قامت خمیده را دوباره راست کند. در همنوایی با مردمان قربانی و فامیل های شهدا، اما در طهارت اندیشه و موضع، بار دیگر تقاضا می کنیم بیرون رفت از بحران جاری، اگر هرگز به زودی میسر نیست، حداقل در فرصت های نو، نظام را از گندی بیرون بکشند که در درب، اتاق، احاطه، ریاست و وزارت های آن، تیکه داران قومی، سمنتی، منطقه یی، حزبی و زبانی نشسته اند و در حالی که ناهنجاری های

ذهنیت متنازع / ۷۵

مختلف اجتماعی را با رنگ طالب و مخالف مسلح، از حقیقت اجحاف، اغماض، بی عدالتی و دشمنی های علنی با اکثریت، منحرف می سازند، اهم و غم شان انحصار قدرت است تا چند کره و تخمه ی بی سواد، بی لیاقت و آلوده در ادارات دولتی به جاه و نان برسند.

مردم از شدت نفرت، اما با ریشخند ها به سلسله مراتبی حمله کردند که پس از پایان شوم بازیگران جفا کار و خائن، فرزندان آنان در سنین زیر «سن»، میراث شرکت سهامی را اگر از بقایای تفنگسالار باشند، با رتبه ی جنرالی می گیرند و اگر فسادگران مدنی اند، ریاست و اگر اهل فرهنگ سقایی اند، مدال های نام آوران افغان به این بی حیایی روزگار، ما را خجالت می دهند که نام غازیانی چون شاه امان الله و... در عجایب روزگار، برعکس شان (تضاد)، وصله می خورد.

نظام منتهی به پرتگاه را در فرصت های تطهیر، راست کنند، اما ساده ترین راه جواب به اهل بغاوت، خوب است در شفاخانه های تعقیب و محاکمه، اگر روانه ی حبس شدند، با ارتزاق بازی های کمپیوتری، عادت دهند تا هر زمانی که خواسته باشند در محیط «3D» یک دیگر را بکشند. همه ساله نسخه های جدید و متنوع این درمان، تولید می شود.



- بی سیم سقوی
- (پیرامون ماجرای اخیر ستمیان در سویدن)

الحاج س.ع. پ، از افغانان و هموطنان آگاه و فرهنگی ما در سویدن، در پیامی در فیس بوک، کلمه صوتی ای را ارسال کرد که برای من در شناخت انگل های داخلی، در طبقه ی دون به شمار می رود. محتوای این کلمه، تهدید و توهین یک بی همه چیز ناقل زاده ی آسیای میانه بود که با لحن، لهجه و ادبیات مخصوص خودشان، از بالا تا پایین، به ویژه در آدرس های دنیای مجازی در انواع خراسانی، پارسی یا فارسی و آریایی، به خوبی شناخته می شوند.

من در جریان کار های فرهنگی از گزند زبان و قلم مردار اینان در امان نمانده ام؛ زیرا به زعم خودشان، وقتی پاسخ نیابند، با شدت توهین می کوشند شما را حتی به ترک کار و ادار کنند؛ اما خدا را شکر که نه فقط عقب نرفتم، بل با کوبیدن مشت محکم به دهن یکی از گنده دهن ترین آنان، همه را متوجه کردم «نزن به در کسی به انگشت که نزنند به دهان ات به مشت». بالاخره جُل و پلاس نحس خویش را جمع کردند و متواری شدند.

شنیدن کلمه صوتی ای که پیرامون افتضاح دیگر باند شر و فساد و سلسله ی نحس سقوی در سفارت افغانستان در سویدن بود، توجیه خوبی برای این مقاله می تواند باشد که روز قبل با نوشتن مقاله ی «سوء استفاده به این سطح!»، گونه ای از گنده گی در مسایل وزارت خارجه ی افغانستان را تبیین کرده بودم.

چنان چه آوردم، شخصی با لحن، ادبیات و لهجه ای که در بیش از سی سال خیانت ها به افغانستان، خورد و بزرگ شان را می شناسیم، به یک جوان فرهنگی پشتون، پی هم زنگ می زند و بالاخره او را مجبور می کند در برابر وب کم، تیلیفون او را پاسخ بگوید. سقوزاده با لحن تهدید آمیز به جوان پشتون، یادآوری می کند که افشاگری هایش جایی را نمی گیرند و با تکرار این مطلب، به فرهنگی پشتون می گوید که تو را به افغانستان چه؟ شما از این جا نیستید! وقتی مخاطب پشتونش با کمال حیا به وی اعتراض می کند، به او می گوید که به جز زبان دری، هیچ زبانی ملی نیست و پشتو، زبان پاکستانی ست.

این کلپ از زمان انتشار، توجه زیاد هموطنان را جلب کرده است. اهمیت بررسی آن، بیش از آن است که پنداشته شود کسی فقط «پارس» می کند. گذشته از گند حکومتی که در اختلاط خوب و بد چند دهه ی سیاسی، حالا شاهد سقوزاده گان نیز است، ایده های منحرف فکری که در چپ و راست اعضای جریان های سیاسی کنونی، خود به ایسم های جدید انحراف فکری، مبدل شده اند، شماری را که همواره با تکیه به خارجی برای ما ژاژخواهی می کنند، وامی دارند با طرز دید خاص خودشان، مسایل افغانستان را منعکس کنند.

گاه بازتاب غلط مسایل افغانستان از مجرای تاجکستانی ها و ایرانی ها، پیش از این که بیشتر بر اساس برداشت های خودشان باشد، برمی گردد به تلقین سقوزاده گان و آخوندانی که در انواع ارتباطات مزدوری، طرز فکر خودشان را به دیگران منتقل می کنند. کم نیستند خارجیانی که از این طرز تفکر، بیمار شده اند و نمونه ی رورباکر با آن اعلامیه ای که شاید سقوزاده گان، نوشته

باشند و او امضاء کرده بود، نشان می دهد رو آوردن به فضحیت از نوعی که در کلپ ماجرای سویدن شنیدیم، روی چه اساساتی استوار است.

با آن چه بروز شد، در حالی می توان به نمونه ی غیر پشتونی کسانی رسید که خیلی بدتر از کسانی که هویت پشتونی متعصب دارند، تامل کرد، زیرا قبلاً دیدیم که در مسئله ی صلاح الدین مخکش، حتی امرالله صالح با منافقت تمام، در حالی که گذشته ی استخدام های تبعیض آمیزش در ریاست امنیت را فراموش کرده بود، با ترفند معمول جذب غیر تاجکان، مسئله را آن قدر کلان کرد تا در این مثال، گند و کثافات خودشان مکتوم بمانند.

نمونه ی نو، کثافتی را مثال می زند که در صد ها نوع در مصیبت حاکمیت ائتلافی در همه جا استخدام شده اند و صدور آنان در کشور های خارجی، بیش از همه به منظور اشاعه ی تلقینات نادرست از افغانستان در ذهن خارجیان است.

نشست های چند مرتبه یی اعضای سقوی در آلمان که امرالله صالح، فعالانه در آن ها سهم گرفت، نشان می دهد خارجیان ناکام در افغانستان نیز چه گونه برای رهایی از خبط و اشتباهاتی که کرده اند، کرداری می کنند که نمونه های سرمایه گذاری همسایه گان ما، بحران افغانستان را با مجموعه ای از مزدوران و خودفروخته گان به تداوم می برد.

در کلپ صوتی ماجرای سویدن، سرنخ فساد ی به دست آمده است که نباید اغماض شود. یکی نمونه ی موشی ست که چند قبل از اثر بی کفایتی معزول شد (منیژه باختری) هر چند پس از آمدن به کابل، از شوونیسم داد می زد. این که بالاخره تبیین شد او بر چه

اساسات نادرستی به آن جا رسیده بود، «دیر فهمی» هایی ست که به معنی «کار از کار گذشته» می شود. با وجودی که خوشبختانه زیاد نماندند.

نمونه ی مستهجن اخیر، باید به گونه ای خبری و تعقیب شود که در آینده ی سیاسی کشوری که دیگر از اقتصاد مصنوعی و تکیه بر بیگانه در آن کمترین خبر هاست، کسانی در جلد و نقش نماینده گان و دیپلماتان افغان، خارجی شوند که پیش از همه باید بدانند مجموعه ی پشتوانه ی تباری پشتون در افغانستان، نه فقط گذشته اش را می داند، بل استوار بر ظرفیت ها، آگاهی و جسارت، در عقب همان حقایقی ایستاده اند که افغانستان، افغان و پشتو نامیده می شوند.

در کشوری که به نام افغانستان است و کسی نمی تواند بدون اصل مسئله ی بزرگ ترین قوم، ره به جایی ببرد، پشتون ستیزی به نام افغان ستیزی، اگر نهایت حماقت نباشد، نام دیگر ندارد.

در پایان، سعی شود رد سقوزاده ای که بی ادبی را از حد گذرانده است بیابند و در اولین اقدام، از کار بی کار کنند. وقتی به افغانستان آمد، این که چه گونه در معامله ی به مثل، با او طرف می شویم، همان کاری ست که با کسانی کردیم و می کنیم که اخلاق و آدمیت را قصداً فراموش کرده اند.

نتیجه ی ۱۶ سال فحاشی، دهن گنده گی و توهین سقوزاده گان، باند شر و فساد و تنظیمیان فاسد، چیزی جز امواج سهمگین واکنش مردم نبود که حالا ناگزیر اند خاینان و جانیان منسوب به ایل و تبار خودشان را در خلوت های سقوی، تجلیل کنند.

در امتداد آن چه در این آخرین نمونه ی زشت دیدیم، کسانی پشیمان می شوند که دوست دارند ۸ ثور، ۱۸ سنبله و سنوات شرم و خجلت، تحسین و ستایش شوند.

شرح تصویر:

یک سقوزاده ی دزد در حال جداسازی اموال دولتی برای دزدی. در عقب او چندین پایه تلفون سیمدار دیده می شوند که یک جا شده اند.

یادم می آید در اوایل حکومت ملا برهان الدین ربانی، یک سقوی منسوب به شورای نظار که لباس خوبی هم داشت، از من که با یکی از نزدیکانم از برابر وزارت امور خارجه، عبور می کردیم، در مورد قیمت تلفون ها پرسید. به اثر ارزشی که تلفون های سیمدار در آن زمان داشتند، داشتن تلفون، غنیمت و بهایی به شمار می رفت، اما دزدان تنظیمی، بیشتر در نوع سقوی، خیال می کردند از این وسایل تماس، فقط گوشی و مایک، قیمت دارند. بنا بر این، هرچه تلفون بود در هر جایی که می یافتند، قطع می کردند و همانند دزدی با کوله بار دزدی به راه می افتادند تا در بازار های کابل بفروشد. نتیجه ی این عمل سقوی گری، چیزی جز ضیاع و فروش هزاران پایه تلفون در کهنه فروشی ها و به نرخ بسیار ناچیز نبود.



- چرا ابزاری می شوند؟

از زمان سقوط احزاب جهادی و چپی در بسترهای قومی که تاکنون نیز ادامه یافته، پدیده های ایدئولوژیک و حزبی-افغانی که بیشتر در جو جنگ سرد، زاده شده بودند، پس از کاهش بحران، رو به افول دارند. عجیب نیست که اکثر نخبه گان و افراد طراز اول احزاب افغانستان، آن قدر که سرهای فرو رفته در بحث قوم و زبان اند، کمترین علاقه با گذشته ای ندارند که بر اساس آن، زاده شده بودند و تعهد سپرده بودند اگر شانس یافتند، سرزمین افغانان را با فرمان های آسمانی یا پندارهای زمینی، دگرگون سازند. این دگرگونی انجام یافت، اما در چنان تغییری که نه خبری از الطاف آسمانی شد و نه برابری اجتماعی-کمونیستی را احساس کردیم.

رویداد های پس از پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، به گونه ای جلو رفته اند که با تاسف باید یادآور شد بسیاری از بازیگرانی که در دو جانب مخالف و موافق درگیر بودند و تراژیدی بحران و ویرانی های افغانستان را رقم زدند، از عدالت فرار کردند. آنان در فرصت هایی که هیچ پیش بینی ای بر آنها نداشتیم، دوباره و حتی در راس امور، تبارز می کنند.

مضحکه ی تنظیمیانی که ریش فرانسوی می گذارند و نکتایی می زنند، با حضور بازمانده گان حاکمیت های ننگین کمونیستی که روزی همنا با سربازان روس، پنج میلیون افغان را آواره کرده بودند و کشور به دوران رسیده را در پی آمد خیانت همکاری با بیگانه، حواله ی جریان هایی کردند که تا سقوط طالبان، لحظه ای از توهین مردم دست برنداشتند و آه ملت را با تحمیل گرسنه گی

بیشتر و ویرانی در دود شهر ها و کاشانه های آنان در آورده اند. آنان در آن زمان در قواره ای بودند که گویی زیر سقف دودزده ی چایخانه ای در شهر کهنه، از استحکام و قدرت، بحث شود. ما، نه تنها قربانی سیاست و تنازع شده ایم، بل بازمانده گان حاکمیت های ننگین و شانس یافته گان فراری از میز عدالت، در نوبت دیگر، از همان فرصت هایی استفاده می کنند که پس از وابسته گی با بیگانه، اندیشه درست کردند و زیر نام شعار، ویرانه ساختند.

پس از فروکش اعتراض مردمانی که آواره شدند، مردند و صدای آنان خفه شد، بار دیگر با بهانه های مذموم قومی، فرزندان همان توده هایی را فریب می دهند که قاتلان خانواده و ویرانگران دارایی های آنان بودند.

قشر محروم و نیازمند جوانان در افغانستان، هر لحظه ای مستعد بهره جویی و سوء استفاده است؛ زیرا کمترین نیاز های انسانی اش بر آورده نمی شود. آنان در کلیت های بزرگ، ناگزیر اند هر ناروایی را فرصت بدانند.

اگر ضعف های ناشی از دشواری اقتصادی جوانان را توجیهی بر کژپنداری و کژکرداری آنان کنیم، نمی توان از مواردی نیز چشم پوشید که شمار دیگر و کسانی که اقتصاد، یگانه عامل فشار بر آنان نیست، چه گونه و در حالی که از فهم و سواد بهره مند اند، ابزاری می شوند که بحث توان و نیروی جوانان را به عنوان امتیاز، عقب می زنند.

ده ها و صد ها تن از دست اندراکاران فرهنگی، مدیریتی و رسانه یی جنایتکاران، خاینان و آدمکشان، جوانان نویسنده، شاعر،

فرهنگی و باسواد اند که در حاکمیت رییس جمهور کرسی، تنوع رنگارنگی بر خواسته های نابکاران داده اند و آن کمال دانش را که انسان می سازد، با چنان سخاوت در پای کسانی ریخته اند که در بیش از سی سال حضور سیاسی، هزاران نقش پا در مسیر ویرانی و غم های مردم برجا می گذاشتند.

جای افسوس و اندوه است که دانش و شرافت برخاسته از آن، قربانی سیاست می شود و در مسیری هزینه می کنند که راهی در راستای «غیره» است. عنصر تحمیل که زمینه را برای قشر ناباب میسر کرد، ملت را گروگان بازیگرانی کرده که پس از هر تغییر تحمیلی، یکی جهت دیگر، نوبت می یافتند ملعبه ی بیگانه باشند. آنان جوانان آگاه و باسواد افغان را ناگزیر می کنند برای تامین نیازها، فرودست بمانند و در دون همتی ناشی از شرایط، خودشان را بفروشند.

بخش بزرگی از جناح هایی که جهت بطلان و اثبات گروه های آزموده شده و خاین، دلیل و مدعا می شوند، قشری از جوانان آگاه افغان اند. سودجویان سیاسی، موثریت جوانان را به عنوان امتیاز بزرگ، اما در عقب مانده گی گرو رفته گان، مبدل به ابزار می سازند.

مُعضل اجتماعی، اقشار مستعد، توانا و آگاه، به این منطق توجه می دهد که اگر نیاز های انسانی آنان در آن مقاطع زنده گی که از اندیشه به پیرامون، بینش می شود و در این حس، آینده را در آرمان شهر می بینند، در آلوده گی های سیاسی بمانند، بزرگ ترین نیروی تحریک و تحرک جامعه، در هرج و مرج تنازع، خشونت و تعصب، همچنان در گرو فساد سیاسی، هدر می رود.

تامین نیاز های انسانی، طیفی که در نوبت خودش، جاگزین می

شود، در عدم تامین مشروع و طبیعی، جمع کثیری از سرمایه های انسانی این مملکت را در زمینه های بازیگران خاین، فاسد و ناکام، نگه داشته است.

دامن زدن به مسایل قومی با داغ کردن حس عصبیت، به رویکرد موثری مبدل شده تا سودجویان سیاسی با پشتوانه ی جوانانی که نیازمندی های آنان به گونه ی مشروع، تامین نمی شوند، از استشهادی و انتحاری تا ولگردان روی جاده ها، پرده درایان به اصطلاح نویسنده و فرهنگی، به همان مبدایی راجع شوند که در تکدر اجتماعی می شناسیم.

عدم تامین نیاز های مشروع، جوانان ما را در گرو شکم و فساد اندیشه، مایل می کند و از این حساس، به آدرس ها و کسانی رجوع می کنند که در دونیت خودشان، ساحه ی دید ملی ندارند. بر آورد نیاز ها، اما نامشروع، اندیشه و توان قشر آگاه و تحصیل یافته را با بُرنده گی ابزار فرهنگی آنان، به توجیحات عجیب و غریبی می رساند که تا زمان رفع انگاره، جناح هایی را کمک کنند که بقای خویش را در هرج و مرج اجتماعی یا ستم به مردم می بینند.

شرح تصویر:

راهپیمایی جوانان شکم گرسنه و فاسد فکری در گرو تنظیمیان سیاسی. در این نشانی (جمعیت و شورای نظار) تعداد زیادی را می شناسم که بار ها با تماس شخصی، از من خواهش کرده اند حتی آنان را به آدرس هایی معرفی کنم که به اصطلاح قبیله گرا و فاشیست می دانند.

اگر حس شکم گرسنه گی و فساد فکری، باعث تغییر یک صد و

هشتاد درجه نشود، هیچ به دوران رسیده ای حاضر نیست سابقه ی سیاسی اش را به راحتی فراموش کند.



- چرا تحمل می کنند؟

چهره های کریمه دشمنان این ملت، به چند قواره ای می مانند که در تاریخ نو، اگر بی نیاز از شرح و توضیح باشیم، مردمان حقیر، دون و کوچک در همچشمی با حقایق این کشور، به خیالاتی متوسل می شوند که در روزگار ما در شمار افسانه و اسطوره، پاسخ به آن ها نیازمند نسخه های روان شناسی نیز است. ادعا و مدعی در محدوده های درستی گروهک ها و احزابی که هر چند در تنوع تک حزبی حاکمیت رفقای، ظاهر یک دست داشتند، اما در انحراف ایدیالوژی های چپ به عقده های قومی و جناحی، در هشت ثور با تمام انواع کراهِت، معرفی می شوند.

جامعه ی جهانی در کثرت شرکایی که اولویت های ما را با پخش چند دستگاه پرازیت سیاسی به حاشیه کشاندند، تنوع کریمه و زیر پوستی احزاب و جناح هایی را به نمایش گذاشتند که در جدل سیاسی کنونی، اگر از مزیت حضور بیگانه، استفاده نکنند، عظمت این مُلک و واقعیت هایش به کسی مجوز نمی دهد در تضاد مدعا، بیگانه ای باشد که دمساز دیگران است، اما در احاطه ی واقعیت های دیگران، صاحبی می شود که از مصاحبت او، تاریخ ادبیات غیر اخلاقی افغانستان، پیوند های ناگسستنی با «ستمی گری» دارد.

باز هم عبداللطیف پدram در پُستی در فیس بوک، کراهِت منظری را به نمایش گذاشت که اگر تعریف دشمن با عداوت او شناخته می شود، دیگر چیزی نمانده که در دیمو کراستی تورییدی و بی منطق کنونی، کسی را تحمل کنند که در دوران سر در میدان

رقاصه گی افغانستان، گاه شاخه ای ست که به قول خودش در ۱۷۴۷م بُریده اند و زمانی تاریخ کشوری می شود که ادعای پست، دون و حقیر خراسانش در برابر مردمان این کشور، قباله ی توهم است تا فرزندان ناقلین بخارا در عجز آن چه در این جا واقعیت دارند (افغان و افغانستان) با دست آویز استقراضی جعل و دروغ (فارسیم) به رخ ما بکشند که بلی، گویا سقاوی گری در دو تجربه ی سیاسی آنان، تاریخ باستانی ست که مردم، چند دهه ی قبل را از حافظه ی خویش بزداوند تا عقده مندان حقیر، قلمپردازی کنند که آن چه از آنان دیدیم، اگر خراسانی باشد، واقعاً ارزانی کسانی باد که در دو نوبت در حاکمیت ما، رُخ سکه هایی را ضرب زدند که تبلور جهل و جهالت آن با آن چه کردند (ویرانی، تجاوز به ناموس، تاراج و خودفروخته گی به همسایه گان) در تاریخ پردازی نسل های بعدی، سوژه های عالی برای شناخت از مردمان بی فرهنگ، بدون تاریخ و کوچک است.

در آخرین پُست پسرک ناقلین بخارایی که از ضعف عقل، «ک» تضریر به امثال او نیز باد که در روزگار عقل و گسترده گی، به عقل نمی آیند که سطح شعور مردم، بلندتر از آن است که کسی با چنل نویسی اجتماعی، به دیگران بگوید «مهمانان عزیز و ناعزیز».

منطق سخیف توجیهات با پایان ندانم کاری های تیم قبلی که هر چند هنوز تقلید می شود، خشکیده است. هیچ تفاوتی میان یک سلاح به دست داعشی و یک سلاح در مغز ستمی وجود ندارد. هر دو دشمن این کشور اند. فساد فکری ناشی از پخش آلوده گی های حزبی و جناحی، به حدی رسیده که کسانی با خنیاگری های هرزه، به همه چیز می کوبند تا از تون آن، صدای واقعیت هایی اندک شود که در افغانستان ما، در یک مجموعه ی عظیم بشری،

اولویت های انسانی دارند و این نیازها، هیچ تفاوتی از خواسته های مردمانی ندارند که می خواهند بدون تفکیک مسئله ی قوم و هویت، زنده گی کنند.

خوب است در حساسیت هایی که مسایل را حاد می سازند، تفکیک مخالف بر اساس مسلح و غیر مسلح را در حالی که هر دو از منشا ی فکری، با این وطن و مردم مخالفت می کنند، کنار بگذاریم. در نیم قرن تاریخ فعالیت های حزبی، وقاحتی ظاهر نشده است که همانند پیروان کنونی جریان به اصطلاح ستمی، با پخش افکار آلوده، ضد ملی و ضد کشوری، در برابر واقعیت های افغانستان و افغانان تا سرحد دهن گنده گی، رو نیاورده باشند. در بیش از یک دهه ی اخیر، احزاب، گروه ها و اشخاصی به لیست دشمنان این کشور، افزوده شده اند که از آن چه می گویند تا آن چه می کنند، ترسیم کراهتی ست که صاف و ساده به آدرس های مردم و مملکت ما دشنام بگویند، اما توجیه بیابند که آزادی بیان، قانون مسجل در قوانین ماست.

صدور مجوز هرزه سرایی و دشنام به قیمت آلوده گی هایی تمام شده که مردمان درگیر این مملکت را در اندیشه ی «نان در آوردن» و «نانخور» به مشکل می اندازد تا از درد شکم، رسته ها و گروه هایی را معرفی کنند که حتی اکثر اعضای خیمه های جنبش سامانیزم یا رستاخیر تغییر برای نوشیدن و خوردن جیره های آب و نان، پدram را تشویق می کردند تا بار دیگر رسوا شود که «پروژه دارد».

مدعیات گروهک ستمی، اگر چیزی جز تفاله ی تجربیات زشت بیگانه گان برای خوردن نباشند، در تولید انبوه گند در کشوری که

سال هاست از طرز سلوک سیاسیون به تعب افزیده، خرید مشکل به قیمت جان است.

نیم قرن پس از بدترین تجربه ی سیاسی در افغانستان، هنوز اثر مستقلى نداریم تا ستمی گری را در کلیتی بشناساند که است و سال ها پس از تریبون آنان برای ادعا، کسی کمتر به خودش زحمت داده که به جای شعار، تقبیح و سطحی نگری، ماشینی را از کار بیاندازد که ساخت بیگانه است؛ از نفت آنان حرکت می کند و سرعتش شتاب برای زیر گرفتن واقعیت هایی ست که زیر ثقلت تعدی و تجاوز دشمن، هر چند مجروح و مسکین مانده، اما پاره نمی شوند.

توضیح بر آن پُست سخیف یکی از بدترین دشمنان این ملت که مخالفان مسلح، هرگز بدتر از آنان نیستند را در جواب به مدعای فرهنگی آنان به کتاب های «زمانی که مفاخر ناچیز می شوند» (نقد انواع مزخرفات خراسانی و فارسی) و کتاب «مُنحنی تاریخ» (نقد کوروش و هخامنشیان) واگذار می کنم. این دو کتاب، همین اکنون در کتاب فروشی دانش و دنیای مجازی، وجود دارند.

رهایی از مقوله ی مزاحم، دلگیر و منفور ستمی با آن چه می بینیم و دیدیم، در شرایطی که سوگمندان با نادانی و خیانت باز گذاشتند تا گروهک حقیر، زهر خویش را به جامعه تزریق کند، به ملالی می انجامد که از تجویز نسخه های درمانی - مقطعه یی، حتی میکروب های بدن، عادت می گیرند. برای خلاص شدن از این عذاب الیم، نیازمند کار گسترده ی نوشتاری و تحقیقی هستیم. در آخرین تلاش ها به این منظور، کتاب «پندار ستمی» را پس از چهار سال زحمت، آماده کرده ام که اگر شامل لطف هموطنان شد (حمایت مالی) همین فردا برای چاپ می رود. با این نخستین

نشانی مشخص نشراتی، دعوت می‌کنم تقابل با گروهک حقیر را با بررسی تاریخی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و ضعف‌های سیاسی، در حد مقوله‌ای که بسیار زیانبار است، جدی بگیریم. اینان عملاً از تحریف و تهدید تمامیت ارضی، صحبت می‌کنند، اما در سایه‌ی آزادی‌هایی که در آزادترین کشور‌های دنیا، مثال ندارند، به جان مردم ما افتیده‌اند تا پروژه‌ی اهداف بیگانه، آهسته آهسته بزرگ شود. بارها هشدار داده‌ایم و حالا نیز در آخرین‌های دیر نشدن، اخطار می‌دهیم: دشمنان به اصطلاح مدنی، فرهنگی و حزبی را کمتر از مخالفان مسلح، حساب نکنید! چتر یا سقفی که سایه‌ی سر ملت هاست، بر ستون‌های استوار می‌شود که «وحدت فکری مردم» اند. این ویروس بداخلاق سیاسی (ستمی‌گری) در متن وحدت فکری مردم ما مشغول است. اگر در شکم گرسنه‌گی‌های کنونی، ویروس بیماران حقیر، فراتر از مشغله‌ی فکری ولگردان شد، دریافت منابعی که برای وحدت ما، نشانی کمک‌های خارجی باشند، در فقر اقتصادی کنونی، سراب سیاسی اند.

شرح تصویر:

پیام مجوس ناقل و مزور به پشتون‌ها. وقاحت را مشاهده کنید! در کشوری که به اصطلاح خودشان سه صد سال، تنها مزدور و نوکر ما بوده‌اند، به ما مهمان خطاب می‌کنند. پیش از هر تبصره‌ی دیگر، اینان نیاز دارند با پیش از پشتون‌ها نیز تسویه‌ی حساب کنند. اگر مسئله‌ی قبل از قبل را محور بحث بسازیم، تاریخ کشور ما محدود به چند نکته‌ای نیست که وقتی به غیر پشتون‌ها برسد، متوقف شود. هویت‌های قومی کنونی، بیشتر پس از حضور اسلام، شناخته می‌شوند. تاریخ افغانستان، با آثار ملموس، گذشته‌هایی را

نیز معرفی می کند که قبل از حیات تمام اقوام کنونی، وجود داشته اند. مثلاً انتساب آثار باختری، اگر به یونانیان می رسد، نسب کوشانیان بودایی نیز به اقوامی می رسد که در ردیف اقوام کنونی ما شناخته نمی شوند.

پس از سلسله ی منفور سامانی الی تشکل جمهوری مصنوعی تاجکستان در ترکستان که یک پروژه ی استراتژیک روسیه علیه ترکان بود/ است و ارتجاع سقوی در افغانستان که بیشتر با جهالت پشتون ها به دشمنان شان فرصت داد، پدیده ی تاجک، نه قبل از سامانی و نه پیش از تاجکستان و سقوی اول، قطعاً تاریخ سیاسی ندارد. جعلیات شرم آور آریایی، ساسانی، اشکانی و آن چه به نام فارسی زبان از تاریخ غوریان و سایر اقوام می دزدند، همه سوا از واقعیت یک اقلیت قومی ست که در حاشیه منطقه ی ما به نام دهقان/ دهگان، فاقد فرهنگ و تاریخ سیاسی، شناخته می شوند. اشتباه نشود که اگر ابن سینا و بیرونی به عربی نوشته اند، عرب شمرده شوند. به این اساس، به اصطلاح فارسی زبان بودن را نباید به نام تاجک، خلاصه کنیم. از سوی دیگر، وقتی می بینیم در گُل تاریخ به اصطلاح خراسانی، جز چند زن بدبخت فرهنگی و سیاسی وجود ندارد، بخش بزرگ تخلیقات فارسی، نظم و نثر مداحی، گدایی و پورنوگرافی ست که از مولانا تا بقیه، همه را چیره خوار چند امیر و شاه آدمکش، بی ناموس و متجاوز به کشور های دیگر، معرفی می کند، از گُل کتب به اصطلاح فارسی، از هر کدام، بیش از چند نمونه ی قلمی، یافت نمی شود که میزان ۹۹ درصدی بی سوادی مردم را تایید می کنند و توحش جنگ ها و غارت ها به چنگیز و تیمور لنگ می رسند، می بینیم که اگر میراث سیاسی، تمدنی و فرهنگی افغانستان را منفی کنیم، امثال پدرام، حتی

بیت الخلاء نمی یابند شکم خود را تخلیه کنند. در چنین حالی، ناقل مجوس به جای میزبان، ما را مهمان خطاب می کند! گویی فراموش کرده که اگر فقط یک درصد پشتون ها (طالبان) جامعه ی جهانی را به میز مذاکره کشانده اند، انسان ساختن چند مزدور ناقل، مجوس و بی غیرت، هیچ مشکلی ندارد. منتها حرف در این است که چند دالرخور دو تابعیته ی ما نیز باید به فکر حیثیت خودشان باشند. اکت و ژست رییس دولت یا وزیر و وکیل، خوب است، اما تا زمانی که با هتاکی چند روسپی سیاسی، زیر سوال نروند.



Dr. Latif Pedram added 2 new photos.

6 hrs • 🌐

بسمه تعالی

پیام روشن من به قبیله گرایان؛

تاریخ، شعر، ادبیات و همه ی آثار و اسناد مکتوب و منقوش ما گواهی می دهند که صاحبان اصلی و قدیمی این سرزمین کدام مردم اند. با وجود همه ی اسناد مالکیت که از نیاکان ما باقی مانده است و در اختیار ما قرار دارند اعلام می کنم:

در خراسان بزرگ برای همه ی اقوام و مردمان فرصت و امکان بود و باش، کار، تحصیل و زندگی آبرومند وجود دارد. هیچ کس و قومی را از دامان پر مهر و پرفرنگ خراسان اخراج نمی کنیم، مجبور به مهاجرت نمی سازیم. مهمانان عزیز و نا عزیز خود را، گرامی می داریم و بر سفره ی این تمدن بزرگ سهیم می سازیم و بالاتر از آن بر صدر می نشانیم و شریک تلقی می کنیم. در فرهنگ ما مهمان را بر جایگاه ارجمند می نشانند و کلمه ی مهمان هم مرکب از مه و مان است و مه یعنی بزرگ. کمک شان می کنیم تا فرهنگ انسان دوستی، نوع پروری و مهربانی و مدارا را از مولانای بزرگ و سنایی و عطار (استادان) و آموزگاران ما یاد بگیرند. ما بنیاد گذاران حقوق بشر هستیم.

"کوروش کبیر" در استوانه ی خود نوشته است که با همه ی اقوام، مردمان، زبان ها، وادیان و مذاهب با مروت و مدارا رفتار کنید و به انسان ها و حقوق شان احترام بگذارید. بر دروازه ی سازمان ملل شعر پدران من نوشته شده است:

- چرا فقط از ما توقع دارند؟

از درون و بیرون حاکمیت نو(پس از طالبان) چیز زیادی باقی نمانده تا در مسئله ی باب «نهان»، نیازمند تفسیر و کنجکاوی باشد. همه می دانند در یک دهه ای که گذشت، تقسیمات مدیریت افغانستان در توزیع شرکت سهامی قومی، اگر خلاف واقعیت های اکثریت و اقلیت های افغانستان بود، اما در سیستم دولتی، آشکار است که با طبیعت افغانستان مجادله می کند. این که جامعه ی جهانی با حضور نظامی، زمانی که مکلفیت های دولت سازی را بر عهده گرفتند، چه گونه در احاطه ی افراد و جناح هایی برنامه ریزی کردند که هیچ عقل سلیمی مجوز نمی داد از میدان رقابت های ستیز، به کسانی امتیاز ندهند که بازنده بودند و حضور سیاسی چند دهه یی شان، کارنامه های سیاه تباهی و نیستی مردم و دارایی های مملکت شد، پوشیده نیست، اما برای رعایت ظاهر مسئله، بار دیگر ناچار از گزینش بی طرفانی بوده اند(تکنوکراتان) که برای گذاشتن سرپوش بر دیگ مواد خام، هنوز که چهارده سال از آن زمان می گذرد، موجودی دم پخت آنان، پخته نمی شود. در این گداخت سیاسی که با حذف گذشته ی فرهنگی-مدنی ما، گویا اولین های تمام آدمیت و مدنیت را جوش می دهند، چرا از التهاب بحرانی کاسته نمی شود که تا پای حقیقت اکثریت را به میان نیاورند، افاده ی دست آورد های کمیتی نشان می دهد از ساخت و ساز مواد غیر متجانس و نامتوازن، اگر چیزی بیرون دهند، کنایه ی «چیزی که در دیگ است، در کاسه می آید»، ثابت می کند برنامه ریزی های تقسیم قدرت به اثر کمیت قومی، غلط ترین محاسبه ای بود که حالا جناح های متداخل را

وامانده می کند تا در نبود ظرفیت های کافی کدوری، در میان سیاهی لشکر هایی بلولند که ظاهراً دریشی می پوشند، اما معلوم است هنر پوشاندن در «سرکس»، هر چند حیوانات را نیز «مقبول» می کند، اما بر ذات آنان تاثیری ندارد.

تقسیمات مدیریت، پس از مرحله ی قومی در شدت آن به قبیله، منطقه، زبان و سمت، در حالی بسط می یابد که تاثیر جناح های حزبی افغانستان بر انحراف آن ها از کارآیی موثر، سایه می افکنند. از اول معلوم بود کسانی که ظاهراً تغییر یافته اند، اهل کار نیستند، اما توجیحات عاطفی و سلوک به اصطلاح ملی که هر قدر ببخشیم، بخشوده می شویم، در قبول گناهایی که بسیاری در کارنامه ی تکنوکراتان نبود، عقوبت های مدیریت ناسالم افغانستان را متوجه کسانی می کند که در سیستم دولتی افغانستان، فقط شرکای سهامداران قومی بودند و در خوانی که گسترده بودند، حتی خیلی کمتر، از کسانی می خوردند که در زمان ناتوانی، وقتی حذف و نفی می شوند، شورش می کنند که رفقای راس حاکمیت، همان چند تحصیلکرده ی با تربیت، شوونیست و فاشیست اند و در واقع نمی گذارند اینان خواص دیگری را برجسته کنند که امتحانش مساوی به قبول رسک با هزینه ی گزاف رسوایی و زیان می شود.

موج افغان ستیزی و دشمنی با مسوولانی را که «روی» قرار گرفتند با جامعه ی جهانی را دارند و از مدرک حیثیت شان، بودجه ی افغانستان، خالی نموده، در هر جای تحقیق مجازی و طباعتی نشان می دهد هیچ نوع خیر و ثواب، کسانی را به راه درست نمی آورد که اصلاح (نقد) نشده اند، اما در این مقال، می خواهم این حقیقت بر ذهنیت افغانان بنشید که اگر تقسیمات قومی مدیریت، مزایای

فراوان پولی، استخدامی و انحصاری را به غیر پشتون‌ها به بار آورده، مفاد این دست‌آورد‌های ناروای سیاسی، به چه میزانی در رفاه مملکت موثر بوده‌اند؟ نخستین ترسیم معنی این جمله، موجی از تبسم و پوزخند بر لبان چیز فهمان است که «تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها».

در حصار کشی‌ها، قلعه‌هایی به چشم می‌خورند که اگر سهم مقاومتیان را در آن‌ها بنگریم، به درستی که شکل مقاومت آنان در شهرها، در میان موانع سمتی، شاید انتقال عادت‌ها باشد که در پنج سال در میان کوه‌ها و مغاره‌ها زنده‌گی کردند و شباهت‌های آن‌ها، زمانی تفکیک می‌شود که می‌بینیم بخش مدنی، سهامدار حکومتی بود که پس از ۱۴ سال، هرچند سیر نمی‌شوند، اما معلوم نیست انرژی این «دیوخور» هولناک، به جز سنت «دیوی» به چه اندازه‌ای به دور از برپایی شر و آسیب به مملکت، به کمک مردم آمده است.

گذشته از تمام حقایقی که حالا به طنز می‌رسند و باعث رنگینی آن خواهند شد، در آن بیگانه پرستی مدنی، مسئله‌ای می‌ماند که وقتی آرایش‌های انتخاباتی، رقم سرنوشت ملت را به چالش می‌کشیدند، شماری با دشمنی‌ها و کینه‌ورزی، در حالی که در بستر واقعیت‌ها، بی‌خردی می‌کردند و در عدم بصیرت، عقل را تعطیل کردند، در پایان هر نیت بد، خدا بیخشد بزرگان ما را که می‌گفتند «نیت بد، قضای سر». با وجود حاتم بخشی‌های عاطفی و توزیعات ناعادلانه، وقتی شور و شر شعارها و دروغ‌ها پایان می‌یافتند، برای کسانی که در ستیز غیر منطقی، حتی در حد توهین به اصطلاح مبارزه کردند و یاد فرهنگ‌های سخیف، زنده شد، به مردمی مراجعه می‌کنند که در راس امور، همان‌هایی می‌شوند

که جدا از تنظیم سالاری داخلی، اگر وزن دارند، اسناد تحصیلی و ادبیات کاری ست.

برای من همواره دلخور کننده است که شماری حتی در قسم جامعه‌ی مدنی، وقتی فشار مضاعف بر ما را حس می‌کنند، در نخستین تکان حافظه، همچنانی که از مفاهیم آدمی‌گری، بیرون می‌شوند، به فرصت طلبانی می‌مانند که اگر در جدل سیاسی، آرام‌تر عمل می‌کنند، حیل‌ی مشهودی ست که در بازی‌های سیاسی افغانستان «مظلوم‌نمایی»، تعریف دیگر آن می‌شود. طیف مظلوم‌نما، در ردیف کسانی که دو طرفه بازی می‌کنند، سرخورده‌گانی که متوجه می‌شوند تحصیلکرده‌گان باتربیت، در حالی بهتر از گذشته‌گان داغ‌های تاریخی (سقاوی اول و دوم) اند که حتی در خوان به اصطلاح فاشیستان و شوونیستان آنان، خوردنی‌های بیشتری یافت می‌شود. آنان در فراموشی یا عدم شرمساری، به کسانی مراجعه می‌کنند که در هنگامه‌های هیاهو، غریو می‌کردند کمتر از آن موجوداتی اند که اگر با ظواهر البسه آراسته نباشند، معلوم نبود بحث انسان‌شناسی در تنوع غیر انسانی، به چند جلد کتاب علمی دیگر می‌رسید.

خلاصه، در حاکمیتی که به اثر ذهنیت‌های عقب‌مانده‌ی قومی، مسئله‌ی مردم و مملکت را در توزیع قدرت به دلیل سخیف‌ترین نوع برداشت‌ها، اصل قومی می‌دانند، در زمان برداشت اجتماعی، آن چه در پی آمد‌های نادرست، فرهنگ می‌شود، رسمیات نشانی‌های قومی ست که با اولویت قومی، از پذیرش مسوولیت در برابر هموطنانی که در کلیت عامه، مستحق و محترم‌اند، توان دولت در پاسخگویی به حد بسیار پایین، افت کند.

کسانی که اولویت‌ها را در کلیت ملت، در منافع ملی تحلیل می‌کنند، شناخته می‌شوند، اما کسانی که در رشته‌های باورهای قومی بافته شده‌اند، یاد بگیرند که اگر حاضر به رهایی از آن‌ها نیستند، لطفاً به آدرس‌هایی مراجعه کنند که در سهامداری‌های حاکمیت‌های نو افغانستان (پس از طالبان) تا یک ذره، نمی‌گذرند و می‌گیرند، اما مراجعین به نیازها را به کسانی حواله می‌کنند که در انعکاس تبارزات سیاسی و حزبی، لایق نمی‌شمردند. اگر با بدترین نوع برداشت‌ها در حساسیت‌ها و توجیها نادرست، در کور خوانی و فرار از منطق، در برابر دیگران صف می‌کشند، نباید از کسانی توقع داشته باشند که بی‌هیچ منطقی، نفی می‌کنند. مرئوسان بی‌طرف، بی‌دوسیه و تحصیلکرده، همان‌هایی که تکنوکرات و با تربیت‌اند، آن قدر در بروز عاطفه، دلسوزی، رحم و برادری، بورسیه و سهمیه داده‌اند که تازه اگر بار دیگر باران پول‌های جامعه جهانی «للمی» شود، هم‌تباران آنان، سال‌ها نیاز دارند به حقوقی برسند که در یک دهه‌ی گذشته با انفلاسیون کمک‌ها، از حقوق ما گرفتند و بیشترین به دشمنان ما دو دسته تقسیم کردند. منطق این حقیقت، از پذیرش مسوولیت‌هایی فرار نمی‌کند که در هر حال، وقتی کسی از ما مسوولیت یافت، می‌داند چشم پوشی بر تنوع قومی مملکت، گناه بزرگ است، اما پیام واضح این نوشته، متوجه کسانی است که در آرایش‌های ستیز با ما، همه چیز را فراموش می‌کنند، ولی وقتی در میان خودشان در توزیع اضافه خوری، جور نمی‌آیند، به ما مراجعه می‌کنند که شما مسوول هستید؟ کسی از میان ما، از مسوولیت فرار نکرده، اما حداقل کسانی را ناگزیر کنید که به نام قوم، منطقه، سمت و

حزب، سهمیه می گیرند، ولی در زمان این حجله ی «خجله»، فراموش شان می شود «عروس هزار داماد»، واقعیت داشته است. خوب است در برابر حمایت ها، حداقل در کمترین های وجدانی نیز فرهنگ پاسخگویی را بیرون تر از دایره ی حکومت، مشمول کسانی کنیم که با زحمات ما، به هر جا می رسند، اما «هرجایی تر» از قبل، یادگرفته اند که در تشکیلات زیاده از حد دولتی، توده های ملت، به چرخه های بمانند که در همه جا، گویا «چرخه گیر» شده اند، اما برای دریافت حقوق، در زمینه ای که از «هر جا از هر رنگ»، «یک جنک و یک آهنگ»، سلوک سیاسی ست، فقط سراغ کسانی نروند که خواسته یا نخواستہ، اما در فقدان، منطبق دشمن می پنداشتنند.

توزیع قدرت، توزیع مسوولیت است. نباید فقط از ما توقع داشته باشند؟ ناکامی تورم استخدام های قومی، اقلیتی، سمتی و حزبی را دیدیم. فقط با بالا بردن رقم هم‌تبار و هم‌زبان، مشکل - حل نمی شود. ورم (پندیده گی) این حقیقت تلخ، مشمول انحصاراتی ست که در هم چشمی های این چینی، موانع را بیشتر می سازند. مظلوم نمایانی که وقتی می رسند، ریکارد استخدام و انحصار قایم می کنند، در بسط این فرهنگ، نمونه های عالی ناکامی و عدم کفایه ی دولت در اداراتی اند که قیافه شناسی را در کلیت های بزرگ تر، همسویی می دهند، اما حقیقت، قواره ی کُلی انحصاراتی ست که با دست کوتاهی ظرفیت های بشری، وقتی در جای دیگر درگیر شوند، صفحه ی علم قیافه شناسی، تغییر می کند که این جا، محل نمونه ی دیگر است.

- حمایت های مردم را فراموش کردند!

صف های طولانی مردم در نخستین انتخابات ریاست جمهوری را به یاد داریم. امید های آنان با تحریک شعوری، انگیزه می بخشیدند به آینده ای بیاندیشند که پنداشته بودند آرای آنان تضمین می کنند.

مشروعیت نظام های دیموکراتیک، نیازمند آرای قابل ملاحظه ی مردم است. این حس اعتماد، حتی در کشور هایی که نظام مردمی ندارند، مهم تلقی می شود. در ایران که شعور مردم را تابع عقل یک جایز الخطای دیگر (ولایت فقیه) می دانند، زعمای ریاست جمهوری، همچنان محتاج آرای مردم اند.

من در سه دور انتخابات ریاست جمهوری، اشتراک کرده ام. بار اول به حامد کرزی رای دادم. بار های دوم و سوم، از آن دکتور محمد اشرف غنی احمدزی بودند. نقش مردم در تمام دوره های انتخابات ریاست جمهوری و شورای ملی، مهم بود. این احساس مسوولیت، افزون بر گرایش های مختلف، با این امید، تبارز می کرد که کسب مشروعیت دولت باید در قبال مسوولیت باشد.

آرایی که مشروعیت نظام را بار آورده اند، هرچند در گرو اکثریت باقی می مانند، اما اشتراک گروه هایی که با میلان به افراد و جناح ها رای داده اند، سیستم رای دهی را نیرو بخشیده است. به هر صورت، نقش پُر رنگ مردم در انتخابات، دولت را از شان و وجهات، بهره مند می سازد.

چنان چه بحران مداوم، بخشی از زنده گی ما شده، تحمیل عناصر و عوامل آن از موضوعات دست و پا گیر، شمرده می شود. در حالی که آرای مردم ایجاب می کردند مسوولیت های دولتی با

تمرکز به اولویت های ملی باشند، در ساختارهایی که به اثر نفوذ خارجی نیز صورت گرفته اند، عامل اجرایی حکومت با افراد و جناح هایی از کارآیی موثر، عاجز می ماند که مشارکت سیاسی را امری جهت تامین نیازهای شخصی، گروهی، قومی و جناحی خودشان می دانستند.

در برابر چشمان مردمی که مشروعیت دولت را با آرای خویش تضمین کرده بودند، حیف و میل دارایی ها، از دست رفتن فرصت ها و مواجه ساختن دولت در موضوعات افراد و گروه های مدعی و ستیزه گر، توانایی ها و هزینه های زیادی را هدر داده اند. جبهه ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان که حالا کاملاً به یک جریان سکتارستی قومی مبدل شده، با دیدگاه متضاد بر اولویت های ملی، شبیه افغان ستیزانی عمل می کند که هیچ علاقه ای به تامین نیازهای ملی ندارند. سیاست های ستیز آنان با طالبان، افغانستان را وارد بحرانی کرد که پس از ۱۷ سال، شدیدتر می شود. در مانده گی های ناشی از برخورد غیر ملی با طالبان، اما گروه های ضد آنان را مشوش می سازد که می بینند قدرت کنونی طالبان با حمله به شهرها، ده ها بار بیشتر از زمانی است که نگذاشتند به دولت بپیوندند.

دید قومی - اقلیتی به موضوعات کلان کشور، دولت را در گرو خواسته های افراد و اشخاص تنظیمی، سکتاریست و افغان ستیز قرار داد. بنا بر این، تقابل با آنان، راضی نگه داشتن و توزیع قدرت بر اساس سهمیه بندی قومی، سیستم دولتی را به دستگاهی مبدل می کند که جهت تامین اولویت های ملی، هرگز موفق نخواهد شد.

با این همه مخالف داخلی که در نمونه‌ی ریاست اجراییه، عملاً از منافع شخصی و سکتاریستی نماینده‌گی کرده و عملاً سعی می‌کنند انحصارات یک گروهک کوچک منسوب به یک اقلیت قومی را حفظ کنند، دولت افغانستان در حالت نیمه فلج، قادر نشده است به آراییی احترام بگذارد که نتیجه‌ی حُسن نیت و اعتماد مردم بودند.

در تمام دوران ریاست جمهوری حامد کرزی، راضی نگه داشتن افراد، اشخاص و اعضای تنظیم‌هایی که در دهه‌ی هفتاد در خیانت‌های کلان، مردم و مملکت را آسیب زدند، از اصولی شمرده می‌شد که سوگمندان با محور رییس جمهور قبلی، حالا هشدار می‌دهند سیاسیون در گیر در ماجرای افغانستان، حتی تعلیم یافته‌گان غیر تنظیمی نیز برای منافع شخصی، آرای مردم را فقط وسیله‌ای برای کسب مشروعیت، تلقی کرده‌اند. این پشت کردن به مردم، از اجحافات غیر قابل بخشش، شمرده می‌شود.

من بارهای خاطر نشان کرده‌ام که حداقل آن مسوولان بلندپایه‌ی دولت که تنظیمی نبودند یا بگروند دخالت در خیانت‌های داخلی نداشته‌اند، باید تلاش می‌کردند با مشارکت افغانان غیر وابسته در سیستم، در کنار ایجاد محور ملی، زمینه‌ی مشارکت مردمی را فراهم می‌آوردند تا در کنار موثریت نظام غیر وابسته، شایسته‌سالاری این کنش، افراد و اشخاصی را تضعیف می‌کرد که در جناح‌های تنظیمی و حزبی، هزاران نفر بی‌سواد، غیر حرفه‌یی و نا‌اهل را در پُست‌هایی ابقا کردند که مستلزم تکمیل معیارها بودند. مردم ما در حاشیه‌ی حکومت‌هایی که با آرای آنان مشروعیت یافته بودند، به سیاهی لشکر‌هایی مبدل شده‌اند که همه، از هر

طبقه، فقط نیازمند بخشش آنان (حمایت و آرا) اند، اما مسئله‌ی تامین نیازها و مشارکت شان را به وضاحت مطرح نمی‌کنند. بحران زاده‌گان که در تشکل ریاست اجرائیه، کثرت دارند، از آرای مردم برای تامین نیازهای سکتاریستی، استفاده می‌کنند. نفرت مردم از آنان، به اندازه‌ای ست که می‌بینند تفاوت‌های قبلی رفا و امکانات شان، به جزایری مبدل شده‌اند که وقتی در میان روستایی در دایره‌ی مشکلات مردم، قصری با تمام امکانات، انگشت نما می‌شود، مردم می‌دانند که صاحب آن با خیانت به مردم و مملکت، از آنان فاصله گرفته است. در واقع این حصارها، مردم را از بحران زاده‌گانی دور می‌کنند که می‌بینند حمایت‌های شان از افراد درگیر جنگ که از زمان جهاد فی سبیل الله بر مردم تحمیل شدند، هیچ فایده‌ای به حال آنان نداشته‌اند. خانه‌های مردم، میدان جنگ، دسترنج شان آذوقه‌ی جنگسالاران و فرزندان آنان نوکران و غلامان حلقه به گوشی بودند که فقط می‌مُردند.

مردم با دلخوری به پیرامون می‌نگرند. حمایت‌های ما، تجلی خواسته‌های انسانی نشدند. نظام دولتی سراپا با تداخل افراد و اشخاصی که در هر دو طرف تنظیمی و غیر تنظیمی، حد بالای نااهل دارد، مردم را متعجب می‌کند که می‌بینند شعور جمعی آنان را نادیده می‌گیرند.

ما از بحران زاده‌گانی که سیاه‌تر از ذغال‌اند، گله نداریم. اعضای به اصطلاح تکنوکرات نیز در استخدام اهل کار، امساک کرده‌اند. در این شب و روز، ماجراهایی معینیت جوانان وزارت

ذهنیت متنازع / ۱۰۳

اطلاعات و فرهنگ، شبیه داستان های سندباد بحری شده است.
چه گزینه هایی این اشخاص را بالاتر از معیارها قرار می دهند؟

- دعوت از فساد تنظیمی

از هموطنان عزیز می خواهیم به خاطر نفع چند مدیر ناکام، کاسه ی داغتر از آش نشوند. در همین مثال لویه جرگه ی مشورتی، اعضای چهل سال بحران، از چپی و راستی با اشتیاق از مزایای مالی و معنوی جرگه، استفاده ها کردند.

ریاست جرگه با سخنرانی های تبلیغاتی سید عبدالرب الرسول سیاف که در تمام آن ها روی قدسیت تنظیم های خاص (جمعیت - شورای نظار) تاکید می کرد، بخشی از تلاش های شبانه روزی غنی بود که آرزو داشت تمام جناح های درگیر در فجایع چهل سال اخیر در جرگه ی فرمایشی او سهم بگیرند.

تعویض مٌهره های تنظیمی از مشهور و غیر مشهور، اگر جزو بازی های کثیف سیاسی باشد، همچنان میلان افرادی را ثابت می کند که می پنداشتیم از فساد تنظیمی، کناره می گیرند.

اخبار حاکی اند که آقای غنی برای جلب تنظیم های فاسد به خاطر مشروعیت جرگه ی ناکام، بیش از تماس با سید سیاف، زحمت کشیده است. فرق او در استخدام جناح های فاسد در این است که دوست ندارد با تقابل پیرسالارها از نشه ی رهبری به اصطلاح مقتدر بیافتد. در این راستا، تعیینات کودکسالاری که خوشبختانه با اعتراضات منطقی و جمعی افغانها بطی شده اند، خلق فساد اداری نیز شمرده می شوند؛ زیرا عدم تجربه، کفایت کودکان جدیدالشمول را دشوار می سازد.

تا آخرین روزهای جرگه ی فرمایشی، عطش ارگ برای حمایت های تنظیمی، کاسته نشد. تعابیر سیاسی از موضع افراد متشخص

تنظیمی که بالاخره از زبان سیاف، دعوت داکتر عبدالله را نوید می دادند، نباید از چشمان مردم پنهان بماند که به جای منافع ما، بازی های سیاسی با استفاده از ارزش ها و اوقات، فقط برای بقای مدیریتی ست که حتی مایل به کمترین اصلاحات نیست.

دلخوری های تنی چند، فقط به استخدام خود آنان منجر شده است. این که چه کسی از این دلخوران به ارگ رفته اند و چه کرده می توانند، مشاهده ی فهرست حامیان عبدالله، مزاری، مسعود، ستمیان و چند گوساله ی تبار ما که با کله های خالی، پشتو می گویند و دستار هایی با چند متر تکه می بندند، دردی را دوانمی کند. یک ورود کوچک به یک دایره ی دولتی، فاجعه ای را بازگو می کند که تا به ارگ می رسد. فقط هراس جمعی افغان ها از گذشته های سیاه و نفرت آنان از چپ و راست سالیان بحران، شانس های به اصطلاح خدایی حکومت اند که صدای ناراحتی عامه را کم می سازند.

کار ما در حوزه ی رسانه است. مثال رسانه یی حکومتی که در بست از خیرات حمایت های احساساتی هموطنان و مردم، بهره می برد، گزینه ی فولش سالاری حکومت را زیر سوال می برد که با استخدام آن همه آدم، نمی توانند قناعت مردم را فراهم آورند.

ما در ۱۸ سال اخیر شاهدیم که گروها و افراد فاسد با وجود انتقادات و تمسخر بر نظام، از مزایای آن چشم پوشیده اند. بدبختی در این است که از دعوت تنظیمی، تنظیمیانی استفاده می کنند که شان حکومت و دولت را پایین می آورند. نگرانی عمده ی افغان ها از فساد تنظیمی، دعوت از مفسدان تنظیمی ست.

یاوه سرایی سید سیاف برای ارجحیت مجاهدینی که نسل شان منقرض شده و مراثی نویسنده گان و شاعرانی که به نام قوم و زبان

از تنظیم های فاسد حمایت می کنند، نیرو های ریزرفی آماده اند که با نفرت از افغانستان و افغان بودن، از مزایای آن مستفید می شوند.

در جرگه مشورتی غنی، هیچ مورد مهم تطهیر سیاسی، رونما نشده است. اگر زاده گان چهل سال بدختی های افغان ها لویه جرگه ی غنی را حمایت می کردند، مانند صد ها تن دیگر در آغوش مهر رییس دولت جا می گرفتند.

توجیه مزایای جرگه ای که گویا طرف منافع را گرفت، در فضای پُر التهاب افغان های حساس که روی ذهنیت های ملی، کار می کنند و مخاطب آن ها نیز هزاران افغانی اند که کار آنان را اجتماعی می سازند، هیچ چیز نو نیست. یعنی اگر مرغ مقلد لویه جرگه ی غنی را بپذیریم، باید روی زحماتی خط بکشیم که در سالیان اخیر، واکنش های به جای ما جهت تنویر مردم بودند.

سماجت غیر منطقی حکومت با اغماض واقعیت های پیرامون، مسوولان بلندپایه را به تضرع بیشتر می کشاند. شک ندارم که بخش های دیگر سریال جلب و جذب از جمله فساد تنظیمی رونما می شود.

اگر صداقت طرد واقعی فساد وجود دارد، چه نیازی به پخش تکراری اخباری ست که رییس دولت به هر بهانه، بلندپایه گان تنظیمی و دخیل در بحران را خواسته و مشوره می خواهد! در حکومت رییس جمهور کرسی، دهن آنان را با پول های خارجی سرویس می کردند، اما در این حکومت سعی می شود برای مشروعیت سیاسی، مفتی شوند. ریاست جرگه ی مشورتی صلح با سید سیاف، نمونه ی واضح دعوت از فساد تنظیمی بود.



- سنگ و کلوخ

در زبان دری، یک مثل داریم که «از سنگ، کلوخ می ماند». شاید یکی از درمانده گی های سیاسی ما این باشد که تجربیات کاری و تاریخی، به خرد سیاسی ما مبدل نمی شوند. به این لحاظ، کیش شخصیت، محور تمایل سیاسی مردم ما باقی می ماند.

در کشور های شرقی، به خصوص در کشور های اسلامی که وراثت بیشتر به منظور حفظ سیطره ی افراد، گروه ها یا خانواده ها تابو می شود، بینش سیاسی را محدود به افراد و اشخاصی می کنند که در گذشته به خانواده ها یا اشخاص مشهور مربوط اند. این موضوع در قبال میراث مادی، شاید بسیار مهم نباشد، زیرا بایسته است به بقایا برسد، اما دل بسته گی به دوده ی افراد و اشخاصی که تاریخی شده اند، یک نقطه ی کاملاً ضعف است.

ما در تجربه ی تاریخی مشروطیت، از ایده هایی سود می بردیم که با خرد جمعی به یک مکتب بزرگ آرمانی مبدل شدند و با پیروی از آن ها، سعی برای تغییرات بنیادین و رو به جلو، ریشه ی اکثر حرکات مترقی افغانی ست. در این جا، خرد جمعی ناشی از آن تجربه، افغان ها را با قایل شدن به تعقل جمعی در برابر کیش شخصیت، وقایه می کند.

تفاوت های کنونی جوامع ما و جوامعی که به قهرمان نیاز داشتند، به فاصله ی سال ها و قرن هاست. در روزگاری که یک فرد معمولی نیز می تواند در یک سیستم دیموکراتیک با آرا و نظریاتش مطرح باشد و از حُسن کثرت آرا، خرد جمعی، شخص محوری را نفی می کند، چه نیاز داریم با قایل شدن به کیش

شخصیت، به افراد و اشخاصی موقع دهیم که حتی به نام پسر و دختر بزرگان، فاقد کمترین امتیاز تاثیرگذار سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اند.

فرزندان و بقایای بسیاری از بزرگان تاریخی، حتی در کسوت جانشین، نتوانسته اند چنانی که از سلف آنان توقع می رفت، باشند. یکی از نمونه های تاریخی آنان در تاریخ افغانستان و منطقه، مسعود غزنوی، پسر محمود غزنوی ست که به بی کفایتی، فساد و ضعف مشهور است و خیلی زود بنیان های یک حاکمیت مقتدر را تضعیف می کند.

سنت گرایی ها و ملاحظه ی بیش از حد باور هایی که در لایه های فکری دگم شده اند، ماهیت دیموکراتیک کار سیاسی را زیر سوال می برند. در گوشه و کنار ما، در کشور های همسایه، در کشور هایی که با حزبی گری نیز مشهور اند و در کشور هایی که با تک حزبی بودن فعالیت می کنند، قایل شدن به وراثت سیاسی که پس از یک مسوول، منسوب به او، همه کاره باشد، خرد جمعی مردم را نفی می کند و با رشد کیش شخصیت، در گرو ماندن تعقل میلیونی، مردم را در حد سلايق افراد و اشخاصی خورد می سازد که در یک مقطعه ی دیگر، فاقد درک تجربیات لازم سیاسی اند.

از چند سال به این سو، پسر مرحوم احمد شاه مسعود را با آرایش کامل، به هر سو می چرخانند. این پسرک محجوب که به اصطلاح مردم هنوز از دهنش بوی شیر می آید، مجبور شد ازدواج کند تا تخمه ی کاریزمای به اصطلاح «آمر صاحب!» زنده بماند و حتماً توقع دارند در هر نوبت، چهار گانه گی تحول دهد؛ زیرا در گذشته ی عقده های حقارت شان، چنان پیامبر سودآور، غیر از

کورسوی سامانی، دیده نمی شود و این در حالی ست که معلوم نیست در شرایطی محفوظ بمانند که مجوس گریان شورای نظاری، حتی از سوی اخوانیسم پنجشیری، تهدید می شوند.

پسر مسعود که در چند سال برآمد سیاسی اخیر، هیچ چیز جالب، نه فقط ندارد، بل آن چه از آدرس او می آورند، چند نوشته ی شعارگونه و منافق گونه ی تنظیمی زده است که معلوم می شود این جوان ریزرفی را برای چه می خواهند! جوانان زیادی در همان ولایت پنجشیر، زنده گی می کنند که با کار فرهنگی و سیاسی، ده ها مراتبه بیشتر از پسر مرحوم مسعود، می ارزند.

از متن زنده گی مرحوم مسعود، معلوم می شود که هیچ علاقه ای برای وارد کردن جزئیات زنده گی مشکوک سیاسی اش در میان فرزنداناش نداشت. نمی دانم که دختران او، مصروف چه کارهایی اند، اما پسرش بیشتر به درد معلمی در یک مکتب ابتدائیه می خورد.

می دانیم که بسیاری از به اصطلاح شخصیت هایی که در جهاد مطرح شدند، محصول جنگ سرد اند. اگر می بینیم که یک چریک کارخانه ی آی. اس. آی (مسعود) که بعداً در جنگ های کابل، کمتر از یک جوانک محصل (شفیع دیوانه) شد، این تبلیغات جنگ بودند که از آدم های معمولی، قهرمان تراشیدند و مکتب های ویران شهرها و روستا های ما بودند که مردم را محتاج قهرمانان کذایی کردند.

بقایای خلقی و پرچمی، دنبال فرزندان شخصیت های کمونیستی اند. مُسکا احمدزی، دختر مظلوم شهید داکتر نجیب الله را دوره کرده اند تا به نام او، ابراز وجود کنند؛ زیرا زمینه ی اجتماعی

افغانستان، هیچ گاه آماده ی پذیرش شطحیات سرخ نبود و نیست و... بقایای تنظیمی که با عشرت مادی، حتی حمل درست سلاح را نمی دانند. در چنین شرایطی، باور به کیش شخصیت، خرد جمعی را در میان افراد و اشخاصی منفی می کند که بقایای شان، هیچ نسبتی با گذشته ی شهرت شان ندارند.

در کشاکش شدید و بی امان کنونی که زیر سوال بُردن مشروعیت تاریخی اکثریت، اصل کار فرهنگی بیگانه گان و بیگانه پروران را تشکیل می دهد، متاسفانه ناشناس هایی نیز با تهیه ی سوژه ی تمسخر به بار مشکلات ما افزوده اند.

یک زن مُسن با آرایش زننده، از چند سال بدین سو، همیشه باعث تکدر خاطر ما می شود. شاید عمر دختر مرحوم شاه امان الله، به حدود ۹۰ سال رسیده باشد، اما در این زن، کمترین نشانه ی تعقل سیاسی و قومی وجود ندارد. شاید تولد در دیار بیگانه و رشد در فرهنگ های غیره، او را از ما دور کرده باشد. به احترام شاه امان الله، ذوق زده منتظر بودم که دختر او، چه قدر خوب باشد، اما برخلاف انتظارم، یک زن کم خرد، کوتاه فکر و عقده یی ظاهر شد.

سنگینی شخصیت اعلی حضرت شاه امان الله، با وجود اشتباهات و عدم ثباتی که در شرایط بحرانی افغانستان، دچار آن ها شد، به اندازه ای ست که نمی توان فراموش کرد اگر بقیه ی عمرش را در فقر به سرد بُرد، اراده کرده بود مردمش به رفاه برسند؛ اما این حقیقت، شاه امان الله نام دارد.

اعلی حضرت شاه محمد ظاهر(رح) نیز با کمال ایمان داری به کشور خدمت کرد و در بدل آن سی سال با کمک های ناچیز

دوستانش چون سلاطین عربستان، زنده گی می کرد، زیرا ترجیح داده بود از پول ملت، استفاده ی شخصی نکند، اما آن چه از انتساب به او می آید، چند فرزند دختر و پسر است که بسیاری معلوم نیستند و اگر ظاهر شدند، در هرج و مرج چپاول هایی بود که می دیدند دزدان و فرزندان دزدان تنظیمی، مملکت را با چور و چپاول، مصادره کرده اند. فروش املاک و جایداد ها و سپس غایب شدن، به بزرگانی نیز خدشه وارد کردند که همانند شاه امان الله و شاه محمد ظاهر، به بیت المال، خیانت نکرده بودند.

یگانه بازمانده ی خاندان محترم نادری در افغانستان، نادر نعیم که از پشتوانه ی احترام بزرگان، سود می برد، بی هیچ تاثیر گذاری مثبت، در یک تبارز سیاسی، اعلام کرده بود که اگر به قدرت برسد، تمام افراد و اشخاص در گیر در مصیبت های چند دهه ی اخیر را می بخشد. مردم به احترام خانواده ی او، دور وی گرد آمده بودند. ورنه از سنگ، کلوخ می ماند!

شاهدخت هندیه در مصاحبه با داوود سلطان زوی، به تمسخر، زبان دری را زیر سوال برد و گفت در زمان ما فارسی بود. من کتاب هایی از زمان امیر عبدالرحمن خان دارم که روی جلد آن ها، نام دری به وضاحت دیده می شود. این کتاب ها زمانی چاپ شده اند که حتی شاه امان الله، تولد نیافته بود. اگر دری، دیرینه گی نمی داشت و جزو ذهنیت فرهنگی و اجتماعی ما نمی بود، معلوم است که احیای آن درست نیست، اما چنین نبود. دلم می خواست کسی نزدیک به اصطلاح شاهدخت می بود و با جلد آن کتاب ها به رویش می زد. این زن، چنانی که از سال تولدش معلوم است (۱۹۲۹) پس از هجرت شاه امان الله، به دنیا آمده و تمام

عمرش را در خارج گذرانده است. دری، دست و پا شکسته ای را که نیز یاد گرفته، محصول روابط فامیلی ست که همیشه به ذوق مردم ما می زند چرا کسی کوشش نکرده پشتو یاد بگیرند، زیرا جزو افراد اول کشور «افغانستان»، شناخته می شوند.

به اصطلاح شاهدخت هندیه در مصاحبه ای گفت که قبلاً فقط در زمان شهید داوود خان، به افغانستان آمده بود. تا آن زمان، نام دری، نه فقط به حیث زبان رسمی، بل به وجاهت فرهنگی ما مبدل شده بود. این زن، چرا این را نمی داند و از نزاکت های آن بی خبر است؟

دار و دسته ی ناقلین به حد توهین، به ما حمله می کنند و طویله می خواهند (خر-آسان) اما احیای نام کهن دری، مشکل دارد؟! زیرا پشتون ها درگیر آن هستند؟! در یک مصاحبه ی دیگر، تمسخر به اصطلاح شاهدخت به نام پوهنتون نیز پنهان نماند که گفت: پوهنتون چیست؟ ما در آن زمان دانشگاه می گفتیم. کسی از این زن فرتوت کم خرد نپرسید که در زمان شاه امان الله، دانشگاه نداشتیم. آن چه بعداً تاسیس شد، به نام پوهنتون معروف است. جالب تر این که این زن، اکثر عمر خویش را در بیرون از کشور به سر برده است. شاهدخت؟ در آخرین هنر نمایی ضعف عقل، بازسازی قصر دارالامان را نیز به تمسخر گرفت.

اگر میراث تاریخی شاه امان الله نباشد، چه چیزی او را محترم می سازد؟ اگر مشروعیت کار های مثبت تاریخی آنان نباشد، تفاوت شاه و گدا چیست؟ اصلاً به هندیه، به خاطر چپی احترام می گذارند؟ این زن فرتوت با آن آرایش غلیظ که به زور، چادر به سر می کند، بیش از این که مایه ی دلگرمی باشد، برای متحجرانی سوژه می سازد که حالا به نام سیکولاریم نیز به مشروعیت تاریخی

بزرگان ما می تازند، زیرا یکی از عوامل اصلی مخالفت با شاه امان الله، رسمیت ظرفیت بشری زنان افغان در زمان حکومتش بود. با دیدن یک زن فرتوت با آرایش غلیظ، بارها به کسانی لعنت فرستاده ایم که حداقل سعی نکردند به او بفهمانند چادر به سر کند. ما به ظواهر اهمیت نمی دهیم، اما این بلائی تحجر مذهبی در کمین، باز از همین بهانه های کوچک، از کل مملکت قربانی می گیرد.

من آگاهی دارم که به اصطلاح شاهدخت هندی، درب تقریباً تمام کلان های پشتون در افغانستان را برای دریافت پول، زمین و جاه کوبیده است، اما مشکل او این است که این نمونه ی عتیقه را جز به نام بزرگان خانواده اش با هیچ نامی نمی شناسند. این ها جز مظلوم نمایی و استفاده از نام پدر، مشنه ی هیچ خیری نیستند. بیان قصه های گرسنه گی در خارج که برای پرواری مجبور بودند به پرورشگاه بروند، عقده های شان را تعریف می کند.

شاهدخت هندی با آن آرایش زننده، چند سال در شمال کابل در مناطق حامیان بچه ی سقو نیز در رفت و آمد بود. او بسیار سعی کرد با قباله هایی که با پایان حکومت ها از چلش می افتند، زمین و جایداد کسب کند، اما موفق نشد. باری در یک واکنش خشن مردم، مجبور شد فرار کند و در یک کنفرانس مطبوعاتی، گله کرد که شخصی موصوف به کماندو، او را فراری داده است که چرا در مناطق سقوی شان، طلب زمین می کند.

تعریف مدام قحطی زده گی در خارج، بخشی از تاریخی ست که هندیه از گذشته اش به یاد دارد. به هر حال، امثال او باید شکرگزار باشند که زنده اند و احترام می شوند. پس از سقوط شاه امان الله،

حبیب الله کلکانی به طرز فجیع کشته شد. اعلی حضرت نادر خان ترور شد. داوود خان با هفده تن از نزدیکانش از خورد و بزرگ، به شهادت رسیدند. تره کی، خفه شد. امین، بی قبر است. نجیب را خون آلود آویختند. مسعود به قتل رسید. ربانی را در حالی دفن کردند که به اثر حمله ی انتحاری، نصف چهره اش نبود و این جریان ادامه دارد.

به اصطلاح شاهدخت در آخرین نمونه ی تمسخر، دعوت رییس جمهور غنی را نیز رد کرد که می خواست با تبارز سیاسی او، به جریان نو حمایت از گذشته ی امانی، به باور های مترقی آن دوره، جان تازه ببخشد. استفاده ی کمپاینی یا غیر آن در جایش، بازخوانی تواریخ شکوهمند، بسیار ارزشمند است. در فضایی که با تحجر داعش، به ما حمله می کنند، محور سازی هایی که مردم را به نام تعالی و جامعه ی مدنی جمع می کنند، امیر خیر فی نفسه می باشند. دیدیم که در کنار حامیان ارتجاع، تحجر مذهبی پاکستانی و ایرانی نیز بر میراث مشروطیت پُر افتخار ما حمله می کنند، زیرا در نماد آن (شاه امان الله) تعیین مرز های بیگانه، به ثبات درونی افغانستان می انجامد.

تقابل بی امان، بی رحمانه و توهین آمیز، به جایی رسیده که فقط مایل به تبارز کار منفی ست، اما تعدادی از میان خود ما از عقب به ما خنجر می زنند. از نمونه های ایوبی ها، نیل ها و ناشناس ها تا هندیه ها، مصیبت اخلال فکری، ما را راحت نمی گذارند به اولویت هایی پردازیم که مردم ما فقط با تبارز هویت ملی و واحد سیاسی می توانند به رفاه برسند. در یک جغرافیای مورد منازعه که همه چیزش زیر سوال برود، کار کردن برای یک ملت، بی مفهوم است.

از بزرگان ما می خواهم به این زن عقده یی، کم خرد و کوتاه فکر که حالا فقط منبع و ماخذ افغان ستیزان شده، کمک نقدی کنند تا هرچه زودتر گورش را گم کند. او فقط به همین منظور به افغانستان آمده است. در مصاحبه با بی بی سی گفته بود، یکی از کشورها می خواست به برادرم احسان الله، کمک سیاسی مثبت کند، اما او امتناع کرد و گفت که نه وسیله ی استفاده ی افغانستان استم و نه افغانستان، وسیله ی استفاده ی من است. اکثر بقایای بزرگان ما با ما و گذشته ی ما بیگانه اند.



- نگفته بودم؟

بازی با شئون ملی در حراجگاهی که به نام آزادی بیان در افغانستان، ساخته اند، حداقل هرازگاهی یکی از خود ما را نیز معرفی می کند که در آخر سر معلوم می شود برای پول، ملعون شده است.

در مقاله ی «سنگ و کلوخ»، گمان ها بالای یک پیرزال را به قلم آورده بودم که مصروفیت های خوب ندارد. چند روز بعد از آن مقاله، بیانیه یا اعلامیه ی او در صفحه ی رسمی فیس بوک بنیاد مسعود که از زمان تاسیس، شاید در فرهنگ سازی های ضد شاه امان الله، مصرف ها کرده باشد، خود به یک توهین مستقیم می ماند.

در افغانستان بر همه گان آشکار است که هیچ جناحی به اندازه ی حامیان دو ارتجاع سقوی، مخالف شاه امان الله نیستند. این حقیقت، چند دلیل دارد: شکوه تاریخی حکومت شاه امان الله با تحریکی نفی شد که پی آمد آن فقر فرهنگی واضح بود. در آن نه ماه، چنانی که بعداً در چهار سال حکومت مسعود- ربانی رونما شد، زیر سوال بردن مشروعیت تاریخی شاه امان الله با تکفیر دینی، هنوز ارزش های آن دوره را زیر سوال می برد.

در حالی که علایق قومی حامیان ارتجاع، حیب الله کلکانی، مسعود و ربانی را توجیه می کنند، ما نمی دانیم که با خاینان، مفسدان، ویرانگران و بی سودان تاریخ، چه گونه رابطه یا علاقه درست کنیم؟ در چنین فضایی، وار شدن با عقده های پولی و مالی، چنانی که پیرزال منسوب به خانواده ی شاه امان الله، نشان می دهد، تعدادی را در مسند قضاوت می نشاند تا در تداوم

فرهنگ زیر سوال بردن مشروعیت تاریخی، به قدری وقیح شوند که با بازی کردن با اصطلاحات زشت چپی و راستی، فراموش کنند در خاندان به اصطلاح آل یحیی، بزرگانی گذشته اند که عزت و اقتدار قوم، مردم و مملکت را احیا کردند و در میان نماد های وقار و انسانیت آن ها، اعلی حضرت شهید نادرخان، اعلی حضرت شاه محمد ظاهر و شهید محمد داوود، جاه دارند.

در پهلوی چپی و راستی کور که در یک طرف به نام شریک حکومت، گذشته ی ما را نفی می کردند و در طرف دیگر با تکفیر دینی، آن قدر مفرط شدند که در برابر تمام بزرگی جهاد شان، حقارت هشت ثور را تحمیل کردند، یک مُعضل خاندانی، افزوده شده است. در این مُعضل، نمونه هایی با پای لب گور، تکاپو می کنند تا با اهدای تاریخ نیز به نان برسند.

شاهدخت پیرزال، جای خوبی را دق الباب کرده است، اما نمی دانم که چیزی می یابد یا نه؟ هرچند خیلی به راحتی خودش را فروخته، اما باید بگویم که موتلفان تنظیمی حکومت که به زور خارجی از مغاره های به اصطلاح مقاومت، وارد سیستم شدند، پول قبور و تجلیل از خاینان تنظیمی را نیز از حکومت می گیرند یا گدایی می کنند.

نوع ادبیات زیر، در زشتی، کمتر از نوشته هایی نیست که حامیان ارتجاع بر شاه امان الله روا می دارند. این به اصطلاح شاهدخت، خوب بود قبل از الوداع، به وجدان خویش رجوع می کرد که اگر به نام دختر پادشاه، احترام می شود، تمایل قلبی همباران اوست که خاندان او را ارج می گذارند.

نفرت عجیب پیرزال در برابر پشتون ها، ظاهراً حافظه ی او را هاله کرده است. در مصاحبه با بی بی سی دری، گفته بود که فقط مردم هزاره تا آخر با پدرش مانده بودند و از او خواسته بودند برگردد.

آخرین تجمع ملی در کندهار بزرگ که شاه امان الله را تا پشت دروازه ی شهر غزنی نیز باز آورد، در هنگامه ی سقوط که خود نیز در آن نقش داشت، از آن موضوعات مهم تاریخی ست که شاید برای بسیاری از بقایای او که دیگر هرگز به افغانستان برنگشتند، معلوم نباشد.

بار دیگر تاکید می کنم به پیرزال حریص، کمک کنند. چیزی از عمرش نماند است. اجازه ندهیم پس از مرگ، یک بخش مشروعیت تاریخی تبار ما را نیز دفن کنند.

صفحه ی رسمی بنیاد احمد شاه مسعود: «گفته های تاریخی شاهدخت هندیا: اولین کسی که ما را به وطن دعوت کرد، قهرمان مسعود بود. من عمرم را خورده ام. می خواهم یک خاطره خود از احمد شاه مسعود قهرمان را با همگان شریک سازم تا مبادا ناگفته از دنیا کوچ کنم.

از آن روز که پدرم، افغانستان را بدرود گفت و به ایتالیا مهاجر شدیم، انگلیس ها چهار اطراف ما را خط کشی کردن و در حقیقت زندانی شدیم؛ درست مثل ناپلیون در جزیره سنت هلن. از یک سو فشار اقتصادی و از طرف دیگر فشار سیاسی! چندین بار پدرم با دولت نادر تماس گرفت، ولی نادر با کشتن هیئت که از جانب پدرم فرستاده شده بود، پیام خود را فرستاد که من با هیئت تو چنین کردم. فکر کن با خودت چی می کنم؟ از سوی دیگر، دولت ترکیه هم به خاطری که دولت نادر را به رسمیت شناخته بود، ما را نمی پذیرفت.

بعد از روی کار آمدن ظاهر شاه، پدرم چندین بار از طریق سفارت های افغانستان در ایتالیا و ترکیه، با کابل تماس گرفت و درخواست برگشت به وطن و یا حداقل کمک اقتصادی را کرد. کمک اقتصادی از مال بیت المال نبود، بل که پدرم خواهان پول خود بود که آل یحیی آن پول را از زمین های ما به دست می آوردند که تا امروز زمین های ما را آل یحیی غضب کرده اند که من در محکمه، دعوا دارم.

درخواست های پدرم هر بار از سوی هاشم خان و شاه محمود خان، رد می شدند. پدرم به خوبی می دانست که دولت کابل، تحت تاثیر انگلیس هاست و این انگلیس ها هستند که ما را در ایتالیا زندانی و در کشور ما ممنوع الادخول کرده اند؛ چون آن سیلی ای که پدرم به روی انگلیس ها زده بود را فراموش نمی کنند.

پدرم بارها می گفت که من به امید آن دولت هایی که ما را دوست داشتند و در سفر های رسمی ام مرا گرم پذیرایی کردند و وعده وعید دادند، از کشور خارج شدم. اگر می فهمیدم که با من چنین می شود و آل یحیی هم احسان فراموشی می کنند، قطعاً از کشور خارج نمی شدم و بهتر بود همان جا کشته می شدم. این همه مشکلات یک طرف بود که جنگ دوم جهانی آغاز شد و زندگی ما مشکل و مشکل تر شد. به این صورت پدرم در آرمان این که کشور خود را یکبار دیگر ببیند، در سال ۱۹۶۳م وفات یافت و به آرزوی خود دست نیافت. بعد از وفات پدر، ما فکر کردیم که شاید انگلیس ها از ما دست بردارند، ولی اشتباه می کردیم؛ زیرا هیچگاه نشد تا از نظر انگلیس ها به دور باشیم.

با روی کار آمدن جمهوریت داوود خان، ما و برادرانم با حکومت کابل، تماس گرفتیم، ولی این بار متوجه شدیم که نه تنها که آل یحیی تحت مشوره انگلیس ها از ما دوری می کردند، بل که عقده شخصی هم نسبت به فامیل ما داشتند.

بعد از روی کار آمدن حکومت کمونیستی، ما مخالف آن حکومت بودیم و هیچگاه نخواستیم تماس برقرار کنیم و دوست هم نداشتیم که با کمونست ها روابط تامین کنیم. بدین صورت ما تمام عمر خود را در آرمان وطن و دور از وطن گذراندیم و هیچ امید دیگر نداشتیم. ما از وطن، دست شستیم. دیگر از وطن، پیام تیلیفون و خبری نبود؛ فقط از رسانه ها خبر شدیم که مجاهدین، کابل را فتح کردند و جنگ های داخلی جریان دارد. تا این که از ما دعوت شد. از کابل برای ما زنگ تیلیفون آمد و ما باید به سفارت می رفتیم. نمی دانستیم کی هست و چی می خواهد؟ ما در کابل کسی را نداشتیم که احوال ما را بگیرد و کارمندان سفارت هم نمی گفتند که کی هست؟ فقط می گفتند دستور است. به هر حال، وقتی که داخل اتاق شدیم، از من خواهش کردند که در تیلیفون صحبت کنم. وقتی که بلی گفتم، از آن طرف خط، صدای آشنا، متین و با هیبت و مهربانی جواب داد که سلام علیکم! انشاءالله صحت دارید؟ من این صدا را چندین بار از رادیو ها و رسانه های فرانسوی شنیده بودم و گفتم شما؟ گفت احمد شاه هستم! کارمندی که نزدیکم بود با لبخند گفت که آمر صاحب مسعود است. آری، قهرمان مسعود بود. خودش بود. من احوال پرسی را ادامه می دادم و ایشان از احوال ما در طول سال های دوری از وطن، جويا می شد. گلویم را بغض گرفت، ولی نمی خواستم قهرمان مسعود بفهمد که گریه می کنم. ایشان بعد از

احوال پرسی با من، از برادرانم جويا شدند و با شهزاده احسان الله هم صحبت داشتند و جالب تر از همه اين بود که از ما دعوت کردند به وطن برگشته و حکومت را به ما بسپارند. فاميل ما از نهايت خوشی، اشک به چشمان شان جاری شد و يکديگر را در آغوش گرفتند. اين اشک و خوشی، نه برای پادشاهی و حکومت، بل که از خوشی برگشت به وطن و تنفس آب و هوای وطن بود. ايشان ادامه دادند که من به استاد ربانی مشوره داده ام که دنيا ما را قبول ندارد. ما بايد به خاطر حفظ نام و نشان جهاد ما يک شخص سوم و بی طرف را وارد صحنه کنیم و قدرت را تسليم کنیم. در غير آن يهود و نصارا دسيسه می کنند و خون های زيادی ريخته خواهد شد و جهاد ما بدنام می شود. از اين رو، فيصله کردیم که استاد ربانی به هرات رفته و استعفای خود را اعلام کند و شهزاده بر کرسی رياست جمهوری تکیه بزند و تاکيد می کرد که اين، به خیر وطن هست. ما همه آماده گی گرفتیم و خوشحال بودیم که کسی بعد از ساليان دراز، ما را به وطن دعوت می کند؛ آن هم به خاطر گرفتن قدرت.

آری، قهرمان ملی احمد شاه مسعود، اولين دعوت کنندهء ما به وطن بود. بعد از اين ما با دولت مجاهدين مکالمات داشتيم تا اين که از رسانه ها دیدیم که استاد ربانی طی سخنرانی در هرات، استعفای خود را اعلام نکرد و تداوم قدرت خود را مصلحت گفت و اوضاع قسم ديگر شد و مسعود اين را خلاف تعهد گفت و عرض کرد که من همچون شما غافلگیر شدم. کار استاد، خلاف فيصله بود؛ اما علت با آمدن استاد به کابل، روشن می شود. تا جایی که ما خبر شده ایم، اسماعيل خان با استاد، کدام فيصله

دیگر کرده است. من نمی خواهم زیاد داخل این بحث شوم. از این رو برنامه تغییر کرد و بازگشت ما به وطن به تعویق افتاد و تا که حکومت جناب کرزی صاحب، روی کار آمد و فرصتی پیدا شد که به وطنم بیایم؛ آن وطنی که پدرم آبادیش را آرزو داشت. مسعود، قهرمان واقعی بود. من بارها این را گفته ام که مسعود کسی بود که بالایش اعتماد می شد. آری، اولین دعوت کننده ما به وطن، قهرمان مسعود بود.»

توضیح فیس بوک بنیاد مسعود:

«از این گفته های شاهدخت، نوار صوتی هم است. انشاءالله در نزدیکی ها آن را نشر خواهیم کرد. تشکر!»

تفصیل مجمل را خواندید! به چه راحتی سکه را به نام بیگانه ضرب زد و از شهید نادر خان تا مرحوم ظاهر خان و شهید داوود خان، همه را مسخره کرد. این که گویا از کمونیست ها دور بوده اند، من باور نمی کنم؛ زیرا رفقا بیش از همه برای شاه امان الله، جار می زدند. دیگر چه بنویسم؟ قصه ی لحاف ملا نصرالدین را نیز تذکر داده است (دعوا برای اخذ زمین ها).

هندیه اگر از شوهر ایرانی اش، گُره هایی داشته باشد، تمام آن چه از افغانستان دریابد، به آنان می رسد. و اما چند سوال! آیا این به اصطلاح شاهدخت از پیمان جبل السراج، چیزی می داند؟ آیا می داند که حکومت ارتجاعی سقوی دوم، کاملاً برای حذف تاریخی پشتون ها طراحی شده بود. ریخت و پاش دیگری که از آلزایمر پیرزال به جا مانده اند، آورده است که پس از هفت ثور، تلیفون ها قطع شدند، اما پیش از تماس با مسعود، به یاد می آورد که کسی را در کابل نداشتند و...

ذهنیت متنازع / ۱۲۴

اگر احساسات و باور های کیش شخصیت را کنار بگذاریم، بسیاری از بقایای خاندانی به راحتی با حیثیت قوم و مملکت ما بازی کرده اند. با این رویکرد، جز این که به دشمنان خاندان خود، مشروعیت بسازند، فائده ای نمی بینند. ارتجاع سکوی و حامیانش، همچنان محتاج تایید ما استند؛ زیرا با قداست آن، سوء استفاده ی سیاسی می کنند.

خدا کند به اصطلاح نوار صوتی، دروغ باشد. ورنه یک جهالت خودی دیگر به فرهنگ این کم خردی ها می انجامد. هیچکس تضمین کرده نمی تواند که باز هم چند شکم گرسنه ی ناشناخته ی دیگر از راه نرسند و پس از این که دیدند مردم، آنان را نمی شناسند، تاریخ و قوم خود را حراج نکنند.

بنیاد مسعود

۲۱ اوت، ساعت ۲۳:۵۶

گفته های تاریخی شاه دخت هندیا :

اولین کسی که ما را به وطن دعوت کرد قهرمان مسعود بود

=====

من عمرم را خورده ام میخواهم یک خاطره خود از احمد شاه مسعود قهرمان را با همگان شریک سازم میداد نا گفته از دنیا کوچ کنم

ادامه مطلب



۱۵۳ نظر ۱۹۹ اشتراک گذاری

Naseer Abdurahman و ۶۹۵ نفر

- سوء استفاده به این سطح!

در سال ۱۳۸۲ش در حالی که در کمتر از یک ماه، مونوگرافم را تکمیل کرده بودم، از پوهنحی ژورنالیسم - رشته ی رادیو و تلویزیون پوهنتون کابل، فارغ شدم. ارائه ی اسناد تحصیلی برای کار در ادارات دولتی، همان کاری بود که تمامی به اصطلاح بی جاشده گان تحصیلی، انجام می دهند.

مراجعه به ادارات دولتی، ضمن آشنایی با انبوه افرادی که بسیاری به دلیل روابط، مقرر شده بودند و بسیاری با اسناد صنف ۸ تا مدارک شمولیت در خیانت های داخلی، احسان می فروختند، مرا با دنیایی مواجه کردند که بعداً به کابوس مخوفی از کار در ادارات دولتی مبدل می شود.

طیفی از طبقات ایده زده که به هر بهانه ای از عمرشان می کاستند تا در مسئله ی تقاعد، رخصت نشوند، مشکل دیگری بود که اجازه نمی داد کادر هایی جدید با انرژی زیاد، وارد کار در سیستم دولتی شوند. صرف نظر از این که شیوه های کار در ادارات دولتی افغانستان به چه گونه اند، تغییرات خونین و سیاه سیستم حاکمیت در چند دهه ی پسین، چنان به سیاست زده گی دولت انجامیده که در آخرین نمونه، توزیع پُست های دولتی به اثر اعمال نفوذ، شراکت تنظیمی، معامله و ائتلاف، سهمیه ی شرم آور به نام «ترکیب قومی»، بالاخره با جذب خویش و فامیل، دولت را در سطوحی که بسیار حساس اند و از لحاظ مالی باعث تامین نیازها می شوند، به موضوع حساس رقابت به حد ابتذال نیز بکشاند.

به بیان معروف «چیزی که عیان است، چه حاجت به بیان است»، آن چه در برابر ما به نام تشکیلات دولتی، به چشم می خورد، در

شیوه های کاری ای که ارائه می کنند، نیازی به شرح بیشتر ندارد، اما کار در چنین تشکلی به بلایی مبدل شده که می توان نه فقط به وضاحت نمونه های زیاد عدم توانایی را مشاهده کرد، بل تبعیضات و رقابت های گسترده در اوج تمایلات قومی، دولت را از داخل، بسیار فرسوده و ناکارآمد می سازند.

سهمی ی «ترکیب قومی» یا جیره ی سیاسی شماری ناخلف که بیشتر به اثر حضور نحس تنظیمیان، رسمی شده، به سرحد تعیینات خویش و قوم، چنان گندی به میان می آورد که محال است تا زمان آوردن اصلاحات اساسی، بتوان از اداراتی «کار کشید» که به ویژه در طیف سیاسی، به گونه ای معادلات کلان مملکت را ضربه می زنند. به گونه ی مثال، اعضای حزب بدنام وحدت که گاه با خواسته ی شرم آور محمد محقق (پنج وزارتخانه برای هزاره) هرگز از نقد ستودنی جامعه ی روشنفکری همبیارانش مستفید نشد که چنین بیانی، به معنی معامله ی به مثل، می تواند در فضای آلوده ی کنونی، دیگران را نیز تشویق کند، به سطح شبکه ی کثیف صادق مدبر در اداره ی امور می رسید که نمی دانیم با چه جادویی حامد کرزی را سحر کرده بودند تا بدون محاسبه ی وزن آنان در حکومتش (آرای زیر صفر) هرچه برای تداخل و استخدام بی شرمانه می خواستند، قبول کند. در این سلسله، ردیف استخدام های قومی به جایی می رسد که به دلیل نظارت اداره ی امور بر امور استخدام، مسوولان بلندپایه، به ویژه کسانی که صمیمیت زیادی با رییس دولت نداشتند، برای پیشبرد امور، چند سفارشی صادق مدبر را که همه از همبیاران او بودند، بدون رعایت این که واجد شرایط اند یا نه، جذب می کردند.

چنین رویکردی در حالی که سطح نخبه و کدر تحصیلکرده در افغانستان به اثر معیار های پایین دانش، خود تعریفی ندارد، دولت را در رقابت های درونی «چور اداری» به محلی مبدل کرده که حالا در عوارض گسترده، کسانی که به نام سهمیه ی قومی، سیستم را به گند کشیده بودند، وقتی وارد حوزه ی دیگران می شوند، با مشاهده ی کسی از قوم دیگر، جرات نمی کنند پیش شوند. پی آمد ناگوار چنین خیانت هایی به جایی رسیده است که در بسیاری از ادارات به متقاضی کار، پیشنهاد می کنند «اصلیت قومی» اش را مشخص کند.

جوانی از دوستانم که فارغ فاکولته ی حقوق پوهنتون کابل است، از کمالات فرهنگی بودن، شاعر و از ولایت پنجشیر نیز می باشد، با تلخی یادآوری کرد که چند مراتبه در یکی از معینیت های وزارت اطلاعات و فرهنگ (با مسوولیت سیده مژگان مصطفوی) او را درگیر مسئله ی اصلیت قومی کردند. در حالی که از پروسه ی امتحان گذشته بود، به گونه ای فریفته می شود تا شخص مد نظر معین، حش را تلف کند.

کمی به پیرامون خویش بنگریم و از بیان زشتی هایی حذر نکنیم که وقتی دامن گیر ما شدند، اعتراف به عمل خلاف، باعث ناراحتی می شود.

داستان گنده گی سیستم دولتی، وارد مرحله ی حاد استخدام خویشی و فامیلی نیز شده است؛ هرچند از همان آغاز پیدا بود که با تحمیل افراد فاسد، وابسته و گمراه، چنین تجربه ای فزون می شود، اما نه به سطحی که فکر می شد به اثر ضوابط، طرز العمل و معیار ها، حداقل جلو هجوم ملخ وار کسانی را بگیرند که عقارب شان در سطوح بالا، مصروف تولید گند استند.

در زیر، فهرستی از کسانی را تقدیم می‌کنم که مردم ما در سررفتن کاسه‌ی صبر، در غنیمت‌هایی که با استفاده از شبکه‌های اجتماعی به دست آورده‌اند، زحمت کشیده‌اند و با تهیه‌ی لیستی از خویشان، نزدیکان و فامیلی‌های گنده‌کاران سطح بالا، خواسته‌اند اعتراضی را نمایش دهند که در التهاب اجتماعی کنونی در بی‌کاری‌ها، ضعف اقتصادی و ده‌ها مشکل دیگر، شاید توده‌های عام را به خشمی بکشاند که پایان خواب راحت مفتخواران و خاینانی است که در برابر هزاران محروم، بی‌شرمانه می‌خورند و چپاول می‌کنند، اما طرفه می‌روند که «مشکل، عام است». این مشکل، دیری نخواهد گذشت تا از گریبان کسانی بگیرد که مست و خرامان، جلو چشم هزاران جوان محروم و مردم مستضعف در موترهای گران‌بها به سوی اداراتی می‌روند که ظاهراً نام و نشان دارند، اما به سرپوش‌های فاضلاب می‌مانند.

لیستی از وابسته‌گان، خویشان، فامیلی‌ها و نزدیکان بلندپایه‌گان کنونی و قبلی حکومت که فقط نمونه‌ای از خیانت‌ها در وزارت خارجه را نشان می‌دهد. پخش این لیست، آه از نهاد بسیاری از جوانان تحصیلکرده‌ی افغان، بیرون کرده است؛ کسانی که جز سرمایه‌ی تحصیل، هیچ برگی برای ورود به سیستم دولتی ندارند.

«دیپلمات‌های وزارت خارجه، کی هایند؟»

۱- پسر اسماعیل خان

۲- ۳ پسر و ۲ برادر یونس قانونی

۳- پسر محمد عمر داوودزی

۴- شوهر نیلوفر ابراهیمی، نماینده‌ی مردم بدخشان در ولسی

- جرگه .
- ۵ - ۲ پسر داوود کلکانی، نماینده ی مردم کابل در ولسی جرگه.
- ۶ - دختر قاضی راحله، نماینده ی مردم پنجشیر در ولسی جرگه.
- ۷ - پسر ظاهر عظیمی، سخنگوی پیشین وزارت دفاع.
- ۸ - برادر حمیده احمدزی، نماینده ی کوچی ها در ولسی جرگه.
- ۹ - ۱ برادر و ۱ پسر سید حسین انوری
- ۱۰ - برادر انوارالحق احدی
- ۱۱ - برادر فاروق وردگ
- ۱۱ - پسر قیام الدین کشاف، رییس شورای علمای افغانستان.
- ۱۲ - پسر و برادر محمد عبده، نماینده ی مردم بلخ در ولسی جرگه.
- ۱۳ - برادر قدرت الله ذکی، نماینده ی مردم تخار در ولسی جرگه.
- ۱۴ - دختر جنرال نظیفه ذکی، نماینده ی مردم کابل در ولسی جرگه.
- ۱۵ - دختر و داماد نور اکبری، نماینده ی مردم دایکندی در ولسی جرگه - دوره ی ۱۵.
- ۱۶ - خواهر فوزیه رووفی، نماینده ی مردم فاریاب در ولسی جرگه.
- ۱۷ - دختر آمنه افضلی، وزیر پیشین کار و امور اجتماعی.
- ۱۸ - برادر نذیر احمدزی، نماینده ی کوچی ها در ولسی جرگه.
- ۱۹ - دختر هیللی ارشاد، نماینده ی کوچی ها در ولسی جرگه.
- ۲۰ - برادرزاده ی حامد کرزی
- ۲۱ - پسر کریم خلیلی
- ۲۲ - برادرزاده ی میرداد نجرابی، نماینده ی مردم کاپیسا در ولسی جرگه (فعالاً در وزارت خارجه نیست).

- ۲۴ - پسر اسحاق الکو، لوی سارنوال قبلی.
- ۲۵ - خواهرزاده ی داکتر عبدالله عبدالله
- ۲۶ - پسر قاضی محمد امین وقاد
- ۲۷ - برادر روف ابراهیمی، ریس ولسی جرگه.
- ۲۸ - پسر انجنیر قرار، نماینده ی مردم لغمان در ولسی جرگه.
- ۲۹ - ۶ تن از اعضای فامیل سید منصور نادری
- ۳۰ - پسر کاکای کمال ناصر اصولی، نماینده ی مردم خوست در ولسی جرگه.
- ۳۱ - برادرزاده ی شاکر کارگر، وزیر پیشین انرژی و آب.
- ۳۲ - کاکای هارون چخانسوری، سخنگوی پیشین اشرف غنی.
- ۳۳ - پسر عبدالله وردگ، والی پیشین لوگر.
- ۳۴ - دختر توریالی ویسا، والی پیشین کندهار.
- ۳۵ - خانم متین بیگ، معین ولایتی امنیت ملی.
- ۳۶ - پسر احمد سعیدی
- ۳۷ - پسر جنرال آصف دلاور
- ۳۸ - پسر و برادر زاده ی داکتر مشاهد، رئیس پیشین اصلاحات اداری و خدمات ملکی.
- ۳۹ - پسر وکیل عبدالجبار، نماینده ی مردم تخار در ولسی جرگه.
- ۴۰ - خواهر زاده ی عظیم محسنی، نماینده ی مردم بغلان در ولسی جرگه.
- ۴۱ - شوهر سیمین بارکزی یا زن بی سواد و مزدور معلوم الحال ایران، نماینده ی مردم هرات در ولسی جرگه (این شخص آشپز بود).
- ۴۲ - پسر داکتر مهدی، نماینده ی مردم بغلان در ولسی جرگه.

- ۴۳ - پسر زلمی یونسی، سفیر افغانستان در تاجکستان.
- ۴۴ - پسر تاج محمد جاهد، وزیر داخله ی پیشین.
- ۴۵ - پسر حضرت علی، نماینده ی مردم ننگرهار در ولسی جرگه.
- ۴۶ - خسربره ی محمد محقق

توجه شود که این مشتمت، نمونه ی خروار، در حالی دامنگیر دولت است که بسیاری از کسانی که وظیفه ی دیپلمات دارند، همانند بسیاری دیگر در دولت، اکثراً واجد شرایط تحصیل و تخصص نیستند.

چندی قبل، پخش لیستی که سفرای افغانستان در کشورها را نشان می داد، محرز کرد بسیاری از سفرا، مثلاً شماری به اثر وجاهت نزدیکان خویش مقرر شده اند. از این میان، یکی هم دختر یک فرهنگی (شاه واصف باختری) بود (منیژه باختری) که به اثر شناخت با اسپنتا و مداحی او، به سفارت می رسد و نمونه ی دیگری نیز دارد که دختر یک فرهنگی مقتول می باشد و به تازه گی در یک کشور اروپایی، مقرر شده است.

هاله ی انحصاری پیرامون دولت، به گونه ی ایجاد شده که از رهگذر روابط شخصی، فامیلی، قومی، زبانی، حزبی و منطقه یی، کسانی را نیز آسیب بزند که پس از ورود به مراحل ابتدایی، ظن این که آیا ظرفیت، سواد و توان دارند، سبب می شود افراد پیرامون بلندپایه گان، به هر ترتیبی که است اجازه ندهند با ورود آنان، نه فقط کیفیت کار دولتی بلند برود، بل کرسی ها و مقامات شان به خطر بیافتند. باری به مثالی راجع می کنم که خودم تجربه کردم.

در این شکی نیست که رییس جمهور پیشین افغانستان با ۱۳ سال حاکمیت، رشته ها، علایق و ارتباطات محکمی دارد که هر کی بخواهد در امور سیاسی افغانستان، ترفیع کند، ناگزیر او را رعایت می کند. این مسئله حتی باعث شده رییس جمهور کنونی که صراحت لهجه دارد و زود تصمیم می گیرد، نتواند به راحتی با او بیاویزد.

دو سال قبل، برای جویای احوال و صحبت، به خانه ی رییس جمهور کرزی رفتیم. من در نوبت معرفی خودم، چند نمونه از آثاری که منتشر کرده بودم را به رییس جمهور، تقدیم کردم و در تبادل افکار، او آن قدر علاقه مند هویت کاری و فرهنگی من شد که هنگام خداحافظی به تکرار که فقط به حساب خودم به شش نوبت رسید، از من خواست که با آنان در تماس باشم. سکرتر او که در آن وقت، جوانی از سهمیه ی «ترکیب قومی» بود، به اثر سفارش حامد کرزی، کارتش را برایم می دهد و با خوشرویی ظاهری، از رییس جمهور اطاعت می کند که با «عمرزی صاحب» به تماس می شویم! تقریباً دو و نیم سال از آن ماجرا می گذرد، اما به اثر آن جوانک ظاهراً خوش مشرب، اما باطناً بی وجدان، هرگز موفق نشدم رییس جمهور را ملاقات کنم. اخباری که از ناحیه ی آشنایان می رسیدند، مشهر بودند که ذهن رییس جمهور را منحرف کرده اند.

به هر حال، حالا که صورت بی شرمی ها از حد گذشته اند، مردم ما خاموش نمانند. حداقل های خوداختیاری در شبکه های اجتماعی، وقتی عام می شوند، در این پرخاش، باعث خواهند شد هراس از خشم مردم، کسانی را به عقل آورد که در تمام سطوح

ذهنیت متنازع / ۱۳۳

دولتی، به شعور مردم توهین می کنند و اما انتظار دارند کاسه ی صبر مردم، سر نرود.



- گناهان نابخشودنی

تلخی های بیش از یک دهه ای که گذشت، منوط به سیاست های صدور بحران، دامن زدن به ستیز قومی و اختیار مشی و روش های نادرستی نمانده است که اگر بخواهیم از مشکلات- تعریف بسازیم، ابعاد داخلی و خارجی دارند.

طیفی از کسانی که در چند دهه ی اخیر از میلان به چپ و راست، اجتناب کرده بودند، در آن امیدواری های مردم، خوانده می شدند که در معرفه های تکنوکراتان، تحصیلکرده گان و در مجموع، افغانان بی واسطه ای بودند که در الطاف جامعه ی جهانی، فرصت یافتند در تشکیلات دولتی افغانستان، حضور یابند. در این که ضعف ها، سازش ها و ارباب از موتلفان تفنگ به دست، بنای افغانستان نو را کج کرد، در هر قضیه و دوسیه ی بررسی این واقعیت، قلمبردازی هایی دارد که ادامه می یابند، اما انعطاف، بی تفاوتی و اختیار بی طرفی به این دلیل که نظام با موتلفان داخلی سلاح به دست، به شدت فاسد است، کسانی را براءت نمی دهد که می دانیم در شرایط کنونی در دشواری های سیستمی که از فساد ساخته شد، در خیالاتی که در بحر تداعی تاریخی، دنبال منزه های قبل از هفت ثور اند، باعث شده باشند خالیگاه ناشی از آنان، در دسته های تنظیمی، احزاب قومی و سیاست گران فاسد، تا به جایی پُر شود تا عدو، ارقام جلب و جذب قومی و منطقه یی را به افراط برساند.

هنوز مدتی از انتصاب کریم خلیلی به ریاست شورای عالی صلح، نگذشته است که درگیری ها در این نهاد نام نهاد به حد دست و

یخن می رسد. این موتلف بی فایده که در حد ۵۰۰ رای، نه به درد کرسی خورد و نه به درد غنی می خورد، می خواهد با قومی سازی نهادی که با مسوولان پشتونی و سنی اش نیز هیچ اعتباری نزد طالبان ندارد، شورای به اصطلاح صلح را به گندی آلوده کند که در واقع هیچ ربطی به او و امثالش ندارد. این شورا به محلی شبیه می شود که قرار است از آدرس حزب بدنام وحدت، مسئله ی شیعه و سنی را در سایه ی ولایت فقیه و گرایش های مذموم گروهک هایی که با «مظلوم نمایی»، فکر کرده اند گذشته ی شان فراموش می شود، به نمونه ی دیگری برسانند که شماری از نخبه گان افغان با انعطاف و بی تفاوتی، اجازه می دهند به چنین شکلی در آیند.

من بسیاری از افغانان سرشناس، بزرگ و محترم را می شناسم که نه از کرسی و نه هم از غنی، دل خوش اند. آنان با ظرفیت ها و درک بالای مسایل ملی، متاسفانه به این دلیل که نظام فاسد است و نمی خواهند در کنار گروه های خاین تنظیمی، کار کنند، نه تنها ضعف های دولت در عدم کدر های مسلکی را بیشتر ساخته اند، بل با دوری از سیستم و عدم استفاده از امکاناتی که به نماینده گی از تامین حقوق مردم، حق شان بود، فرصت هایی می سازند تا دولتمداران، اگر افراد موافق میل نیافتند، خلاء را بپذیرند یا زیر فشار خارجی و داخلی، کسانی را دعوت کنند که با امثال خلیلی ها، می بیند پس از تحمیل، با چه قواره و رفتاری حاکمیتی را به گند می کشند که با آن چه در مسئله ی عدالت اجتماعی، مطرح می کنند، زمین و آسمان فرق دارد.

یقین دارم که همه می پذیرند شرایط کنونی با آن چه برای ما ساخته اند، در مقطعه یی بودن، اگر چنین بماند، آن چه به اتفاق

آراء خواهیم پذیرفت، فرو ریزی آن است، اما در فرصت هایی که به دست آوردیم، هر چند از هیچ تکاملی نمی توان سخن گفت، اما ترسیم نقش ظاهری و مجال تنفس آزاد که حداقل با کوشش های غیر دولتی افغانان آگاه، کشتی سرنوشت ما به گل نشسته، این حس امیدواری را بیشتر می کند که با وجود تلخی ها و محرومیت ها، آینده ی کشور را بر اساس تلاش هایی که در پیوند با خواسته های اکثریت این ملت، تاریخی اند، به کوششی بکشاند تا افغانان آگاه نیز در احاطه ی دشواری ها و اشتباهاتی که بسیاری به دلیل سلايق و خواسته های فزون و شخصی همتباران مسوول ما شکل گرفتند، خود را نبازند.

جا خالی کردن، اختیار روش های به اصطلاح مقاومت منفی، بی تفاوتی و عدم اشتراک در سیستم، اگر ادله دارد که در واقع نظام را با عناصر و خیانتکاران داخلی، فاسد کرده اند، نباید غافل شویم که در این شرکت سهامی، باید از حقوقی دفاع کنیم، مستفید شویم و جهت کشور و مردم استفاده کنیم که بر اساس واقعیت ها، ظرفیت های بشری، آرا و نقش بنیادین و غیر قابل انکار تبار ما در سرنوشت افغانستان است.

بودند و استند شماری از افغانان آگاه که با وجود نارضایتی از دستگاه کرسی و وجود موتلفان بی سواد، بی فرهنگ و تنظیمی، اما با درک این واقعیت که وجود شان در سیستم، حق بدون چون و چرای قومی نیز است، اجازه ندادند دشمنان از حق ما به نفع دیگران بخورند.

اگر مجموعه ای از افغانان آگاه در تمام دسته های پیر و جوان و فعال در نظام حاضر اند و به نحوی به استحکام کمک می کنند و

تداخل آنان باعث شده امکانات و مزایای اقتدار، کاملاً در اختیار بقایای حاکمیت ننگین تنظیمی سقوط نکند، بپذیرید که دستان افغانان مسوول و صاحب اختیاری نلرزیده که آنان را استخدام کردند و از امکانات دولتی در کنار تامین هزینه ها و توجه بر اولویت های ملی، بر حقوق برحق قومی خویش چشم پوشی نمی کنند.

در فضایی که هر گونه تبارز جریان های اقلیتی با معامله برای کسب امتیازات بیشتر در دولت است و چنین ویروسی گسترده می شود، خوب است یاد بگیریم که چه گونه تا به جایی پا می گذارند، از رهگذر انحصار و استخدام، در شرایطی دولت را ضربه می زنند که این ستون پنجم، وقتی سیاسی می شود، آسیب های دولت در درگیری با مخالفان در چند جبهه، در حالی که در نبرد مسلحانه نیز به اثر سیاسی شدن سیستم با مشکل رو به روست، موتلفان زیاده بگیر، از گردن دولت در داخل می آویزند و در ۱۶ سالی که گذشت، حتی در مسایل کلان ملی، مهم ترین چالش تکنوکراتان و افغانان بی طرف، استفاده ی خاینانه ی موتلفان داخلی - تنظیمی آنان از امکانات دولتی برای نامزدان و کسانی بود که شریک، رفیق و سهامدار حزبی، قومی و تجارتمی می دانستند.

پس از تقرر ملا فضل احمد معنوی در کمیسیون مستقل انتخابات که در پنجشیر به نام ملا فضلوی مستری، شناخته می شد و یکی از بدترین گزیده ها و گرایش های سلیقه وی کرزلی در انتخاب شرکای دولتی را ثابت می کند، نه فقط سیلی از افراد وابسته به جریان تاریخی شر و فساد، وارد سیستم انتخاباتی شدند، بل از رهگذر کسانی که در پُست های غیر موقت، انتصاب می شدند، نتایج انتخابات به بدترین نحو آن به گونه ای به آخر رسید که ۳

سال پس از این حاکمیت، حیثیت آن برای ناکامی، به حد ریکارد رسیده است.

افراد متداخل تنظیمی که در همه جای نظام در نبود افغانان بی طرف، تار دوانیده اند، در شانس و فرصت هایی که یافته اند، همواره شکر می گزارند که طیفی از افغانان بسیار خیالاتی و آرمانگرا، هرچند از دیدن چهره ها و قواره های آنان بی زار اند، اما با دوری از سیستم دولتی، موقع می سازند تا کسانی استفاده کنند که در بررسی تمام جوانب حضور آنان در افغانستان، یا به شرمساری کلکانی می رسیم یا از حکومت ربانی خجلیم و یا هم در امواج فرهنگ گستاخی، هتاک، توهین و موهوبات به اصطلاحات افتخارات غیر افغانی، «سرکسی» به چشم می آید که از تکرار آن، از هرچه سیاست است، بی زار و منفور باشیم.

چند روز قبل، بزرگان لویه پکتیا در اجتماعی با عصبانیت از تامین حقوق قومی و ولایتی خویش یاد کردند و یادآوری می کنند که در این شرکت سهامی، خواهان حق اند. بلی، آنان به خوبی متوجه شده اند که اگر در احاطه ی فساد، زنده گی می کنیم، پس کنار کشیدن از قرابت با عمال فاسد که فقط می خورند و خیانت می کنند، خود به خیانتی می ماند که اجازه بدیم حقوق ما را نیز بخورند و اما به ریش ما بخندند که چون جرات ندارند، استفاده نمی توانند.

بار دیگر می گویم، خوب یا بد، در شرکت سهامی کنونی به اندازه ی واقعیتی که داریم، حق ما، بزرگ است. این که راس قدرت را دوست دارید یا ندارید، نظام- فاسد است یا نیست، شر و فساد در سرنوشت مردم شریک اند یا نه، بحث دیگر است.

خالیکاه شما، فتور دیگری ست که به ستون های برپایی این مملکت، آسیب می زند. اگر خوش ما می آید یا نه، جای خویش را به نا اهل و دشمن ندهید! حضور افغانان آگاه و قبول مسوولیت در نظام، با وجود فشار ها، سلايق و اشتباهات، از ضیاعات بیشتر جلوگیری می کند. دستانی که نلرزند، فرصت هایی می سازند تا با استفاده از امکانات دولتی و آن چه حق ماست، مواضع ملی و افغانی محکم تر شوند.

اگر خیانت های موتلفان تنظیمی، جنایت های مخالفان مسلح، فجایع سیاسی، فرهنگی و رسانه یی، هرگز بخشوده نمی شوند، کسانی نیز بخشیده نخواهند شد که صرف برای رعایت حال خودشان، عقب نشستند و در این سُستی، توجیه بافتند که نظام، فاسد است و با اهل فساد، کار نمی کنیم. نه نظام فاسد را تایید کنید و نه به اهل فساد اعتنا کنید! خواهش ملت این است که اجازه ندهید در نبود شما، امکانات و سهم ما را چور کنند و حقوق مسلم مردم، به نفع کسانی مصادره شود که ۱۶ سال پس از انواع خیانت، وقتی از رسوایی بی کفایتی، بی فرهنگی و نادانی منفک می شوند، درجه ی حرارت قومی شان بالا می رود و با دست آویز گویا تبعیض، به آن چه خود به فرهنگ دست درازی مبدل کردند، توسل می جویند.

از امتیازات ظرفیت بشری، آرای سرنوشت ساز، نقش نمادین و محکم قومی به این دلیل که سهم ما بیشتر است، به نفع ثبات و استحکام افغانستان و افغانان، استفاده ها کنید! هیچ گناهی نابخشوده تر از این نیست که در چنین شرایطی، به بهانه ی دلخوری از مسوولان راس حکومت، آنان را تنها رها کنیم تا همانند سلفیان خود در جایز الخطای انسانی که تنها مانده اند،

دارایی های دولت را با شرکای تنظیمی تقسیم کنند یا در سلايق محدود به تجربیات کوچک کاری- شخصی، مسئله ی ملی را به حد برداشت های خودشان کوچک بسازند.

شرح تصویر:

فضل احمد معنوی یا معروف به ملا فضلوی مستری در پنجشیر. حامد کرزی با انتصاب او به ریاست کمیسیون مستقل انتخابات، همه را شوکه کرد. ظاهراً دومین بُرد آقای کرزی- به قول کسانی که این جریان را از نزدیک شاهد بودند- او را به این فکر می اندازد تا در شخصی ترین اقدام، معنوی را در جایی انتصاب کند که از رهگذر سازش های او با جبهه ی به اصطلاح شمال، هرچند با اضرار بی نهایت به افغانستان توأم بود، اما در تداوم شراکت قدرت، چنان چه محمود کرزی در معاملات سودآور بانکی با خلیل فروزی، حتی حاضر شده بود احمد شاه بابا را دزد خطاب کند، ما را با فاجعه ای آشنا بسازد که «نوع قدرت» از تاثیراتی برخوردار است که وقتی به نتیجه (فایده) می رسد در کاهش خاصیت، بهتر از بهترین برنامه های طبی، عمل می کند.

یکی از ده ها پی آمد فاجعه بار انتصاب و تقرر امثال معنوی ها در سیستم دولتی، تضعیف پشتون ها در پارلمان بود. تیم معنوی با کار های فوق العاده، غزنی را که اکثریت مردم آن را پشتون ها می سازند، از نماینده در ولسی جرگه، محروم می کنند. روزنامه ی مبتذل ماندگار (ارگان نشراتی غیر مستقیم بنیاد مسعود) در این مورد، تبصره ای دارد که نتوانسته اند خوشحالی خویش را پنهان کنند). از سوی دیگر در حالی که با قسم معمول انتقاد سخیف (نا آرامی مناطق پشتون نشین) جلو نماینده گان بیشتر پشتون را

گرفتند، افراد بدنام و فاقد آرای کافی چون عبدالحفیظ منصور، عبداللطیف پدرام، محی الدین مهدی، احمد بهزاد و وابسته گان ولایت فقیه از حزب وحدت را به پارلمان راه می دهند. در این جریان، نقش میرویس یاسینی پشه یی که وانمود می شود پشتون است، در فعالیت غیر قانونی شورا که سهم پشتون ها را برای تاثیر گذاری در مسایل قانونی، با برنامه سازی های حساب شده، کاهش داده بودند، در ارتباطات تنگاتنگ برادر او، حضرت علی وابسته به ایران که قوماندان مسعود بود، به اصطلاح سیر و پودینه ی نظامی را نشان می دهد که جای خالی نخبه گان افغان در آن، چه قدر به ضرر ما تمام شده است.



- مثال های خیلی بد

شاید از تلخ ترین خاطرات ما در سالیان اخیر، یکی هم زیر سوال بُردن مشروعیت تاریخی بزرگانی باشد که اگر کسی از تبار ما در این جا احترام می شود، باید خود را بیشتر مدیون اُبَهِت آنان بدانند. خبررسانی هتاکی محمود کرزی به احمد شاه بابا که بعداً از سوی وی رد شد تا رذالت ناشناس که شاید متأثر از حزبی گری پرچمی در فارسیسم استحاله شده باشد و حمله ی غنی به تاریخ ما در کتر، در فضایی که کاستن از حقوق و شان پشتون ها به هر نام و هر بهانه سوژه می شود، بدتر از بد بودند.

هر کسی از تبار پشتون که در این جا آقا می شود، یادش نرود این آقایی را مدیون بزرگانی نیز است که افغانستان را به واحد سیاسی، مبدل کرده اند. با زیر سوال بُردن تاریخ خویش، جلوتر از همه از شان خویش می گاهیم. این افاده به منظور اغماض بر ناهنجاری ها نیست، بل به فضای آلوده ای اشاره می کند که تنقید یک جانبه، هدفمندانه حذف ما را تعقیب می کند.

اُبَهِت تاریخی با تمثیل و تظاهر حاصل نمی شود. سنگینی تاریخی، حاصل تهور، دلیری، کیاست و میدان داری مردانی ست که به دهن استعمار شرق و غرب زده اند. افراد زیادی از تبار ما در تظاهر سیاسی، با دستار های بلند، لباس سنتی و عصیت کاذب، با تکلم به زبان پشتو، سعی کرده اند اُبَهِت را تمثیل کنند. اگر این تظاهر، کارساز می بود، دشمنان زبونی به حد پدram، ژست نمی گرفتند تا همه را مسخره کنند.

در جغرافیای پیرامون ما در کشورهایی تصنعی همسایه، حفظ منافع پنجابی در پاکستان، حفظ منافع شیعه و پدیدۀ بی وقار فارس در ایران و تحفظ منافع افراد و گروههایی که در کشور های آسیای میانه با عناوین قومی با کُل قوا از خود (خاص) دفاع می کنند، هر چند در حقیقت تنوع قومی و انسانی گسترده در آن جاها، هرگز خوب نیست، اما به معنی سیاسی، نباید ما را فراموشی دهند که عوامل آنان در افغانستان، بر ضد ما عمل می کنند.

در توحش تاریخ، کم نیستند جنایتکارانی که از ما نبوده اند. من در جایی نخواهنده ام که تیمور لنگ و چنگیز، زی یا خیل داشته باشند. تنها در ماجرای اشغال بخارا از سوی مغولان، تجاوز گروهی وحشیان مغول بر کُل زنان و دختران شهر در برابر مردان شان که خموشانه می نگر نیستند، قیافه شناسی تحمیلی تاریخ را نیز آشکار می کند که با رسیدن به مرزهای کشور های آسیای میانه، مثلاً چهره ی های مغولی تاجکان آن جا از کدام فجایع تاریخی، ریشه می گیرند.

«اشغال بخارا و سمرقند و اترار:

در سال ۱۲۲۰ میلادی (۶۱۶ هـ ق) چنگیز خان با قوای اصلی اردوی خود به بخارا حمله کرد و با مقاومت شدید مدافعین شهر، مواجه شد؛ ولی این ایستاده گی، زیاد به طول نینجامید. در روز سوم جنگ، مدافعین بخارا که ارتباط شان از همه طرف، قطع شده بود، به ناچار دست از مقاومت کشیدند. مهاجمان مغول پس از تصرف بخارا، هزاران تن از سکنهء بی سلاح و بی دفاع شهر را کشتند و بقیه را همچون برده و کنیز به اسارت بردند. به دنبال آن، راه سمرقند را پیش گرفتند. چنگیز در بخارا، بزرگان شهر را احضار کرد و گفت غرض از احضار شما، جمع آوری آلات نقره یی ست

که محمد خوارزمشاه آن‌ها را به شما فروخته (یعنی بعد از قتل تاجار در اترار به دست غایرخان) زیرا که این اشیاء متعلق به ماست و ایشان هرچه از آن اشیاء در تعلق داشتند، پیش خان مغول آورده و تحویل دادند. ... برخی از افراد بانفوذ شهر، تصمیم به تسلیم گرفتند و قاضی و شیخ الاسلام شهر را به نزد چنگیز خان فرستادند تا گفت و گویی در باره تسلیم، انجام دهند.

سرانجام آن‌ها دروازه شهر را به روی دشمن گشودند و قشون چنگیزی وارد شهر شده و دست به قتل عام و غارت زدند. پس از حمله، شهر سمرقند به خرابه‌زار تبدیل شد و از سکنه، خالی گردید.

سربازان مغول به دنبال یک حملهء قطعی، شهر اترار را گرفتند، لیکن قلعهء اترار به مدت یک ماه (طبق برخی اسناد ۶ ماه) مقاومت نمود. مغول‌ها پس از گرفتن شهر اترار، تمامی مدافعان شهر و قلعه را به قتل رساندند. (ویکی پدیا)

«روز وحشت انگیزی بود. جز نالهء مردان و زنان و کودکان که برای همیشه از یکدیگر بایستی جدا شوند، بانگی به گوش نمی رسید. وحشیان، زنان را می ربودند و مردان به نظاره ایستاده از غایت عجز، جز غم خوردن، کاری نمی توانستند کرد. بعضی که تحمل رسوایی حرم خود را نمی کردند، از جان گذشته به مستحفظین حمله می بردند و به خاک هلاک می افتادند.» (چنگیز خان، چهرهء خون ریز تاریخ، محمد احمد پنهاهی سمنانی، ص ۱۳۱)

اگر مثال بیاوریم، خوب است توازن را رعایت کنیم. در تاریخ این سرزمین، تادل تان بخواهد توحش فارسی، خراسانی و غیره

داریم؛ اما به اثر اشتباهات سیاسی، از فرهنگ سازی های ضد افغانی در رسمیات نصاب تا چهارپایان بیگانه را نیز محترم شمرده ایم. در اکادمی علوم افغانستان، آن قدر کارشناسان خزعبلات آریایی، خراسانی و فارسی خوابیده اند که جا برای افغانستان، تنگ می شود.

ما با تنقید غیر متمایل، چنانی که اکثر بزرگان ما کرده اند، در حالی که عزت نفس و صفای خاطر خویش را ثابت کرده ایم، سعی کرده ایم با جلوگیری از تکرار اشتباه، زیان نکنیم؛ اما متأسفانه با یک طرفه شدن این مورد، در حالی که دیگران با توحش تاریخی و فقر فرهنگی کنونی خود، سود می برند، تنقید یک طرفه به منظور تضعیف، بیشتر شامل حال ما می شود.

روسیاهان افغان ستیز، همین که از خبط فاحش غنی در کنز، آگاه شدند، با ترسیم بدترین فضا سازی، بار دیگر به جان بزرگانی افتادند که وقتی توهین به آنان به اجتماع سرایت می کند، بدون شک مردمی آسیب می بینند که از تبار آنان اند. برعکس این بی انصافی، تایید و مَهر بدترین حیوانات تاریخی از به اصطلاح خادم رسول الله تا شهدای ملی و من در آوردی که در یک مورد هم به درد رفاه و عمران مردم نخورده اند، خط های سرخ می شوند تا با جلوگیری از تنقید آنان، سوء استفاده ها صورت گیرند.

من تنقید را یک حربه ی مهم اصلاح می دانم، اما نباید میلانی باشد. مثال های خیلی بد تنقید که از سوی ما به بزرگان ما حواله می شوند، فضا را برای پذیرش روسیاه هایی باز می کنند که فقط با تعصب قومی جا یافته اند.

تمام چپ و راست سیاسی اقلیت هایی که در چهل سال اخیر، ظهور کرده اند، با فلمی به طوالت چهل سال، اکثراً خاینان و

جنایتکارانی بوده و ماند اند که مردمان پریشان و شهرهای ویران، نتیجه‌ی جهاد و مقاومت آنان هستند. در چنین مزبله‌ای، اما مردانی تنقید و تحقیر می‌شوند که هرچه از دار و ندار این مملکت باقی و برای آن رقابت می‌شود، میراث تاریخی-مدنی آنان شناخته می‌شود.

گاه فکر می‌کنم وقتی ملا چترالی (برهان‌الدین ربانی) با پنج درصد حاکمیت در ارگ می‌خوابید و پس از ورود امریکاییان نیز با عجله به ارگ آمد، با آن همه ذهنیت ضد پشتون و افغان، چه طور زیر چتری می‌خوابید که میراث اقتدار امیر عبدالرحمن خان بود؟ اگر کسی از این کشور، زیر سقف ارگ می‌آید، بی‌وجدان است به بزرگانی توهین کند که درایت آنان برای آینده‌گان، فرصت رهبری و کشورداری ساخت. اگر افغانستان نمی‌بود و بزرگان ما از احمدشاه‌ها تا عبدالرحمن‌ها تاریخ نمی‌ساختند، امثال ربانی‌ها، غنی‌ها و بقیه، از خواب ریاست جمهوری نیز محروم می‌ماندند.



- مثال های خیلی خوب

از وقتی تحریک شعوری تجمع همتباران در ولسی جرگه را دیده ام (مخالفت با تاجر بدرفت ها) به جرات می توانم بگویم که برای نخستین بار امید هایی زنده شده اند که نوید وحدت هرچه بیشتر بزرگ ترین قوم افغانستان (پشتون ها) از آن ها درک می شود.

حمایت های قاطع از کمال ناصر اصولی با تهور قابل ستایشی که بر ذهن تنظیمی های فاسد کوبیدند، مثال های خوبی اند که رونما شده اند.

ما در سالیان اخیر، شاهد بوده ایم که در کنار سیاست زده گی های فکری و مکتبی، جمود تلقینی و احتیاط مضر، به اندازه ای به زیان ما تمام شده اند که چند دلچک مزدور که اعتراف می کنند اگر خارجی نباشد، حتی جرات حرف زدن ندارند، متاسفانه با سست عنصری شماری که فقر فرهنگی دارند، تاجر اند یا دالرخور دوتابعیته و در خط توجیه اعمال دشمنان آن قدر منفی بافی کرده اند تا هاریت سقوی و تنظیمی و ستمی به جایی برسد که در رسانه ها عملاً به هتاکی رو آورند.

ظاهراً پاسخ ها و واکنش های به جا در خلق فرهنگ روشنگر و فشار هایی که بالاخره مردم را قناعت دادند در یک جامعه ی سراپا آلوده، زمانی بیگانه گان داخلی را ناگزیر به احترام کرده اند که اُبّهت و سنگینی اجتماعی، تاریخ و فرهنگی ما حتی به ۴۰ کشور تا دندان مسلح نیز اجازه نمی دهد طبیعت این جا را تغییر دهند.

از همین اکنون رعب ایجاد شده از قاطعیت حضور متهور همبباران در شورای ملی، عرصه های فرهنگی و رسانه یی، شماری را ترسانده است که بیشتر در لشکر های فیس بوکی با صفحات فیک، به شیرانی مبدل شده اند که اگر جنس آن جانور را به نام حیوان، تشریح کنیم، دنائت مخالفت هایی که اکثراً با صورت های پنهان رونما می شوند، حقایق دیگری را محرز می کنند که پشتون ستیزی در افغانستان، عمل بسیار احمقانه و دور از عقل است.

خدا کند درک ناگواری ها تعداد دیگری را نیز سر عقل بیاورد که از همان خود فروخته گانی که پول گرفتند و به چاه سپتیک رای دادند، شروع می شود و به چپی و راستی های مکتبی و دالرخوران بی خاصیت و دو تابعیته ای ختم شده است که یگانه کمال آنان، توجیه افغان ستیزی و پشتون ستیزی به نام آزادی بیان و کار رسانه یی می باشد.

با وجود زیان های زیاد، اما هیچ چیزی دیر نیست. ثبات قومی ما باعث می شود اکثریت این کشور، به ثبات برسند. اتحاد درونی تبار ما که پایه های این کشور را می سازند، بحران چهل ساله را خاتمه می بخشد؛ زیرا یکی از عوامل کشاله دار شدن بحران افغانستان پس از هفت ثور، ستیز با اکثریت این کشور است.

جغرافیای زنده گی ما را ناامن کرده اند. در این بستر، وقتی کار نباشد، رفاه حیاتی زیر صفر و در فضای باز، توهین - آن هم از آدرس حامیان ارتجاعات منفور و گروهک هایی که برای قدرت، از دامان شوروی تاکنون، در بغل خارجی خوابیده اند، مردم را همیشه برای انتقام گیری، تحریک می کنند.

پس از مرحله ای که از رهگذر مخالفت های فقط طیف مذهبی، ماشین جنگی گل دنیا متوقف مانده است، اگر مردم ما به مرحله ی مخالفت های عمومی کشانده شوند، زنده گی طفیلی خوارهایی نیز زار می شود که پشت خارجی نشسته اند و برای تغییر افغانستان، نقشه می کشند.

می بینیم که اتحاد قومی ما در افغانستان، به نفع همه است. من نشانه های تبارز آگاهانه و متحدانه ی همتباران در عرصه های مختلف حیات افغانی را به فال نیک می گیرم. این مثال های خوب، به صراحت بیان می کنند که مردم ما از جمود فکری خارج شده اند و با درک آسیب هایی که به نام توجیحات مختلف، از دیگران به آنان رسیده اند، اولویت اتحاد خویش را مهم می دانند.

فقط اگر یک نمونه ی کوچک، این قدر موثر واقع شود که به راحتی با آن به دهن تنظیم سالاری کوئید و صدها طرح و نقشه ای را که توسط پول و حمایت بیگانه، ریخته شده بودند، از میان برد، وسعت این اتحاد- به سطح کشور- بدون شک به خیر ماست. به امید اتحاد و همدلی های بیشتر.



- مسئله، فقط پاکستانی نیست!

تعریف رویدادها به گونه ای که اجزای آن‌ها در تمایل به گرایش‌های حزبی، تنظیمی، ستمی و قومی باشند، سیر اخبار افغانستان را در جایی که دلخراش می‌شوند، رنگی می‌زند که با میلان به یک سوئی، در حالی که توازن ندارد، اغتشاش ذهنی را به نفع کس و کسانی به مشی و منش مبدل می‌کند که در زمان بازتاب، سوی دیگر قضایا از حل بیافتند.

پاکستانی ساختن بیش از حد دشواری‌های افغانستان در جامعه ای که از راس تا پایین، متضاد ساخته اند (پس از هفت ثور) وقتی منعطف شود، کتمان صد‌ها معضل دیگر که از صد‌ها مولفه ی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تبارز می‌کنند، به آن تغافل اجتماعی منجر می‌شود که در تمام دوران بحران، مسئله ی ملی و کلیت ما را به چپ و راست ایدئالوژیک بستند.

پس از هفت ثور، دشواری اخوانیسم و الحادیسیم، جامعه ی افغانی را از تنوع کثرت‌گرایی در تنگنای حق و باطل ادعای گروه‌های متخاصم انداخت. حاکمیت نحس تنظیمی، آن خسک خونخوار در شاهرگ‌های حیات و هستی مردم ما، همه را برای همسایه گان می‌مکد و در زمینه ی شوم آن، پاکستان- تعریف دیگری غیر از همانی می‌شود که «وطن دوم» می‌گفتند و عقب جبهه ی جهادی دستپورده گان استخبارات تمام دنیا برای شوروی ستیزی بود.

حضور طالبان و نقش شرزدای آنان، پاکستان را در موقف اصلی بحران، در حالی که تحریف می‌کشاند که تجربه ی حاکمیت ننگین تنظیمیان زاده ی پاکستان در تداخل فکری در ملوک

الطوائفی آن حاکمیت، تجربه‌ی حضور روسان را در تامین بی عدالتی اجتماعی، فرصت تاریخی می‌شمردند که معروف است ملاربانی پس از دیدار با فرماندهان و مجاهدین پشتون در ارگ که درگیر خلسه‌ی «امت اسلامی» می‌کردند، برای اقلیت‌ها زار می‌زد تا دستار، ریش جهادی و مدعای اسلامی او را نادیده‌نگیرند، زیرا نوبت به اصطلاح اقلیت‌های محروم است.

ستیز شدید نظامی در درگیری‌های هولناک که اگر طالبان را در منظر نیک‌بنگریم، مدیون آنان می‌مانیم که حداقل با تصفیه‌ی نود درصد خاک افغانستان از شر و فساد، در بنای نظامی کمک کردند که اگر تکنوکراتان بی‌سلاح و مودب، فرصت تنفس یافتند، باید می‌دانستند که نود درصد پوتانسیل منفی تنظیم‌ها در مواجهه با طالبان، نیست شده بودند.

تحمیل گروهک‌های فاسد در برپایی نظامی که باید عاری از مکروب می‌بود در کنار ابعاد زیانبار انحصار و تاراج نظام، طرز دید و نگرش دست‌پرورده‌گان پاکستان را در میراث تجربه‌ی جنگ‌های داخلی، به نوعی در تبارز سیاست‌های افغانستان جا می‌زند که باید بپذیریم بزرگ‌نمایی مشکلات در شکل پاکستانی، ترفند و نیرنگ دیگری است که اگر این کشور را که بدون شک عنصر دخیل در بحران افغانستان است، در متن می‌آورد، اما از حیث تمرکز بر این وخامت، مسئله‌ی ساخت و ساز جامعه‌ی افغانی در درگیری داخلی که منتهی در صدها مشکل نوع افغانی دارد، در حالی چشم‌پوشی می‌شود که مجریان حاکمیت، در جانبی که پشتون نیستند و داعیه‌ی مقاومت دارند، در رویدن مفاد شانس‌ها، هرچند خنجری است که از پشت می‌زنند، اما در تعمیم فرهنگ تبلیغات، در جایی ایستاده‌اند که افسوس کنیم مسوولان

کمیسیون مستقل حقوق بشر ما، اعضای بدترین حزب تنظیمی، ارکان برپایی دولت در رده های معاون و وزیر و مسوولان امنیتی، کسانی باشند که از زمان حضور سیاسی آنان در افغانستان، اگر القاعده آمد و «تحریک خود جوش»، طالبان شدند، دوسیه ی عظیم خیانت آنان در چهار سالی که حکومت کردند، هرچند گذشته ی تلخ دارد (کمیدی ۹ ماه به اصطلاح عیاران خراسان) اما در شکل نو، پس از وارد کردن زیان فزینگی، آنارشیسم افغانستان را در صفحات و امواج مدعیات واهی که از مسوولیت های خودشان طفره می روند، در نمایی به نمایش می گذارد که می بینیم در کشوری که از لحاظ وابسته گی اقتصادی، ویرانی ها، ستیز قومی میراث تنظیمیان و حزبیان، دشواری های عظیم بی کاری، مهاجرت، امنیت و نظام ناکارآمد سیاسی، هزار مشکل داخلی یافته، مسئله ی پاکستانی با ستر واقعیت های اسفباری که داخل نظام را به اثر عوامل، مزدوران و جنایتکاران تجربیات تلخ سیاسی در برگرفته اند، به میلان می کشاند و این کتمان حقایق، باعث می شوند نظام کنونی در عدم تامین اقتدار افغانی، در لجنی گیر بماند که با افزودی عناصر جنایت پیشه و در واقع زاده ی پاکستان، در گیر ستیزی شود که با پاکستانی ساختن آن، فراموش کنیم این کشتی شکسته تا زمانی به ساحل مقصود نمی رسد که سکاندارانش، کسانی نباشند که روزی و روزگاری در رهنمود آن به لاینهایی بحر مشکلات، باعث شدند بشکند و شکسته بماند.

پاکستانی ساختن قضایای داخلی، هرچند زیر شدت فشار نبرد هایی که نقش پاکستان، نه فقط در آن ها محدود نیست، بل انواع ایرانی، روسی و جهانی دارد، نباید در فهم این معضل مشکل

بیاورد که برای ترتیب امور، تصفیه و تسویه با آن عناصر متداخل در حاکمیت که باعث تحریک و عصبیت اند، نیز می تواند همانی باشد که از طالبان ساخته اند.

کشور های همسایه با تعریف منافع واضع، دوستی و دشمنی دوامدار ندارند. تحول رویداد ها، در تعیین زیان و نفع، دشمنان پیشین را دوست و دوستان پیشین را دشمن می سازد. تجربه ی تاریخی روابط کشور هایی که در حوزه ی خلیج عربی (به اصلاح فارس) روزی صدام را از مزایای حمایت غربی بهره مند می ساختند و شاه ایران، فاصله با امریکا را در نزدیکی قلب های ایرانی و امریکایی هیچ می شمرد، در زمان فنای هر دو (صدام و شاه) درس های خوبی از حقایقی اند که با تحول رویداد های افغانستان، می توانند در تفهیم به بازنده گانی کمک کنند که در تمام جوانب داخلی در زعامت ما، هر چند ابقا شدند، اما در تمام انواع، هنوز در کشوری به قدمت افغانستان در حضور ملتی به شرافت افغانان، باید بحث کنیم و زمان ما هدر برود که آیا هویت ما، این حق مسلم مایملک سیاسی، درج تذکره می شود؟

چرایی مسایل، نشان می دهند دشواری های افغانستان در بسط یک جانبه ی فهم مشکل که گویا فقط باید پاکستانی باشد، حداقل در یک دهه ای که گذشت، توان ما را برای عدم فهم به مشغله ای گیر داده که در واقع جانب پاکستانی، پیش از هفت ثور در تجربه ی ناکام نخستین جمهوری کاشتند (افراد تنظیمی) و پس از ۷ ثور تا حضور شوروی و امریکایی، سود می برند.

افغانستان، فرصتی برای استفاده از مزایای سیاسی تنوع رویداد هایی ست که در شکل بحران، نه فقط پاکستان، بل جوانب نزدیک به جغرافیای افغانستان را در شدت دشواری ها، همچنانی

که از مفاد فشار ناشی از این پندیده گی در میز جلب امتیازات می کشاند، صدور بحران با انحصار بازار فروش، بیشترین از حضور عنصری بهره مند می سازد که هر چند در داخل نظام اند، اما می دانیم در تخریب داخلی و ناکارآمدی سیستم دولتی، با نماینده گی از بیگانه، اجازه نمی دهند حداقل حرف ما در مقال بیگانه، هم آهنگ باشد.

وقتی برای منافع پاکستان و ایرانی، شور داخلی داریم و استند بسیاری که در همه جای این جراحی، نمک می پاشند، پاکستانی و طالبانی ساختن دشواری در ناکامی یک دهه یی برپایی سیستم، مسئله ی مهاجر، انحصار گرایان قومی، منطقه یی و حزبی، وابسته گی شدید اقتصادی، ضعف فرهنگ ملی در جبران خالیگاه فکری و مهم تر از همه فراموشی توده های وسیع مردم در گرایش به بیگانه و امتیاز انحصاری، به درستی به این نتیجه می رسد که اجازه ندهیم فقط با نمود پاکستانی مشکلات، به غفلت مردم از زدودن اغلاط سیاسی در عدم تمرکز بر مشکلاتی که حل هر کدام، اگر از عناصر دستپورده ی پاکستانی از زمان جهاد شروع می شود تا کسانی که از خیرات و اشتباهات جامعه ی جهانی، فراموش کرده اند «انسان، به لباس شناخته نمی شود»، می دانیم که ریشه یابی مشکلات ما، اگر چند رشته ای را به پاکستان می کشاند، اکثریت این کورگره ها در داخل افغانستان را از وصل اضرار درست کرده اند.

انصافاً صدایی که از کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان، برود کاست می شود، دلخراش نیست؟ در نظامی که از ارکان خیانت، جنایت و ویرانی برپا کرده اند، پاکستانی ساختن

بیش از حد معضلات افغانستان، به نفع کسانی است که با گذشته ی سیاسی سیاه حکومت ملا ربانی در تعمیم فرهنگ اغماض بر واقعیت ها وقایه می شوند تا با نگرش زیان های ناشی از کردار فزیکمی، اصلاح نظام را با تعویض افراد پاک، قابل و درخور، فراموش کنیم.

پاکستان ستیزی ما، تاریخی شده است. بنا بر این نیاز داریم در کنار این مشکل، دنبال آن چاره ای باشیم که پاکستانی را مشکل ساز می کند.



شرح تصویر:

روسی سیاسی (پدرام)، افزون به دیگران، خود را به پاکستانی ها نیز عرضه کرده است. محاسبه ی این طیف ناقل و حرامخور از خارجیان، این است که اگر با پشتوانه ی آنان، بازی کنند، دست شان در امور افغانستان، بالا می شود. روسی سیاسی، وقتی از بریتانیا، حرف بزند، آن را با «کبیر» یک جا می سازد. اینان می دانند که اگر پای بیگانه از خانه ی ما (افغانستان) کوتاه شود، اگر

ژاژخواهی کنند، صدای شان بیش از «پارس» سگ، تلقی نمی شود. شوونیستان تاجک که تقریباً در تمام امور وطن فروشی، خیانت و جنایت، دست تمام بدکاران تاریخ ما را از پشت بسته اند، سعی کرده اند با جلب نظر پاکستان در امر دیورند که ما (اقلیت ها) قبول می کنیم، این کشور را به سرمایه گذاری بالای خود، تشویق کنند؛ زیرا محاسبه ی شان از تداخل پاکستان، این است که می تواند باعث ترقی سیاسی شود؛ هر چند این موضوع در ایجاد تنظیم های به اصطلاح جهادی چون جمعیت و شورای نظار، درست به نظر می رسد، اما ظرفیت های پایین بشری و فقر فرهنگی کامل که دو ارتجاع سکوی را جهانی ساخت، حتی نتوانست روی عملکرد جامعه ی جهانی، تاثیر بگذارند. در گُل حاکمیت های کرزی و غنی، لابی های خایانه ی موتلفان سیاسی شان از اقلیت های قومی علیه پشتون ها، به امریکا و اروپا رسیدند، اما جبهات گسترده ی مخالفان دولت که ۹۹ درصد توسط پشتون ها رهبری می شوند و سابقه ی افغانستان به عنوان یک کشور شناخته شده و مایل به تمدن غربی که نتیجه ی زحمات زعمای پشتون بود، گذشته و حال کشور ما را به همیشه به نفع پشتون ها ثابت ساخته است. این حقیقت، بالاخره امریکایی ها را بر سر میز مذاکره با طالبان کشاند. ناگفته پیداست که نقش طالبان در حفظ جاافتاده گی اکثریت سرنوشت ساز (پشتون ها) با جنگ دوامداری که پس از سقوط امارت اسلامی، انجام داده اند، بارها به نفع کرزی و غنی نیز تمام شده است که در حصار تنظیم ها و موتلفان سیاسی خویش از اقلیت های قومی، علیه افغانستان و پشتون ها مستقیم و غیر مستقیم، استعمال شده اند / می شوند.

- مسوولان وابسته

آخرین انتخابات ریاست جمهوری که منجر به حکومت وحدت ملی شد، به گونه ای آخرین اعتماد ملی بر پروسه ی رای دهی نیز شمرده می شود. در وضعیتی که جغرافیای موازی اقتدار مخالفان مسلح، به حد پنجاه درصد می رسد و از قبل آشکار کرده اند که مجوز نمی دهند، تمام امید ها بر منطقه یی بسته شده است که حاکمیت دولت سراپا ائتلافی را می سازد.

تیم «اصلاحات و همگرایی» به رهبری داکتر عبدالله که متشکل از عوامل بحران افغانستان است، با مهارت های سیاسی و تبلیغاتی، موفقانه وارد فضای ارگ می شود. متأسفانه موضعگیری دوستان خارجی که می توانست جلو چنین فاجعه ای را بگیرد، تکرار اشتباهی شد که یک سوی دیگر تنازع را که عامل بربادی مملکت در چهار سال حکومت تنظیمی بود، از کولاب به ارگ آوردند و بدون سنجش موثریت و کارایی ها، حمایت ها کردند.

به هر صورت، فشار های جهانی، به ویژه امریکا برعکس شده اند. بنا بر این عبدالله با اعضای تیمش که با افرادی چون محمد محقق از سرسپرده گان ایران، روسیه و کشور های مغرض ضد افغانستان می باشند، بار دیگر تحمیل می شوند.

فراموش نکنیم که بازی های فرهنگی باند شر و فساد و سوء استفاده از تعییناتی که با حمایت جامعه ی جهانی، صورت گرفتند، در بزرگ نمایی های قسم معمول، هم خارجیان را فریفتند و هم باعث شدند با ایجاد ذهنیت های ناشی از آن ها، تیم «تحول و تداوم» را متهم به گرایش های سکتاریستی کنند.

پخش کلمه صوتی امرخیل، مهمترین دست آویز تیم عبدالله بود. در حالی که نمایش ویدیوهای مستند آرای جعلی به نفع داکتر غنی را به گسترده گی پخش می کردند، تیم «تحول و تداوم» نتوانست از مثال هایی بهره ببرد که در سوی عبدالله، کاملاً شبیه به اتهامات خود شان بودند.

اسناد زیادی بروز شدند که نشان می دادند جعل آرا به نفع عبدالله، وحشتناک است. افزون بر این، در حالی که از کلمه موضع فردی امرخیل استفاده ها کردند، ادبیات کریمه اعضای تیم عبدالله با اشخاصی چون محقق که دکتور غنی را مستقیماً توهین می کرد و با مزدورانی چون مجیب الرحمن رحیمی، توهین مستقیم به اکثریت مملکت شمرده می شوند، تیم تحول و تداوم را جدی ساختند برای یافت این پرسش سعی کنند که کلمه صوتی امرخیل را چه گونه به دست آورده بودند؟

سیستم پیشرفته ی شنود تیلیفونی که بدون هدایت وزارت مخابرات و شرکت های مخابراتی، کار می کند، فقط در اختیار ریاست امنیت ملی افغانستان قرار دارد. وابسته گان جمعیتی و شورای نظارت تیم عبدالله که از گماشته گان متعهد یک قوم و یک منطقه به شمار می روند، در نهادی که به نام ملی رسمیت دارد، با مواضع جناحی، هر چه از دست شان ساخته می شد، در اختیار عبدالله قرار می دادند.

تجربیات سالیان اخیر ثابت کرده اند که سیستم آلوده ی دولتی افغانستان به اثر افراد و اشخاص وابسته، دولت را با چالش های مدیریتی مواجه خواهند کرد. تعهد آنان به افراد و جناح هایی که تحمیل و ابقا شده اند، محرمیت های دولتی را به نفع طرف های

متخاصم مستعمل می سازند. همین حمایت درونی بود که عبدالله را تشویق می کرد از حکومت موازی صحبت کند. در چنین شرایطی که ضعف های آشکار داخل نظام، دولت را تهدید می کند، حدیث کارایی، قصه ی مفت ترین هاست.

طومار درازی که همایون همایون از آدرس به اصطلاح ائتلاف بزرگ ملی ارائه کرد، می تواند نمونه ی استفاده ای نیز باشد که افراد وابسته از داخل دولت در اختیار مخالفان قرار می دهند.

در حالی که اثرات تبلیغات و فشار های داخلی، بار دیگر مدیریت ملی را به انعطاف واداشته اند و این، نشانه ی تمایل برای کسب اقتداری است که بیش از همه تحت تاثیر تنظیمیان وابسته، قرار خواهد گرفت، حداقل وقایه در برابر سوء استفاده های مخالفان، سیستم نظارتی دولتی با اعمال فشار است که واضح می سازد درز های خیانت آمیز منجر به از دست دادن کار و محاکمه می شوند. قاطعیت هایی که گاه باعث دلخوری مردم شده اند، بهتر است در مورد افرادی نیز اعمال شوند که موضع افغان ستیز دارند. حکومت، اگر توازن حمایت را از دست دهد و با سقوط در نمونه های حکومت کرزی، اغماض کند، سوء استفاده از دولت، به وسیله ی فشار مداوم داخلی مبدل می شود.

تحلیل این مقاله با تبیین این حقایق به همراه بود که حذف مسوولان وابسته که از همه سو حمایت می شوند، آشکار است، اما میکانیسم بدیل که به جای یک وابسته ی تاجک، از غیر وابسته ی تاجک استفاده شود، می تواند شامل پشتون ها و اقوامی نیز باشد که از رهگذر تعویض، بهانه های اتهام گرایش تباری را خلق می کنند.

دولت کنونی با وضعیت عجیب داخلی، هر قدر با تدبیر عمل کند، نصف بدنه ی آن با تعهد سکتاریستی، مانع تطبیق اجندای دلخواه می شود. در آستانه ی انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری که در این نوبت نیز عاری از تهدیدات میان تهی نخواهند بود، اصلاح محور های مهم امنیتی و نظارتی، اولویت دارد.

ورود با جا های خالی، هنوز که هیچ نشده، دولت را با حفره هایی مواجه می کند که با فرو رفتن در آن ها، وقت و توان را از دست می دهد. بدتر از همه، چالش های مسوولان وابسته اند که ستیز سیاسی آنان با دولت، گاه ماهیت افغان ستیز دارد. همین همایون همایون که قرار است ریکارد وابسته گی جدید برقرار کند، گویا سر سفره ی آخوند های ولایت فقیه نیز نشسته است.

شرح تصاویر:

همایون همایون با سیمین بارکزی، و کیله ای که از روی جاده به پارلمان رفت، اما از مدرک حمایت و توزیع پول های سفارت ایران در شورای ملی، لیاقت سلفی با دیگران را نیز یافته است. سر فرصت، تبیین خواهم کرد حتی قیمت پشتون های بی سواد و جعلی ای که برای ایران، جاسوسی می کنند، خیلی بیش از سایر اقوام می باشد؛ زیرا ایرانیان / ایرانیانی ها می دانند که نقش قوم پشتون در افغانستان، چه قدر سرنوشت ساز، تعیین کننده و حرف آخر است.

در موارد مختلف، شاهد بودم که استخبارات ایران از طریق رسانه های چاپی و مجازی، چه گونه برای این زن بی سواد، تبلیغ می کردند. او در زمینه ی چاپی، از سوی فعالین به اصطلاح مدنی و رسانه یی وابسته به احزاب ایران، حمایت می شود. در زمینه ی

ذهنیت متنازع / ۱۶۱

مجازی، چندین صفحه‌ی اجتماعی، ماهرانه با آوردن موازی کلمات افغان و افغانستانی، او را بزرگ می‌سازند. بدتر از همه، در ویکی پدیا به نام افغانستانی و منسوب به «ملیت افغانستان» نه «ملت افغان»، معرفی شده است. کدام طرف، چنین هار، مایل است هویت ملی افغان‌ها متنازع شود؟

شهرت این و کیله‌ای به ظاهر پشتون در کابل، نزد کسانی که او را از نزدیک می‌شناسد، اظهر من الشمس می‌باشد. با وجودی که هشدار داده بودیم مانند بقیه‌ی افغان ستیزان، حذف شود، اما به حرمت شاخه‌ی بارکزی قوم معزز پشتون، بار دیگر به شورای ملی رفت. تکیه کلام او که «فارسی، اول است» را هرگز فراموش نمی‌کنیم. در چند تصویر با اشرف نیز دیده شده است. تا جایی که من می‌دانم، ماموریت او جهت جلب پشتون‌ها بدجلو نمی‌رود. به برکت تظاهر به پشتون بودن، همسرش را که آشپز بود، در وزارت خارجه، دیپلمات - مقرر کرده‌اند. تمام این اتفاقات در حاکمیتی رونما می‌شوند که به نام دومین متفکر دنیا، رییس دارد.



- نباید های سیاستگذاری جدید امریکا در افغانستان

دولت افغانستان در ساخت و ساز مجموعه ای از اضداد، در حالی که طرف های درگیر را در بی عدالتی های محض دخیل می کرد، به گونه ای از سوی جامعه ی جهانی حمایت می شود که با آن چه از رسالت های مدنی- دیموکراتیک می گفتند، کاملاً در خلاف قرار داشت. این درست که طالبان با رژیم قبل از تاریخ، جوابگوی افغانستان کنونی نبودند، اما سهم آنان در حذف تنظیم های فاسد، نجات افغانستان از تجزیه و شدت برخورد با عناصر خاین، پس از آن که صفحه برگشت، نمی بایست در تفسیری خوانده می شد که وقتی دوسیه ی خیانت های تنظیم ها را ورق می زنیم، بدون شک از خشم و غضب، به خود می پیچیم که در کجای فرهنگ مدنی غرب، حاشیه نوشته اند که اگر طالبان، مهم ترین مخالفان نظام و به اصطلاح دشمنان رفاه اند، کسانی در حاکمیت نو سهیم شوند که بدتر از طالبان، انواع توحش را به نمایش گذاشتند و فقط با تغییر ظاهر، برای دیگران افسانه می خوانند که گویا اگر نمی بودند، بدون شک «نیازی به ظهور طالبان نمی بود!»

سیاستگذاری های جدید خارجی در ساخت و ساز حاکمیت نو، در جا های زیادی دلگیر است. موتلفان حاکمیت کزری که اعضای جبهه ی به اصطلاح مقاومت جنگ های داخلی بودند(نه برای دفاع از افغانستان) در کنار مجموعه ای از نماینده گان کشور های غربی و تکنوکراتان افغان می نشینند، اما از تجربه ی این نحوست سیاسی، داخل نظام، به گونه ای به عفونت می رسد که می بینیم بزرگ ترین سهامداران حکومت، اما بیشترین دشمنان این

ملت و مملکت، در حالی که انحصار می کنند، می خورند، امتیاز می گیرند، در جانب عمل، عملگراترین مخالفان مملکت اند. تفاوت این برخوردار، با آن چه مخالفان مسلح می کنند، در این است که مخالفان مسلح با وارد کردن آسیب های فزیکتی، اما قابل احیا، هرچند به شدت جلو رشد و انکشاف را گرفته اند و این در عقب مانی کشور، ممد شرایطی می شود تا در تامین اولویت ها تا سال ها محتاج بمانیم، اما مخالفان داخلی نظام با به گند کشیدن سیستم (قومی و حزبی و زبانی) در گسترده گی آن چه مدنی و فرهنگی می خوانند، اذهان مردم را با منفی بافی و گسست وحدت فکری، به زیان تمامیت ارضی افغانستان، مخدوش می کنند.

با کمی دقت بر نشرات، تبارزات سیاسی و مباحث مطرح به اصطلاح ملی تنظیم هایی متداخل در داخل نظام، می بینیم خوانش افغانستان بر اساس معاضدت آشکار ضد پشتون ها و واقعیت های مسجل جهانی و تاریخی افغانان، نحوه ی برداشت ها و تفاسیر کسانی را نشان می دهد که به نام اعضای حکومت، متاسفانه و سوگمندانه از سوی جامعه ی جهانی نیز حمایت شدند؛ اما تارهای آنان در رشته بافته های گسترده از دوشنبه تا تهران و از اسلام آباد تا مسکو، به صراحت ثابت می کنند جریان فاسد سیاسی نیم قرن گذشته، کاملاً مسلح (فکری) است تا با استفاده از فرصت های حضور خارجی، اگر به مقصود نرسد، دست به خیانت ملی بزند.

پس از ختم غایله ی تذکره های الکترونیک که بالاخره به همت افغانان فعال که با موجی از روشنگری ها و ثبات فکری، اجازه ندادند هویت ملی مغشوش شود، داکتر عبدالله به نمایندگی از اعضای باند شر و فساد، در حالی که مجبور بود نقش بازی کند، به

وضاحت گفت: «مشکلات ایدیالوژیک، هرگز حل شدنی نیستند!» کسی به این سخنان او، به درستی توجه نکرد. ظاهراً مسرت اخبار این که بالاخره مردم افغانستان، پیروز شدند، بار دیگر ما را از دقت بر مواردی غافل ساخت که همواره و در مواقع حساس، باعث می شوند به اصلیت دشمنان قسم خورده ی افغانیت، بیشتر بداینم.

این که چرا مشکلات ایدیالوژیک، هرگز حل نمی شوند، راوی حقایقی ست که در افغانستان پس از ۷ ثور، بذری به ثمر رسیده که از پرورش زقوم، نباید امید میوه ی شیرین داشت.

ناکامی محسوس حاکمیت با تجربه ی بهای گزاف آن، ثابت کرد یک دهه ی گذشته که اکنون دستان دکتور غنی را نیز بسته است، در تفکیک خوب و بد، نشان می دهد از جامعه ی جهانی به ویژه کشور امریکا، در فرصت های طلایی افغانستان، هرچند باعث پیشرفت بودند، اما از رهگذر چشم پوشی بر واقعیت ها، عملاً در ناکامی نظامی سهم گرفتند که اگر تمام شکاکیت را از نظر بیاندازیم، انکار این حقیقت که نباید به افراد و جناح هایی تکیه می کردند که در ده سال دولت سازی، عملاً نشان دادند کار آنان در تخریب نظام، کمتر از دوسیه ی خیانت ها در حکومت ربانی خاین نبود.

چه گونه دلخور نباشیم و شکایت نکنیم که در فرصت های نو، مجموعه ای را حمایت و روی کار بیاورند که اگر در سویی به تمامی علیه منافع جامعه ی جهانی و امریکا، موضع دارند (علاق با همسایه گان) در سوی دیگر، از مخالفان درجه یک کشور و مردمی به نام افغانان استند.

تنوع جهادی ضد روسی، هرچند نشان می دهد که بار سنگین آن را مجاهدین پشتون بر عهده داشتند، اما همانی نبود که وقتی از فلتر

پیمان شرم آور جبل السراج گذشت، به حکومتی رسید که در چهار سال ریاست - دولت ملا ربانی، بدترین نوع انحصارات اقلیت ها، شوونیزم، فاشیزم روستایی و خیانت ها بروز می کند و در تجربه ی حاکمیت سازی پس از طالبان، جامعه ی جهانی از این مجموعه ی طفیلی، خاین، مزدور، بی کفایت و بی سواد، در ساخت حکومتی استفاد کردند که در هر فرصت، وقتی منافع امریکا در میان شود، از ایران و روسیه می گویند و وقتی منافع پاکستان مطرح باشد، پیشگام توافق بر دیورند می شوند. آنان در نظامی که با انواع انحصار و خیانت، داخل آن را خورده اند، با طرح مسایل ملی در سوراخ های تنگ حزبی، قومی و سمتی خویش ستیز می کنند تا افغانستان در بدترین تغییر مسیر، در بحران بماند، اما شماری از خاینانی سود ببرند که اگر تداوم نیابد، دیدیم طرح مسایل ملی با چند دون غیر ملی، ضیاع اوقاتی بود که به نام بحث ها و منافع ملی می کردیم.

در فرصتی که در شمار فرصت های از دست رفته ی حاکمیت کرزی نیست، توقع ما از جامعه ی جهانی، به ویژه کشور امریکا، این است که آن چه برای خود می پسندید، برای ما نیز پسندید! لطفاً دولت و مردم افغانستان را در راندن و خارج کردن عناصر خاین شر و فساد، کمک کنید! ما نیازی به دزد، قاتل، اشرار، خاین و کسانی نداریم که از تجربه ی دولت ملای خاین (ربانی) میراث مانده اند و در بزرگ ترین سود های دولتی، اما دوستان دون و رفقای شقی و نحسی اند که حضور مدنی، فرهنگی و سیاسی آنان در تخریب نظام، کمتر از مخالفت های مسلحانه نیست.

ذهنیت متنازع / ۱۶۷

هیچ تفاوتی میان کسانی وجود ندارد که یکی با سلاح و دیگری بی سلاح، تیغ دو سره ای اند که از درون و بیرون، افغانستان را ضعیف می سازند.

خود فکر کنید! با حضور بیش از اندازه و استفاده های بی شرمانه، انحصار، ستیز قومی، فساد اداری، غضب زمین، تاراج کمک های خارجی، در هر جایی که واقع می شوند، مسایل کلان ملی را در طرز برداشت های کوچک سمتی و جناحی، تحلیل می کنند. آنان با توجه بر این که شرایط، ناگزیری هایی را تحمیل می کنند، خیلی بی شرمانه و وقیح، وقتی دیدند خواسته های نا مشروع، غیر قانونی و غیر منطقی شان برآورده نمی شوند، افغانستان و افغان ستیزی را دست آویز های اول می شمارند. با چنین افراد و چنان خواسته ها، به یقین که هیچ زمانی این ملک و ملت، به جایی نمی رسند.

ساخت حاکمیت و دولت، هنر تیاتر و سینما نیست که با چند نمایش، به پایان برسد. آن چه تا سقوط ریاست جمهوری شهید داوود، به ثبات افغانستان کمک کرد، زمینه ی تاریخی بود که تهداب را با وجود تمام دشواری ها، شرایط و ایجابات، کج نگذاشته بودند.



- نظام غیر متمرکز، مانند گل مرجان می شود

بلبورد های جدید رییس اجراییه در تنوع رنگ های که از چند سالی ست برای ظاهر نمایی «خوش پوش و شیک پوش»، برآورد آرمان ها از عقده ها بود، برای مردم ما، اگر رنگارنگ است، اما در اصل، معرف رویکردی می شود که گروهک شر و فساد برای بقای حضور ناکام سیاسی، دنبال بهانه می گردند تا در توجیحات نو، مردمانی در گریبان ملت، آویخته بمانند که در نقد آنان، هنوز به درستی نگفته ایم از زمان تولد تا کنون، چه گلی بر سر ما زده اند؟

پیدایش احزاب سیاسی غیر پشتونی در افغانستان، هرچند در فرصت دهه ی دیموکراسی، پیشینه دارد، اما تفسیر محتوا نشان می دهد، اصل مسئله پس از هفت ثور، شکل می گیرد. ظاهراً نظام تک حزبی رفقای پرچمی، وحدت مدیریت داشت، اما کثرت افراد پشتون ستیز در جامعه ی اقلیت های افغانستان، نشان می دهد آن چه در پیمان با روسان می شود در این سلسله، ماجرای جبل السراج و بالاخره دومین و ننگین ترین حاکمیت افغانستان، معروف به «سقاوی دوم» شکل می گیرد که هرگز و به هیچ عنوانی از نفس مسئله ی کار مثبت سیاسی و دیموکراتیک، واقع نمی شود. همکاری و هم آهنگی با متجاوزان شوروی، سقوط سیستماتیک نظام شهید داکتر نجیب الله، برپایی دولت ملاربنانی، جریان به اصطلاح مقاومت و اختلاط سیاسی حاکمیت های پس از طالبان، از تجربیاتی حکایت می کنند که به آسانی در عدم هضم مدعای نمونه هایی به اصطلاح نظام غیر متمرکز، دام های دیگری اند که

در جوهرج و مرج اجتماعی، فقط منافع گروهک‌ها و مردمانی را تدوام ببخشند که پس از کوهنوردی و ولگردی‌های تنظیمی، خو و عادت کرده‌اند بدون زنده‌گی مرفع شهری و مادیات آن، زمانی که جامعه به سوی قانونمندی می‌رود، تضمینی نخواهند یافت تا در عکس واقعیت، به مصداق دیگر «مسئله‌ی داکتر و طیب سقوی»، اشتباه نشود.

باری داکتر عبدالله را از نزدیک دیده‌ام. در زمان تصدی واحد فرهنگی تلویزیون باختر، برای ساخت یک فیلم فرمایشی تلویزیونی، به خانه‌اش می‌روم و خلاف آن چه ناگزیز از ادایش است، سنگین می‌نمود.

بازیگری عبدالله در نقش پشتونی که به قول سقزاده گان در دسترخوان فارسی زبان، بزرگ می‌شود، مَهْره‌ی ریزرفی برای روزهایی بود که به ویژه قوماندان مسعود برای تکدر بینایی مجاهدان و فعالان پشتون، نگه می‌داشت. گروهک شر و فساد که در گرایش‌های هار شدن، روز تا روز عقلش را از دست می‌دهد و نشرات نوع پارس کردن را در دیوارهای شهر می‌زنند و ابلهان رسانه‌ی بی‌شان داد و بی‌داد اتهام بی‌فرهنگی وارد می‌کنند که گویا دو سقاوی را فراموش کنیم، از عبدالله در چند نوبت، به امید ظاهر پشتونی‌اش، استفاده‌ها می‌کنند. این که این نمونه‌ی پشتون بی‌خاصیت در اصطکاک واقعیت‌ها، چه قدر به واقعیت‌هایی رسیده که اعضای شر و فساد، اغماض می‌کنند، نمی‌توان از بیان نیمه مخلوط پشتو و دری او با نماهای دستار و بگروند کلیات حمزه شینواری در عقب تصاویر تلویزیونی، به فهم رسید. به درستی که او می‌داند خاستگاهش بر زمینه‌ی پشتون ستیزی، اجازه نمی‌دهد به واقعیتی برسد که اصل قومی او را می‌سازند.

ایفای نقش او در جلد پشتون منسوب به قبیله ی توخی، زمانی به ستر تفاسیر سقازاده گان می ماند که جامعه ی مدنی، ضرورت بازیگران سلاح به دست را کاهش می دهد.

استفاده هایی چند مرحله یی از عبدالله در دومین انتخابات با جذب پشتون های ناراض، هرچند در ظاهر نمایی، موفق به آرای می شوند که برای تیم غنی، بسیار زیانبار بودند، اما نمی تواند حقایقی را نماند کنند که چه گونه پس از ناگزیزی قبول سهم پشتون ها در میکانیسم های قانونی، پشتون ستیزی را از علومی کندهاری، آغاز کردند و با درانی، وزیر احیا و انکشاف دهات، می خواستند قناعت پارس کننده گانی را فراهم آورند که هنوز هم کور مانده اند و تحمل واقعیت های جامعه ی پشتون های افغانستان را ندارند. وزیر احیا و انکشاف دهات، حوصله می کند و روند پشتون ستیزی و پشتون زدایی تیم عبدالله، به بن بست می خورد. بدون شک، اگر درانی، ترک وظیفه می کرد، کرسی اش که سهم پشتون ها در تیم عبدالله است، به یکی دیگر از اعضای غیر پشتون شر و فساد می رسید.

ژست های عبدالله، تداوم همان برنامه ریزی هایی اند که حالا می دانند با تغییر جو سیاسی و نبود حمایت های انبوه نظامی و پولی جامعه ی جهانی، اشتراک در سیستم متمرکز افغانستان که حداقل در نیم قرن ثباتی که در آینده میسر شود، باید بماند، هراس از تحلیل در جامعه ی قانونی، غیر مصرفی بودن تیمی که حرفی برای گفتن ندارد، اما سخنگویی به بدنامی رحیمی دارد و خلاصه ناتوانی برای چپاول و تاراج بیت المال که در سیستم متمرکز هرچند ضعیف، اما رو به جلو، امید های سقازاده گان برای فرار از

مرکز را در حالی بیشتر می کند که می بیند قوماندانی به ساده گی عطا محمد نور، فقط با انحصار دارایی هایی یک ولایت ظاهراً خوش، اما بسیار کوچک و نادار، می تواند حضور او را با چلنج های دولتی، حداقل طولانی بسازد.

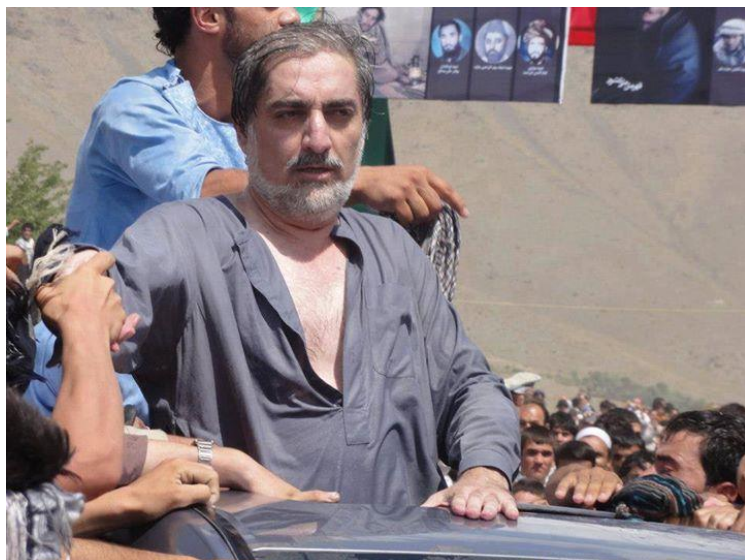
طرح پیشنهادی نظام غیر متمرکز عبدالله عبدالله، صرف نظر از این که از سوی یک جریان آلوده ی سیاسی و تاریخی، خیلی مشکل دارد، عمداً بر محور تقسیمات افغانستان برای بقای مردمانی ست که از تمامی انواع حربه ها جهت هراساندن تیم تکنوکراتان، کار گرفتند، اما هیچکس به درستی پیدا نشد روشنگری کند بقای دشمنان این ملت و مملکت، آن قدر که در سیستم متمرکز و واحد است، هرگز به آرامش هایی نمی رسد که در جغرافیای جنگ زده ی افغانستان، حتی خاستگاه های مقاومتی آنان، مراکز مهم طالبان، حزب التحریر و داعش اند و مردمان فقیر آن جا ها، شهادت می دهند سال ها پس از هزینه ی مال، جان و فرزندان شان برای سقازاده گان، هیچ جایی در آن دم و دستگاهی ندارند که فرزندان قوماندانان شپشی و بد بوی گذشته را به نمادهای «شیر و پراته» مبدل کرده و از سرخی و سفیدی، هالیودی ها و بالیودی های خراسانی و پارسی شده اند.

ما می دانیم که بی مضمونی ها، ضم اغراض سیاسی، چه گونه به نضج منطق ضعیف می انجامند، اما امیدواریم تیم حاکم در سویی که خوشبختانه بسیار تنظیمی نیست، در حالی که برنامه ی ورود امیر حزب اسلامی، انجنیر حکمتیار را باید و شاید تسریع کند، در دامی غافلگیر نشود که گروهک شر و فساد از طریق پروپاگندای سیاسی، نوع گندزده گی دیگری را برای ارباب، تولید می کنند. اینان با طرح های غیر منطقی، از حربه ای استفاده می کنند که اگر

در ۱۳ سال حاکمیت کرزی، به درستی تحلیل می شد، سلسله ی انحصارات اهل فساد، به مغز استخوان ملت نمی رسید و به درستی مفهوم می شد کسانی که در تداوم هرج و مرج، امید حضور سیاسی دارند، بدانند که اوقات تاریخی در هر فصل و هر صفحه، سرمایه گذاری هایی دارد که اگر داعشیان خشن، جای تمام مدعیان جهادی و آش های داغ تر از کاسه ی اخوانیسم ضد شوروی را می گیرند، بیشترین نمایانگر این حقیقت است که میلان بیگانه، اصول اخلاقی را به رسمیت نمی شناسد.

خوشا به حال کسانی که در فرار و فرود تاریخ، مرد شدند و از شان این صفت، در واقعیت هایی ارادت می کنند که مطلوب آن ها، منافع ملت و مملکت است.

تصاویر داکتر عبدالله در مبارزات انتخاباتی را به یاد دارید؟ من فکر می کنم طرح نظام غیر متمرکز آنان، شبیه همان آشفته گی ها می شود.



- همه می نالند!؟

تشت رسوایی نادر نادری در کمیسیون اصلاحات اداری، از بام حکومت ائتلافی افتید. این اداره که قبلاً در ریاست احمد مشاهد (داماد ملا ربانی) در حد فاقد حیثیت، نمونه ای از انحصار و فساد اداری، غیر ضروری می نمود، بار دیگر در شمار ادارات بی معنی، خبرساز می شود. سر و صدا های فعالان مدنی پشتون در اعتراض به سازش نو که به اثر آن، کمیت و کیفیت پشتون ها از تاثیر می افتد، عمل نو نیست که نادر نادری، ابتکار کرده باشد. در تمام حاکمیت کرزی و دنباله اش (دولت ائتلافی) سلوک سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در انحراف نگرش جهانی، با تبعیض هایی به همراه بوده اند که اگر ریش حکمتیار را سفید کردند تا پس از باران کمک ها و تاراج کرسی ها هبوط کند و از رهگذر تحریف طالبان در نقش گروه ضد مدنی، حقایق پنهان بمانند که پس از سقوط آنان، بی عدالتی های محض اجتماعی با دست درازی به زنده گی پشتون ها، هزاران نمونه دارد، امثال نادری ها از فرصت هایی سود می برند که می بینند به اصطلاح نماینده گان نکتایی دار و ریشدار پشتون ها در سر درگمی ناشی از نفهمی منافع ملی، گاه با عاطفه و زمانی در جاذبه های اخونیزم، امتیاز داده اند. به راستی که وقتی کرزی پس از پخش گسترده ی نشرات ضد افغانستان و پشتون ها، کنفرانس توجیه آزادی های بیان می داد، به این معنی می رسیم که در ساخت و ساز این بنای مشکل دار، سهم منفی مرئوسین پشتون، کمتر از آن اعضای جمعیت، شورای نظار و وحدتی هایی نیست که در کنار هم، تا به جایی راه یابند، سلسله ی نصب و مقرری را ارثی می سازند. مجموعه ای از این شکل

وقیح، چند سال پس از پایان ریاست کرزی، به گونه ای در همه جا مسجل شده که پس از مصلحت یا رحلت، اگر جا خالی می کنند، سهمیه ی قومی آنان به عنوان اصل وحدت ملی، جلو کسانی را می گیرد که در شایسته سالاری، مورد نیاز اند. گاه کرزی را مسخره می کردند که با کاربرد ادبیات قرن نوزده، در شرایطی صحبت می کند که با فاصله ی یک قرن، خیلی تغییر کرده است. من شک ندارم که مشاوران او، به ویژه در کلاس بزرگسالان که مجموعه ای از بقایای رژیم کمونیستی نیز استند، در پُر بودن ظرفیت های خودشان در عدم فراگیری مسایل نو، دهن کرزی را رنگین می کردند تا با داشته های تاریخ گذشته ی آنان، تبارز کند.

پس از تدویر لویه جرگه ی امضای پیمان استراتژیک با امریکا که آب سردی بر آتش مصنوعی کرزی بود، زیرا از دور ترین نقاط افغانستان برای اتحاد با امریکا، رای دادند، متاسفانه واقعیت هایی به حاشیه می مانند که در چه گونه گی برداشت مردم از قضایا، متمرکز می شوند.

شعور توده ها در تجربه ی سال ها رنج، به این ذهنیت رسیده که خودمحوری های شخصی، هرگز به مفهوم کیش شخصیت، به گونه ای منجر نخواهند شد که در شرایط باز کنونی، شعور جمعی را در هر مسئله ای به گرو بگیرند. حقیقت این که مردم بر اساس مفاد خویش رای می دهند، در چند بُعد، مهم می شود.

کرزی، با وجود هزینه های گزاف جرگه، به انتخاب مردم، احترام نگذاشت، اما هرگز به خود نیامد که مردم، فراموش نخواهند کرد که در طول تمام حاکمیت او در جایی که مسئله ی حقوق تبارش

مطرح بود، از جفایی یاد خواهند کرد که در جبر آن روزگار، به مثال هایی برسیم که چه طور تیم موتلف، به ستیز با قومش ابعاد می داد و بخشی از کار فرهنگی - مدنی آنان، ضیاع حقوقی بود که در ساختار قومی کنونی، حتی اگر یک پشتون هم به حقش نرسد، بحران سیاسی پایان نخواهد یافت.

در هیاهوی قضیه ی نادری، در پس منظر این رفتار زشت، واقعیت هایی وجود دارند که بایسته است با تحلیل آن ها، به حقایقی نزدیک شویم که اشمناز پشتون ستیزی های گروهک ها، منشه در سیاست هایی دارد که در گذشته ی سیاسی بیش از یک دهه، به همه نام، کسانی از نشانی انتساب به تبار ما، اما در ضیاع حقوق قومی، در اجحافی سهم گرفتند که وقتی در سال پار و در سال روان، به مجموعه ای از عناصر ضد این مملکت نیز نشان و مدال دادند، از کسانی غافل نشویم که با توجه به امتیازات شخصی، باعث شده اند امثال نادری ها، به نام مصالح ملی، ریشه ی تفکر ملی را خشک کنند.

در شمار بسیاری از جوانان پشتون در ده سالی که از زحمات طاقت فرسای فرهنگی ام می گذرد، با کوله بار ده ها عنوان کتاب منتشره و زحمات رسانه یی و ادبی گسترده، در ردیف تماشاچیان نشسته ام که با حق تلفی های دایمی حقوق شان، شاهد کارنامه ی کسانی اند که به نام مصالح ملی، بخشش می کنند و در ادامه ی این سنت، در نوبت افراد نو، اما در جا هایی قدم می گذارند که تیم قبلی حاکمیت تا اخیر نفهمید پس از آن همه عطیه، به مجرد دور شدن، چرا والیم لادسپیکر های توهین، حتی یک لحظه ای هم، پایین نمی آید؟

وقتی در شمار بعضی از فرهنگیان خوب، به چند پسرک گستاخ و بی سواد نیز مدال دادند که کار روزانه ی آنان، توهین به امثال کرزی ها و غنی هاست، در بهانه ی این مقاله، فرصتی به دست آمد تا به فعالان معترض پشتون، گوشزد کنیم:

از «از خود کش بی گانه پرست، توقع نکنند!» باید سراغ کسانی برویم که روزی محمود کرزی را واداشته بودند در حلقه ی معامله گران، حتی با هتک حرمت به احمد شاه بابا، واقعیت هایی را نمایش دادند که اگر سهم قومی ما زیر پا می شود، مجموعه ای از افراد بی خاصیت، سُست عنصر و «تش په نامه» در دولت سهم داشته اند. در اداره ای که مردم یک منطقه ی کوچک با جمعیت کمتر از ۵۰ هزار نفر که حالا به حد ۲۰ هزار رسیده، با صد ها جنرال، از اردو تا تمام دوایر دولتی می خورند، مثلاً جای پای یک وحدتی، به معنی رخنه در گدام دولتی ست که از این طریق در رقابت استخدام، ریکارد گذاشته اند و مهاجرین اروپایی و امریکایی آنان با بورسیه های زمان کرزی و غنی، هرگاه فرصت بیابند، توهین به کرزی و غنی را چانس تبارز استعداد ها و نمایش شخصیت می دانند.

مردم ما خوب است زمانی که همانند قضیه ی نادری ها، ناله و نالش می کنند، سراغ کسانی هم بروند که در استخدام جوانان با جرات، آگاه و فهیم پشتون، دست شان می لرزید. آنان در مجموعه ی ناصحان به دولت رسیده، از آدرس ما می خوردند و اما توصیه می کردند شما نمی دانید! ما می دانیم که درونش شما را خراب کرده و بیرونش ما را، اما به این معنی نیست که چیزی کتمان شود. وقتی شبکه ی شورای نظار با تار دوانی در همه جا، از

کوچکترین های مکالمه و خلوت های مرثوسین، خبر می سازند که نمونه ی گزارشنامه ی رزاق مامون، از نمونه های برودکاست آن است، اعتراض ما بی جا نیست که اندرون ارگ، غم درونی بزرگ ملت می شود.

در سلسله ی منتقدان در هیاهو و هلله ی نقد، کسانی اعتراض می کنند که در تجربیات کار در چند سال ریاست کرزی، یاد شان رفته بود وقتی بودند، چه گلی به آب داد اند که حالا در شور و التهاب، در واقع در بی کاری های سیاسی، زور می زنند حق پشتون ها سلب می شود!

مردم ما با تجربه ی ستم، با حس تبعیض، به خوبی آگاه شده اند و خبررسانی این حقیقت، به آن پشتونی نیز می رسد که در دورترین نقطه ی کشور، در محرومیت های مضاعف، اما می داند که آن چه به نام او صف بسته اند، از آن او نیستند.

تیم کرزی در توهم برداشت های خودش که هنوز در موضع امریکایی ستیزی محیلانه، درگیر است، پنداشته بود شافی می یابد، اما مردم ما، کسانی را نخواهند بخشید که در میراث خود، مردمانی را ابقا کرده اند که هیچ لحظه ای را از خیانت به قوم شان، از دست نمی دهند.

طیف تباری ما در رسته ی فعال مدنی، فرهنگی، رسانه یی و سیاسی، در دسته ای که آلوده نیست، می داند که باید برای خواسته هایش مبارزه کند، اما در پاکی این امر، صداهایی ناخوش اند که به نام ما همه چیز شدند، اما از سهم ما در خوان دشمنانی گذاشتند که در حضور تشکیلات دولتی، روزی نیز از رساندن آسیب به ما غافل نمی شوند.

امتیاز به جناح‌های آلوده‌ی سیاسی تا نهایت روشنگری بر ارزش‌های صفری آنان، همنوایی با اغتشاشی‌ست که در شکل‌مکدر کنونی، دولت را به مجموعه‌ای از «پتره»‌هایی بدل می‌کند که گویا فقط از وصل آن‌ها، اتحاد می‌آید.

در توزیع قومی قدرت در حالی که گونه‌گونی بسیاری از تبارها، عدم می‌شود، در بی‌موزانه‌گی آن چه پخش شده، به سهم مردمی چشم می‌دوزند که به جز چند نکتایی دار و ریشدار سیاسی، در واقع در تحریف گروهک‌های ستمی، اما در حاکمیت، درست می‌شود. بلی، در حاکمیتی که در تشکیلاتش ما، طرح خیانت می‌ریزند، در اقلیت هستیم.

در دلخوری خبر‌هایی وقاحت‌نادری، اعتراض می‌کنیم که بگذارید حق ما از نشانی محرومان بلند شود. صدای خاینان معامله‌گر که تا دیروز در ریف تشکیلات معامله و ائتلاف دلیل می‌آوردند زیاده‌روی دوستان غیر قومی‌شان، مهم نیست، هرگز خوش نیست. شمایی که دست‌تان در استخدام هم‌تباران می‌لرزید، حق ندارید بنالید! این‌ها(نادری‌ها) در غیابت ما، خیانت می‌کنند.

- یاد بگیریم!

شک ندارم که شیوه ی انتقاد افراطی افغان ستیزان، آنان را در منگنه انداخته است. این عمل باعث شده جانب مخالف شان با این امتیاز نقد کنند که مجموعه ی سیاسی و فرهنگی دخیل در چهل سال اخیر که اکثرأ از اقلیت های قومی اند، مهمترین بخش های اسناد صوتی، تصویری و نوشتاری سیاه را می سازند. بررسی این اسناد نشان می دهد که بیش از نود درصد چپاولگران، خاینان، مزدوران خارجی و اخلاالگران داخلی، از گروه ها و احزابی اند که از هفت ثور تا تجاوز شوروی، هشت ثور و بالاخره در مشارکت نفرت انگیز با دیموکراسی جهانی، موانع عمده ی ثبات افغانستان، شمرده می شوند.

آن چه در این میان بسیار مهم است، تبلیغاتی ست که از زمان تجاوزی شوروی، کاملاً با ماهیت اجندایی، افراد و گروه هایی را متشخص، مهم و بزرگ جلوه می دادند که بعداً اگر در جریان جنگ های داخلی، حضور طالبان و در شرایط کنونی، یکسره مضحک و غلط ثابت شدند، ولی رسوب جعل آنان در ذهنیت جامعه، باعث برداشت های سوء شده است.

فکر کنید تشکلی به نام «ائتلاف ملی نجات افغانستان»، شکل گرفته است. در این تشکل، افراد و اشخاصی حضور دارند که بسیار معروف اند، اما نقش آنان در چهل سال اخیر، چه بوده است؟

استثنای چند تکنوکرات را کنار می گذاریم و می بینیم که اکثر بدنه ی این ائتلاف از اعضای فرقه ی ۵۳ تا جمعیت و شورای

نظار، حزب وحدت، احزاب و گروه‌هایی اند که همه به نام «سلاح به دست»، شناخته می‌شوند.

افزون بر دوسیه‌های قطور خیانت، دزدی، انحصار و حیف و میل که فقط یک نمونه‌ی آن (عطا محمد نور) بیش از یک دهه با اختیارات مطلق، میلیون‌ها دالر را ذخیره کرده و سلب صلاحیت و برکناری او را موازی به تجزیه‌شمرده‌اند، گره‌زدن رشته‌های افغانستان به افراد، اشخاص و گروه‌هایی که با سلاح زاده شده‌اند و در شراکت سیاسی ۱۷ سال اخیر، تجربه‌ی ملکی آنان به‌گند کشیدن سیستم دولتی به نام سهمیه‌بندی قومی بود، اگر از مزیای رسوب تبلیغات سود نبرند، ذهنیتی تعمیم‌نمی‌یابد تا این پرسش را پاسخ دهد:

چرا مردم، دنبال افرادی می‌روند که اهل کار نیستند؟!

درمانده‌گی فوزیه کوفی را حس می‌کنم. او در روزهای اخیر با نشست‌های خبری و مصاحبه‌ها که بار دیگر با زبان شکسته و بسته‌ی پشتو می‌کوشید جلب‌ترحم‌کند، یادش رفته بود که در شورای ملی افغانستان، حتی هویت ملی را به چالش کشید و در پوست‌های فیس بوکی به اشتراک می‌گذاشت.

گذشته از دوسیه‌ی وحشتناک این زن (کوفی) در ماجراهای مواد مخدر، روابط تنگاتنگش با شوونیستان تاجکستانی که به شمال شرق افغانستان، چشم دوخته‌اند و برای تمام بدنامان ستمی، شهروندی افتخاری می‌دهند، تبلیغات افغان‌ستیزان که بیش از جناح‌های ستمی، سقوی و تنظیمی (جمعیت و شورای نظار) اند، این زن بدنام را که در این نوبت با تشویق خواهر و دخترش در

ولایت های تخار و کندز (نماینده گان پارلمان) امیدوار است سوء استفاده کند، به حد پیامبر تبارز دادند. عبارات «کوفی، فانوسی در تاریکی ها»، «قامت رسای بانوان»، «صدای رسای عدالت» و ده ها خاک و خاشاکی که کوشیدند به چشمان کل ملت بزنند.

فکر کنید مجموعه ی منتقد حامی این زن که در تمام رده ها یک نوع اند و در فحاشی، هتک حرمت و توهین به دیگران، ثابت کردند اصلاً و ابداً اصلاح نمی شوند و فقر فرهنگی مشهود شان از افتخار به بچه ی سقا تا ملاچترالی و یک قوماندان معمولی شورای نظاری آشکار می باشد، چرا مداحی می کنند؟ در این جا یک نکته ی بسیار مهم نهفته است.

توجه کنید! آنان برای بقای خویش و انحصار دایمی قدرت و سوء استفاده از امکانات، خوب می دانند که اگر وزن پیامبران کاذب شان سقوط کند، جای مهتر و کهتر، نیازی به بررسی و تبیین ندارد. مردم، شاه و گدا را می شناسند. بنا بر این با سماجت مگس گونه، روی ارزش ها نشسته اند.

از کوچکترین فرد شورای نظاری و جمعیتی تا ناچیزترین های ستمی و پرچمی، اصرار می ورزند، کار می کنند و در آفریده های سراپا دروغین، وهمی و تبلیغاتی می کوشند شان و مقام کاذب افراد و اشخاص منسوب به قوم و منطقه را حفظ کنند.

تا زمانی که دزد را در جلد دزد شناسیم، ستر این جهالت به افرادی کمک می کند که همانند موتلفان ائتلاف های اخیر، با تمام دوسیه های جنایت و خیانت احترام می شوند و از این رهگذر، به حیواناتی مهمیز می زنند که دوست دارند سواری بدهند. متاسفانه بدتر از بد، زمانی حادث شد که در ساختار

حکومت نوپای پس از طالبان، نقش افراد و اشخاصی را مسجل کردند که به نام مبارزه با تروریسم، از فعالان جنگ های داخلی بودند.

دوستان خارجی افغانستان، حالا گلایه می کنند که نظام ما با کارایی پایین، توانایی گسترش خدمات و ساحه ی نفوذ دولتی را ندارد، اما اذعان نیز کرده اند که متاسفانه به اثر تداخل افراد ناشایست، اوضاع به وخامت رفته است.

شهر کندز همچنان ناآرام است، زیرا افسر بی سوادى به نام قسیم جنگل باغ که به سطح جنرالی نیز ارتقا داده شده، با عادت های مبارزه ی سوراخ نشینی دوران مقاومت، نمی دانست در ساحه ای به وسعت یک ولایت، مدیریت نیرو های منظم نظامی که در ارتباط تنگاتنگ با ساحه ی ملکی مسوولیت دارند، چه گونه عمل کنند؟ آنان چند دزد سرگردنه را قومانده کرده بودند تا در مناطق کوهستانی، طالبانی را اسیر و به دام ببندازند که در میدان های هموار، بارها قهرمان به اصطلاح ملی را شرمنده کردند بودند که پس از هر شکست، به تاجکستان فرار می کرد.

رسالت بسیار مهم ما، شکستن تابوها و توتم هایی است که خاینان را به جای خدمتگاران تقلب کرده اند؛ هرچند عمومیت هجوم به زاده گان فاسد چهل سال اخیر، به اندازه ای شدت دارد که هیچکس بیرون از ساحه ی قوم و منطقه، به ویژه در جایی که حامی نداشته باشند، مثلاً جرات دفاع از مسعود و ربانی را ندارد، اما اختیارات، امکانات، انحصارات و سوء استفاده هایی که صورت گرفته اند، در شرایطی که اولویت های مردم به مشکل

برآورده می شوند، شماری شکم گرسنه و ناگزیر را مجبور می کنند با فرو کردن سیرم تنظیمی در بدن، در فکر زنده گی باشند. ما همیشه شکوه می کنیم که حق خدمتگاران کشور، ادا نمی شود. خوب است یاد بگیریم حامیان خیانتکاران چهل سال اخیر، آن قدر مهارت و تعصب دارند که اگر از دزد، اسطوره می سازند، توجه ما به نخبه گان و بزرگانی که از خیر عمل و فکر آنان نفع می بریم، آسان ترین راه نهادینه گی فرهنگ احترام خدمتگاران به جای خاینان است.

به هر میزانی که به افراد اهل صالح رای دهیم، به همان میزان به ناهلان نه گفته ایم. دیر یا زود، بازار سیاه خاینان با رکود مواجه می شود. این که در زمستان پس از آن، چه رو هایی سیاه خواهند شد، معلوم است که در زمان دفاع از دزد، چه می خواسته اند. کار گروهی با تبیین واقعیت های تاریخی با این رویکرد که حاصل کسب قدرت، به چه میزانی به رفاه و آسوده گی های مردم انجامیده، اگر دولت های قبل از هفت ثور را تیرئه کنند، کُل مجموعه ی پس از آن را محکوم می کنند. یاد بگیریم...!

شرح تصویر:

نمونه ای از اجتماعاتی که تلاش می شود با جعل و تحریف تاریخ، افراد و اشخاص معمولی را بزرگ نمای کنند و از اثر این فرهنگ، سوء استفاده ی سیاسی، جزو حکومتداری شده است. تمام افراد و اشخاصی که در عکس دیده می شوند، تحصیلکرده و به اصطلاح فرهنگی اند، اما حمایت از ارتجاع، ماهیت خواسته های آنان را برملا می سازد. این افراد و اشخاص، همه از یک اقلیت قومی کوچک اند که خانواده های اکثر آنان به اثر نفوذ

ذهنیت متنازع / ۱۸۴

روسیه و بعداً شوروی به آسیای میانه، به افغانستان پناه آورده
بودند.



- پشت نقاب

با آن چه از پدیده‌ی افغان ستیزی در افغانستان می‌شناسیم، من شک ندارم که عناصر این جریان به دو گونه‌ی مرئی و نامرئی، ظهور کرده‌اند.

در بیش از نیم قرن قبل در اجتماعات روستایی و شهری، افراد و اشخاصی به منظور وجاهت بیشتر، به وسایلی رو می‌آوردند که با بود اغراض در آن‌ها، می‌تواند رد «هیچ منطقی» در داعیه‌ی کسانی را مشخص کند که به خصوص به نام «ستمی»، شناخته می‌شوند.

سیاست‌های غلط فرهنگی با عمق تاریخی‌ای که نقاط عطف آریانایی و خراسانی شدند در زمان آزادی‌های مدنی، آهسته آهسته افرادی از اجتماعات مردمانی را که در ستیز جنگ سرد، مایل به بحث سیاسی بودند، به اخذ ایده‌های می‌کشاند که جریان‌های چپ و راست آنان در تفاوت ظاهری، اما یک منظور داشتند.

با کودتای ۷ ثور و تجاوز شوروی در ۶ جدی، اجتماعات افغان ستیز، بخشی در متن نظام و بخشی در جبهات جهادی، در پشت نقاب، فرصت‌ها می‌یابند و در تداوم این تاریخ، شکسته‌گی‌هایی در طرز تفکر ملی رونما می‌شوند که حالا به اوج رسیده‌اند.

کوشش‌ها برای همکاری، از تبنانی گذشته و در ملموسیت اجتماعی به جایی رسیده‌اند که به خصوص افرادی از تجربه‌ی ریش و لنگی، بدون هیچ ستر و حجب، حرف‌هایی بزنند که حالا بقایای ستمی‌گری در افغانستان بی‌هراس می‌گویند.

بدنه‌ی قوم‌گرای ستمی‌گری در نقش پکول برسران، ریشداران و ظاهراً جهادیان در ۴۰ سال اخیر افغانستان، در اغتشاش عظیم حزبی

و فکری، وارد مرحله ای دیگری شده که اگر آشکارایی ما در تشخیص خوب و بد، درست نباشد، این جریان فاسد تنظیمی از موج نقد «کلیتی» به نفعش استفاده می کند.

انحصارگرایی جمعیت کوچک یک منطقه ی کوچک، هسته ای در میان یک محدوده ی فاسد دیگر است که بیشتر در روابط ولایتی بقایای ملا ربانی، گاه در حوزه ی پروان و کاپیسا نیز شانس می دهند تا تنوعی را که به اثر گرایش های دینی، مثلاً در حوزه ی پشتون ها تقویت می کنند، از دست ندهند. سوءاستفاده از باور های مختلف فرهنگی، شاید در بهترین مثال، موفق ترین سیاست یکی از فاسدترین احزاب افغانستان را تشکیل دهد.

پس از معامله با روسان، مهارت در اختیار مشی قومی که منجر به پیمان بدنام جبل السراج شد (اتحاد جمعیت، وحدت و جنبش) و تشجیع ضد طالبان به نام «گروه قومی» و بالاخره جبهه گیری های زبانی - قومی در ۱۶ سال اخیر، عملاً تجربه ی ریش و لنگی حزب بدنام جمعیت را وارد مرحله ی دیگر کرده است. آنان می دانند با کاهش پرستیژ احزاب منفور تنظیمی، در حالی که به زور اجنبی در سیستم تحمیل شده اند، می توانند در مقام دفاع از داعیه ی ستمی، دوام آورند؛ هر چند حساسیت های بالای مذهبی و نفرت عمومی از پدیده ی ستمی گری، اجازه نمی دهند ریشداران و لنگی داران جمعیتی - شورای نظاری به راحتی در کنار امثال پدرام ها قرار گیرند، اما کار فرهنگی و یافت توجیه از مجرای رسانه یی، آنان را در مقاطع حساس نزدیک می سازد تا به بهانه ی بدترین نوع ادعا (حق تلفی قومی در سیستم) در مسیری بروند که در سال های قبل، فقط به اثر ظواهر، اجتناب می کردند.

برپایه محافل رسانه‌ی بی‌سوی کسانی که به اثر داعیه‌ی مذهبی، حداقل باید با دید امت‌محور به کشور اسلامی افغانستان نگاه کنند، اعضای بدنام حزب جمعیت و شورای نظار را به سطح دیگر می‌کشاند تا در نوعی از نیرنگ اجتماعی، به گونه‌ای به ترفند سیاسی رو آورند تا اعتراض امثال جلال‌ها، مکتوم بمانند.

سید جلال، استاد پوهنتون و از پرچمیان شناخته‌شده که روزی برای زنش کمپاین می‌کرد، زبانی دارد که گاه در مسایل ملی، به درد می‌خورد. او در یک مصاحبه با تلویزیون طلوع، از انحصار پنجشیریان (خاصاً شورای نظار) انتقاد کرده بود. این دیدگاه که حالا به نارضایتی عمومی جامعه‌ی تاجکان افغانستان، مبدل شده، اعضای حزب جمعیت و شورای نظار را در اختیار مشی، به تعقیب مسایل قومی، کشانده است. اینان با آگاهی به این حقیقت که انحصارات ده و روستای شان دیگر پذیرفتنی نیستند، در شمایل کسانی که در داخل حکومت «په خپل سر» اند، عملاً وارد بحث‌های قومی شده‌اند. چنان چه آوردم، کمترین اشتباه در تبیین این ماجرا، ما را منحرف می‌کند تا با خلط واقعیت‌های اکثریت جامعه‌ی تاجک و اقلیت جامعه‌ی تنظیمی (شورای نظار) با وارد کردن نقد قومی (کلیتی) در عوض گرفتن اصل مسئله، جمعیت - شورای نظار را در منظر نقد کنیم که آنان آگاهانه سعی می‌کنند در جامعه‌ی مدعیان قومی، ظاهر شوند. بر این اساس، حقیقت حق تلفی و جفایی که در این مثال به یکی از گروه‌های قومی افغانستان شده، به این دلیل مکتوم می‌ماند که تنظیمیان فاسد، با بازیگری قومی، نه فقط می‌خواهند پوست بیاندازند، بل از این طریق به آدرسی مبدل می‌شوند که با گذشت هر سال، می‌

دانند آن چه به نام جهاد و مقاومت باقی مانده، به آخرین شیرینی های ساجقی می ماند که باید تف شود.

پخش گسترده ی اخبار محافل قومی احزاب تنظیمی با افشاگری ها و اعترافاتی که در این نوشته، دو تصویر، دو مستند آن اند، نشان می دهند حتی رسوایی قبول این که از این جا نیستند، متمم سوژه هایی شده که تا همین اواخر، وقتی روشنفکران و مدافعان افغان، روشنگری می کردند، مَهر تعصب، به آنان حواله می شد.

در شبکه های اجتماعی، خواننده بودم که «باقی سمندر» در اعتراض به نام افغان در تذکره ی الکترونیک، گفته بود «مهاجر است» و این باعث می شود که هویت ملی را نپذیرید. نمونه های دیگری که بدون شک در خط جمعیت و شورای نظار، میلیون ها دالر امریکایی را به تاجکستان نیز بُرده اند و در آن جا تابعیت و خانه دارند، حالا بدون هیچ آزمون و ملاحظه از این که چنین اعترافاتی در رواج فرهنگ ابتدال نقد، دیگران را خراب می کند، از چیزی می گویند که وقتی ما می گفتیم، همچنان مَهر تعصب می خوردیم.

به افغانان فعال فرهنگی، پیشنهاد می کنم هنگام تبیین نارسایی های سیاسی، اجتماعی و قومی، مواظب باشند که مثلاً با نقد احزاب فاسد تنظیمی، سالمیت اجتماعی مردم ما را که در اجتماعات اکثریت، عافیت دارند، خدشه نزنند. بازیگران تنظیمی، تحریص شده اند تا با دریافت انتقاد قومی، خودشان را در جایگاه مدافعان قوم، اما با همان اصلیت دون تنظیمی، ابقا کنند؛ هر چند بحث سیاسی به لجنی می ماند که با کاربرد آن، نقابی بر چهره است، اما نباید فراموش شود که در دیگر کشور های با ثبات، از دانش

ذهنیت متنازع / ۱۸۹

سیاسی سالم، آگاهانه و ملی، امنیت و رفاه یک واحد سیاسی، انتظار می رود.



شخصی که عقب تریبون، ایستاده است، غلام محمد محمدی، نام و تخلص دارد. جالب نیست! به نام همایش اعتراضی نهضت اسلامی مقاومت، در برابر هویت سیاسی مردم جمهوری اسلامی افغانستان، موضع گرفته اند. هرچه نباشد، منظورشان از تداخل اخوانیسم، حساس بودن جامعه ی پشتون هاست. می دانند که هنوز هم کم نیستند پشتون هایی که به نام برادر اخوانی، به خود، به قوم و به بزرگان قبل از هفت ثور، به راحتی پشت می کنند. از سوی دیگر، صبغه ی اسلامی، آنان (ستمیان) را از گزند گرایش های قومی، معافیت می دهد. می بینید! فرومایه گانی که از اسلام بُریده اند و در سازمان «جمعیت فکر نو» (پس از کشته شدن سالم ایزد

یار، به نام جمعیت فکر و عمل، فعالیت می کند) زردشت را می پرستند، چه گونه از شعایر اسلامی، سوء استفاده می کنند! نکته ی دیگر، این است که با اغماض کلمه ی ملی، نشان می دهند به وحدت ملی، هیچ ارزشی قایل نیستند.

این مجوس ناقل (محمدی)، مجموعه ای از بدترین توهین های شوونیستان تاجک را در کتابی که آن را «ما همه افغان نیستیم!» نام گذاشته، کرده آورده که با کمک مالی ایران، از سوی انتشارات سعید در کابل، منتشر شده است. ملا سعید، همتبار و همولایتی تاجک - پنجشیری محمدی ست. برادر این ملای منفور و فاشیست که در ایران است، کمک های مالی ایران را به وی می فرستد. این مردم، با تمام اقوام افغانستان، مشکل دارند. در آخرین چشم سپیدی در برابر هزاره گان، منطقه ی قدیمی دره ی هزاره در پنجشیر را به دره ی آبشار، تغییر نام داده اند. وقتی علت را جویا شدیم، گفتند «مردمش، بینی های بلند دارند!»



یودئیه تاجکستان Миллат

روزنامه میل / ملت

07.08.2006

جنرال عبدالمتین فرهنگ : Генерал Абдулматини Фарҳанг

ما تاجکیم ، خراسانیم ، نه افغان! Мо тоҷикем, хуросонием, на афган!

بدون شرح، اما بر پدر به اصطلاح دانشمندانی لعنت که در یک حماقت تمام، برای ما تواریخ آریایی، خراسانی و فارسی بافته اند. اگر رسوب این حماقت در رسمیات ما نباشد، یک ناقل بی حیثیت و مجوس، حرفی دارد تا با فقر مشهود سیاسی و تاریخی قومش، به ما قواره کند؟!!

- اثرات اخبار بد

عدد ۳۹ که در یک رویداد فسق، مشهور شد، تا هنوز مردم را معذب می سازد. هرچه با این شماره بیاید، مردم از آن حذر می کنند؛ زیرا ذهنیت اجتماعی فسق، باعث ترس می شود که مبادا دخیل در ماجرا قلمداد شوند.

افشای هویت میر رحمان رحمانی که برادر جنرال بابہ جان و از افسران اردوی زمان حاکمیت کمونیستی بود، بسیار مهم تلقی نشد، زیرا این شخص، خبرساز نبود، اما افشای راز تمول او، شبیه شهرت عدد ۳۹ می شود.

کسب میلیون ها دالر از مدرک تخلیه ی بدرفت های میدان هوایی بگرام، حتی اگر سر به میلیارد ها دالر بزند، در جامعه ی سنتی ما خوب نیست؛ اما حقایق زیادی وجود دارند که با وجود مذهبی بودن ها و گراف بالای تعصب، فقر شدید اقتصادی و سقوط ارزش ها، مردم ما را در برابر آن چه درآمد و پول، نامیده می شود، بی تفاوت ساخته اند. به این دلیل، بلند رفتن سطح جرایم و جنایاتی که در پیوند به درآمد های نامشروع از قتل تا مواد مخدر و تروریسم، عنوان می شوند، جامعه را درگیر مصایب هولناک کرده اند. با این همه، درآمد های خاص که بسیار نافی باور های عمومی تلقی می شوند و عام نیستند، همانند پول مشروبات الکولی و فحشا، به راحتی هضم نمی شوند.

افشای تجارت نامزد جدید ریاست ولسی جرگه، بدون شک که برای او و اعضای خانواده اش گران تمام می شود. تشهیر این خبر که درآمد آنان از مدرک تخلیه ی بدرفت هاست تا سال ها نه فقط دامنگیر، بل مزاحم می ماند.

چنان چه آوردم، هر چند فقر گسترده، ملاحظات را حذف می کند، اما پول های بدن نام از اثراتی که پول های خوش نام دارند، بهره نخواهند برد. پول تجارت مواد فضله، مدفوع یا بدرفت، جدیدترین نوعی بود که در هرج و مرج سیاسی افغانستان، پنهان نماند.

اگر آقای رحمانی، پسرش یا کسانی که آنان را پیش انداخته اند، حرص نمی خوردند، شاید به جز معدودی که خبر داشتند، حرمت تجارت پیشه گانی برجا می ماند که از پول تخلیه ی بدرفت ها نیز حاجی شده اند.

اثرات اخبار بد، سایه های مداوم در حال تعقیب اند. در افغانستان ما که ارزش کار را تبیین نکرده اند، اثرات اخبار بد تجارت های تخلیه یی، می توانند اختلالات روانی را به میان آورند. فکر کنید افراد و اشخاصی توقع احترام دارند که از رهگذر پول بدرفت، مجزا شده اند.

در زنده گی غمبار مردم ما، حوادث زیادی رونما می شوند که تفاوت های زنده گی را آشکار می سازند. در طول سالیان اخیر، شاید هزاران ساعتی ضایع شده باشند که شاهد عبور کاروان های افراد متمادی بوده ایم. در برابر میلیون ها افغان، یک قشر کوچک سرمایه دار رشد کرده است که از همه طریق، پول به دست می آورد. آخرین نمونه ی خبری آن، پس از آقای غنی و همسرش، میر رحمان رحمانی ست.

حتم دارم پس از این، هر کجایی که کاروان ها یا سر و کله ی افراد خانواده ی رحمانی، ظاهر شوند، سایه ی تجارت تخلیه ی بدرفت های بگرام، آنان و همراهان شان را ناراحت می سازد.

ذهنیت متنازع / ۱۹۳

طی چند روزی که جنجال ها بر سر تعیین رییس ولسی جرگه، جریان دارند، شاید اثرات اخبار بد تجارت وکیل پیشین پروان نیز به مشکل افزوده باشند. کاش این آدم بی خاصیت که هیچ پیشینه ی خبرساز سیاسی نداشت، خودش را نامزد نمی کرد. حتی اگر رییس شورای ملی هم شود، از آرامش هایی محروم می شود که قبل از تشهیر به نام تاجر تخلیه ی بدرفت های میدان هوایی بگرام، داشت.



- با پیشینه ی کار در امور تخلیه

از دوستانم شنیده ام که بعضی افراد وابسته به تنظیم ها که پس از فرار به مرز های تاجکستان، دوباره برگشته بودند، در تمام امور حضور نیرو های خارجی در افغانستان، آینده ی خود را خوش می دیدند. بعضی از آنان که در منطقه ی اطراف چهار راه گل سرخ در کابل، دفتر داشتند، با هر روز تجمع در میان چهارراه، ضمن خنده و شوخی به هم می گفتند که حتی در مدفوع نیرو های خارجی هم بسیار نان است. یعنی از پول هایی که از این راه به دست می آوردند، میلیونر شده اند. اینان افراد و اشخاصی بودند که قرارداد های تخلیه ی بدرفت های ناتو را به دست داشتند و از این طریق، میلیون ها دالر، اندوخته بودند.

کار تخلیه ی بدرفت ها، بد نیست، زیرا جزو خدمات اجتماعی محسوب می شود و در افغانستان، هر چه نباشد، بهتر از دزدی و سقوی گری است.

پس از افصح انتخابات پارلمانی که هفت ماه به طول انجامیدند و هنوز تکمیل نمی شوند، فاینل رقابت های ولسی جرگه میان کمال ناصر اصولی و میر رحمان رحمانی، یک جنبه ی دیگر نیز یافت. ظاهراً میر رحمان رحمانی از وکلایی نبود که بسیار خبرساز باشند. تقابل های چپی و راستی، مردم را حساس ساخته اند. آقای اصولی، هر چند با استعداد و با شعور بلند ملی و قومی عنوان می شود، اما شدت احساسات او که نمونه های رسانه یی داشتند، برای بعضی ها بهانه ساخته بودند. به این لحاظ تلاش شد او را تخریب کنند، اما جانب مقابل او که از سوی یک گمنام، اما مظنون دیگر

دهقان پور) که ناآگاه نیستیم با این آدرس‌ها (تخلص‌ها) چه کاره‌اند، در نوع جسارت‌های چشم‌سپید، بدون توجه بر اصول، ولسی جرگه را دچار تنش می‌سازد. منافقت بچه‌ی دهقان که حتم دارم در آخور پدرام خورده است و شتاب او باعث عذاب فسادپیشه‌گان شد، به گونه‌ای واقع می‌شود تا با موضع‌گیری و هیاهوی افغان ستیزها، جانب اکثریت، کوتاه آید. این که متاسفانه بسیاری در برابر پول تطمیع شدند، پنهان نماند، اما افشای هویت و کیلی که فقط یک تاجر خموش عنوان می‌شد، بار دیگر ماهیت دیموکراسی‌هایی را افشاء کرد که نمی‌دانیم تقصیر آن‌ها را به گردن چه کسانی بیان‌دازیم که دولت و حکومت افغانستان را عرصه‌ی بدترین مدیریت‌ها کرده‌اند. در واکنش به این فضای آلوده، چیزی نماند به هرچه غیر از این مجموعه‌ی فاسد است، لیک بگوییم.

روزنامه‌ی معتبر و جهانی «نیویارک تایمز» با کنایه نوشته است: «میر رحمان رحانی، قراردادی تیل و تخلیه‌ی بدرفت‌های قوای ناتو در بگرام، رییس ولسی جرگه‌ی افغانستان شد.» گفته می‌شود که در این فاجعه، میلیون‌ها دالر مصرف شده‌اند. در شرایطی که چشم‌گرسنه‌گی، ارقام میلیونی دارد، اجتناب از دریافت پول، بسیار مشکل است. تنها در طیف ما (نویسنده‌گان) صدها تحصیل کرده و متخصصی وجود دارند که روزانه در تمام انواع ادبی، تخلیق می‌کنند تا خاین را قهرمان، قاتل را مدافع، دزد را درستکار و تن فروش را باناموس معرفی کنند.

در این میان یک مسئله بسیار جالب است. چنانچه آگاهی یافتیم، سرمایه‌ی یک افسر پرچمی که برادرش در خیانت به آخرین حکومت کمونیستی و پیوستن به مسعود-ربانی، اصلتش را معرفی

کرده بود (بابه جان) پس از لطف خدایی که آنان را از تیغ بُرنده ی طالبان نجات داد، به میلیونری مبدل شده که متاسفانه من هم دیر فهمیدم. در مقاله ای با مثال اجمل رحمانی، این را منتفی ندانسته بودم که جوانان فعال افغان، اگر همانند پسر رحمانی، آرای زیاد به دست آورده اند، بی نصیب نخواهند ماند، اما خبر نداشتم که طیفی از رهگذر پول بدرفت ها نیز حاجی و محترم می شوند.

تصاویر زیادی منتشر شده اند که نشان می دهند میلیون ها دالر توسط کارتن ها به پارلمان، آورده شده بودند. بعداً گفته شد که این پول ها را افراد میر رحمان رحمانی و پسرش که اشتیاق دارد معاون ولسی جرگه شود، به پارلمان آورده بودند. هر کی هر قدر از این پول ها برداشته، به اصطلاح عوام نوش جانش. ما حتی از متفکر دوم هم توقع نداریم، چه رسد به بنجل های سیاسی، اما پول هایی که توزیع شده اند از طریق تجارت تخلیه ی مدفوع، حاصل شده بودند.

اگر میر رحمان رحمانی به حیث رییس ولسی جرگه بماند، ناگزیر پنج سال تمام از سوژه هایی معذب خواهیم شد که رییس ولسی جرگه ی ما از کجا پول به دست آورده است؟ مردم، مشکل دارند. هیچ که نکنند، برای دریافت پول از رحمانی، بویش را زیاد می سازند. مصداق مثل «دست زدن به مدفوع، بویش را زیاد می سازد»، به کثرت استعمال می رسد. افرادی که به پول رحمانی نرسیده اند، چنان خواهند کرد. بنا بر این، سوژه ی اقتصادی مدفوع نیز اجتماعی می شود.

ذهنیت متنازع / ۱۹۷



- داکتر عبدالله در تنگنای خیر و شر

فساد داخلی مدیریت نظام، از آسیب‌هایی سرچشمه می‌گیرد که در ساختار حکومت‌های ائتلافی، شناخته می‌شود. ائتلاف سیاسی در جوامعی که دچار بحران نیستند و سالمیت سیاسی تهدید نمی‌شود، عمل نادرست نیست. در بسیاری از کشور‌های دیموکراتیک، ائتلاف و اتحاد برای مصالح ملی، حکومت‌هایی را به میان می‌آورد که از چند حزب و چند جناح، تشکیل شده‌اند. افغانستان چهل سال اخیر، در عمق دشواری‌های سیاسی و اجتماعی، از رهگذر برداشت‌ها و گرایش‌ها، به اندازه‌ای آلوده است که گره زدن طرف‌های درگیر بر محور مصالح ملی، بسیار آسان به نظر نمی‌رسد. چرایی این همه دشواری، از فشارهای مضاعف و تجاوزاتی حکایت می‌کند که در بحران طولانی چند دهه، صدور ایدیالوژی‌ها به منظور قوام افکاری که راهگشای مطامع بیگانه می‌شوند، در سقوط نظام مقتدر مرکزی و افلاس اقتصادی، گونه‌ای از چشم‌داشت‌بخش‌هایی از جامعه را باعث شده‌اند که برای امرار حیات، به جاذبه‌های اقتصادی بیرونی، نگاه می‌کنند. این وضعیت در مرکز‌گریزی‌های میهنی، به نفع کشور‌هایی تمام شده که در کنار منافع خاص در افغانستان، زمینه‌ی زنده‌گی و امنیت اقتصادی برای وابسته‌گان را فراهم می‌سازند. کشاکش‌های داخلی نظام مدیریت افغانستان، بدون استثنا از شرحی نیستند که آورده‌ام. درگیری داخلی که منجر به تشکیل حکومت وحدت ملی شد، با حمایت کشور‌های متداخل در امور سیاسی افغانستان، آدرس‌ها و افرادی را معرفی کرد که از زمان

تولد در بحران افغانستان تا کنون، خودشان را در احسان و کمک های خارجی، زنده می بینند.

در تجربیات نوی که پس از طالبان داشتیم، تاسفبارترین مواردی که رونما شدند، تداوم نقش زاده گان بحران در حاکمیت بود. متأسفانه در کم رنگ بودند شعور ملی بسیاری که گذشته ی تنظیمی نداشتند، فرصت هایی از دست رفتند که می توانستند با دربر گیری افغانان بی طرف، در متن نظام آشفته، طیفی از آن مدیران افغان را معرفی کنند که اگر قدرت می یافتند، نظام مدیریت با میلان به همه سو، از ساحل مقصود (منافع ملی) دور نمی شد.

پاسخ به هرج و مرج داخلی نظام، هنری می خواهد که متأسفانه در تضاد و تناقض سیاست های کنونی، امید نمی دهد پس از ۱۶ سال معامله و ائتلاف، جریان های سیاسی داخل، به گونه ای به مسایل بنگرند تا اولویت های مملکت و مردم، حاشیه وی نشوند.

اخبار برخورد های داخلی اعضای جمعیت و شورای نظار در منظر موضع گیری در برابر داکتر عبدالله، رُخ ناخوش آیندی ست که در آیینی چند سال اخیر از جناح های مذموم داخلی می شناسیم. چانه زنی برای استفاده هایی که شخصی و خاص اند با فرار از واقعیت های اجتماعی، نوعی از مشکلات داخلی در کنار صدها مشکلی می شود که در تمام سطوح امنیت، اقتصاد و زنده گی، حالا به دشواری های زمین گیر، رسیده است.

من، داکتر عبدالله را از نزدیک می شناسم. در جریان کار در رسانه ها، باری در یک مصاحبه ی خاص، او را مردی یافتم که هرچند در سایه ی تجربیات زنده گی و کار در یکی از آلوده ترین جناح های تنظیمی، بزرگ شده، اما از مزایایی بهره مند است که شاید

در ویژه گی های قومی او، حالا سنگینی کسانی را تمثیل می کنند که پس از راه یافتن در مناسب بزرگ، به درک معضلاتی پی برده اند که در مثل عوام، همان بیرون خوش، اما داخل خراب دارند. داکتر عبدالله از زمان تصدی سخن گوی جبهه ی ضد طالبان، شناخته تر شد و در بیش از یک دهه، از چهره هایی بود که بسیار نقد و بررسی شده اند. در بیشتر آشکارایی ها بر داکتر عبدالله، او کسی ست که در تقابل جناح جمعیت و شورای نظار با مسایل افغانستان، معروف می شود.

در بررسی زنده گی مردی که اکنون در دشوارترین سالیان زنده گی اش قرار دارد، آن چه بسیار از منظر نقد، نهان مانده است، امید هایی ست که در معرفه ی قومی او، برای امتیاز جناح جمعیت و شورای نظار در نظر داشتند.

هویت پدری رییس اجرائیه که به شاخه ی توخی بزرگ ترین قوم افغانستان (پشتون) می رسد، او را در شمار کسانی نگه داشته بود که در سیاست های استفاده ی داخلی، پشتون ستیزان وطنی، ماهرانه از جو حاکم فرهنگی، دینی و قومی ما استفاده ها کرده اند.

سرمایه گذاری و حمایت از داکتر عبدالله، شاید موفقانه ترین اختیار مشی اعضای جمعیت و شورای نظار بود که در آخرین انتخابات ریاست جمهوری، فرصت های زیادی ساختند تا در گاف های واضح (ندانم کاری های) کرزی و غنی، خالیگاه های ایجاد شده در زمینه ی گسترده ی پشتون ها، بسیاری از مردم و گروه هایی را فراخ خاطر دهد تا به عبدالله پشتون، بدون توجه به گذشته ی سیاسی، در میان دیگران، دل خوش باشند.

تفاسیر یا تحلیل های سیاسی، هرچه می خواهند باشند، اما ریاست اجرائیه، موفقیتی بود که شورای نظار و جمعیت از حیثیت داکتر عبدالله پشتون، به دست آوردند.

خوشبختانه، تجربه ی سیاسی تنظیم ها در افغانستان در بحرانی که بیشترین عوامل بیرونی دارد، از نازل ترین سطح حیثیت برخوردار است. این مسئله باعث می شود با گذار زمان، کم رنگی های زیادتری در عواملی رونما شوند که بقای آن ها، التهاب اجتماعی را بیشتر می سازند.

درگیری های داخلی تنظیمی برای ارث سیاسی نامشروع، نه فقط شیرازه هایی را گسسته است که با حمایت خارجی داشتند، بل اشمئزاز عمومی از چهره هایی که حالا به یقین می دانند فقط پی ابقای خود اند، موجی از امید هایی را به میان می آورد که شاید در برداشت های به اصطلاح «خدایی»، مردم از خیر سیاسی بهره ببرند.

ضعف های آشکار در مدیریت، برخورد خصمانه با مسایل ملی و مخالفان مسلح، چهره ای که از مخالفان داخلی ترسیم می کند، مکدر است. پرخاش اخیر جناح های تنظیمی بر داکتر عبدالله، اما دشواری دیگری دارد که با تداخل وابسته گان آن ها در سیستم، می تواند ستون پنجمی شوند که هرچند هست، اما با ستیز خودی، مدیریت ضعیف داخلی را به فاجعه مبدل می کند.

داکتر عبدالله، هرچه باشد، در عمل ثابت کرد آن قدر ظرفیت دارد که نزاکت های شرایط و اوضاع را بداند. من در تمام مواردی که تیم عبدالله به شمول خود او، در برابر منافع ملی قرار گیرند، هرگز از نقد و هجوش ابا نکرده ام، اما در میزان تعادل نقد، از این حقیقت، غافل نیستم که منطق بعضی مسایل، ایجاب می کند از

مخالفان نظام، بر اساس همان خردی دفاع کنیم که گاهی در موضع ملی، جسارت می کنند.

داکتر عبدالله با صبوری و درک واقعیت های پیرامون، از چند سالی ست که از چشم شر و فساد، افتیده است. در واقع امید ها به وی که باید سطح انحصار را بلند می بُرد و عملاً به تربیون افغان ستیزان مبدل می شد، یاسی ست که شریسندان را دربر می گیرد.

چنان چه آوردم، قرار گرفتن در متن مشکلات که از منظر مدیریت ارگ، چهره ای سوا از برداشت های بیرون از ارگ دارد، نرمش های زیادی را در موضع داکتر عبدالله و آن اطرافیانش باعث شده که از زمان تشکیل ریاست اجرائیه، متوجه شده اند، پایه های لرزان حکومت، لرزان تر از آن اند که دیگر بشود به نام خواسته های سیاسی، آن ها را به لرزه در آورد.

فرهنگ سازی ها برای حذف داکتر عبدالله، از مدتی ست که در میان باند شر و فساد، آغاز شده اند. این که تحلیل این گرایش، به چه واقعیت هایی می رسد، حرف دیگر است، اما یک نکته ی بسیار مهم نیز دارد:

انزوای بیشتر گروه هایی که در واقعیت جامعه ی کثیرالقومی افغانستان، با کنار کشیدن از حقایق دیگران، به جزایری مبدل می شوند که در هنگامه های سیاسی (مثلاً انتخابات) به حد آرای کوچک، سقوط می کنند و بدتر از همه، در نبود فرهنگ همه گیر ملی، آن توان کوچک نیز قابلیت جذب یا استفاده را ندارد.

ذهنیت متنازع / ۲۰۳

کنار کشیدن بیش از حد از واقعیت های ملی، گروه های قومگرا را که حالا در جلد تنظیم های جهادی، بیشتر شناخته می شوند، در پی آمد خوش آن، از صحنه ی سیاسی افغانستان، دور می سازد. این آشکارایی به معنی دعوت از دوسیه دارانی نیست که نباید دور شوند. بل واقعیتی ست که چه گونه افکار فاسد در نضج ایده هایی که بیگانه پروری را تعمیم داده اند، مردمانی را خوارتر می سازند که حتی چند روز زنده گی شان، بدون حمایت خارجی، ناممکن است.

هراس ما از فضای مکدر سیاسی، بیشتر در پی آمد ناگوار بحران اجتماعی ست که در اوج تنازع، به زودی به مثال «سگ جنگی های داخلی»، می رسد. بهتر است با هوشیاری، به این افاده کمک کنیم تا ستیزه جویان داخلی بدانند در شرایطی که از تنگنای شهر های محصور با کانکریت تا معضلات اقتصادی و ضعف های مدیریت، مشکل در همه جا در کمین است، با افزایش خواسته های نامشروع و حرام، امنیت خودی و جمعی را بیش از آن چه به نام حکومت، پول و افغان ستیزی ها کردند، به خطر نیندازند.

داکتر عبدالله در تنگنای خیر و شر، حداقل ثابت کرد طرف آن بحث های منطقی ست که با حوصله مندی به این آگاهی رسیده اند که خواسته های بیش از حد آن چه که اکثراً از سوی حامیان و جناح های خودشان مطرح می شوند، غیر معقول و اوضاع افغانستان را به آشفته گی های بیشتر می کشانند. در آنارشیسم سیاسی کنونی، تارهای نازک اتصال، آسیب پذیر تر اند.

با کمی تمایل به حمایت، از سلوکی پشتیبانی کنیم که در نمونه ی اخیر، داکتر عبدالله را در مسیر خیر، تشویق کرده است با طرح

ذهنیت متنازع / ۲۰۴

بدیل والی بلخ و همسویی با مشی ملی جریان های قابل اعتماد داخل ارگ، بیشتر تفاهم کند.

داکتر عبدالله به نماینده گی خودش، طرف قابل ملاحظه ی قبول بحث منطقی ست و از آدرس او، هنوز امید ها برای حل معضلات، از جناح های مخالفان داخلی، به تمامی بُریده نشده اند.



- رسوایی آن روز

جامعه‌ی ما به گونه‌ی عجیبی در تناقص فکری و عملی، گیر مانده است. شعارها به نوعی و اعمال به نوع دیگر. مدافعانی که در زمان حضور شوروی، توجیه می‌شدند در زمان حضور امریکایی، لعنت می‌شوند؛ زیرا مفاهیم حضور خارجی در خلط معنی، در معجون سیاسی، به شرابی می‌مانند که معلوم است از نوشیدن آن، چه حاصل می‌شود. به اصطلاح حامیان عدالت اجتماعی و مردمانی که از حربه‌ی نقد برای مدعای قومی، استفاده می‌کنند، در انتقال تابوها و پرستش توتم‌ها، پارادوکسی را به نمایش می‌گذارند که اگر سخن آنان در احاطه‌ی قوم است، چه نیازی که از پسوند‌های «ملی» در مقاصد قومی، ملات می‌سازند و از این مخلوط، تعمیری ساخته می‌شود که وقت پوست افتادن آن، تماشای معایب از پی تا پایان، ثابت می‌کند «بار کج، به منزل نمی‌رسد!»

سال گذشته در ۱۸ سنبله، در اجتماعات مردمانی که از ظاهر آنان پیدا بود، چه کاره و از کجا استند، پیام‌ها و لوایحی منتقل شدند که بدون شک با تاثیر روانی ناشی از این بدفعلی، می‌توان فاتحه‌ی کسانی را خواند که از دست آویزهای دروغ در عرصه‌ی سیاسی، استفاده می‌کنند. شماری با پوسترهایی که به همه جا زدند، ناهنجاری‌هایی را اثبات کردند که چه گونه‌ی آن چه برای توجیه افراد «مسئله دار» می‌سازیم، در اصلیت‌های بروز می‌کنند که دیدیم.

در چند سال اخیر، معضل اندیشه ورزی از این جهت که افراد و اشخاص حزبی اقلیت‌های تباری را چه گونه می‌توان ملی

ساخت، در قوم گرایی ها و تمایل به منافع شخصی و کوچک گروهی، همانی نشد که به هر صورت، برای لحاظ منافع ملی و حساسیت های زمانی، شماری خواسته و ناخواسته مثلاً اشتراک در برنامه های مسعودی، ربانی و امثال آنان را در ایجاد اتحاد و همفکری، توجیه می کردند. این که این عمل، چه قدر خوب یا زیان آور بود، در بحران طولانی افغانستان معاصر، در کارنامه ی طرف هایی که مصیبت آفریدند، پنهان نیست، اما سال ها به اثر خالیگاه افکار ملی که پس از هفت ثور تا سقوط امارت اسلامی طالبان، مُشَبَّک کردند، اما افغانی نشد، زمانی که بار دیگر در شراکت خارجی، به شرح سیاست پرداخته اند، اغراضی به میان می آیند که اگر شماری از حامیان احساساتی مرحوم احمد شاه مسعود به جاده ها می آیند و در کسوت هر کاره، افغان ستیزی می کنند، در گام نخست، افاده ی خامی هایی ست که شخصی به نام «قهرمان ملی»، اگر نتواند احترام غیر تاجکان را برانگیزد، چه کسانی سلب امتیاز می شوند که با حلقه در اطراف ماجرا های کوچک تنظیمی جمعیت - شورای نظار، با همه جای افغانستان، کار دارند.

پوسترها و لوایح حامیان مرحوم مسعود در ۱۸ سنبله ی سال گذشته، به شدت تکان دهنده بودند. آنان هویت ملی را با تعبیر بسیار ستمی - سقاوی، تباری می کردند و با نمایش کوچه و بازاری، معلوم بود این عمل، بازی کودکانه در برابر بزرگ ترین قوم افغانستان است. من و بسیاری همانند من که الف و بی ای از سواد داریم، در شمار غیر همتباران مرحوم مسعود، از این نزاکت به دور نبودیم که در آشفته بازار کنونی، گردآمدن مردم در هر

محوری که باشد، اما به نام ملت و مملکت ختم شود، حداقل تا زمانی که اصلاحات با فرهنگ نقد متوازن، تعمیم می شوند، بکوشیم حتی با تمجید مخالف، به گونه ای در خیری سهم بگیریم که در سالیان آغازین حکومت حامد کرزی، تعبیر حُسن نیت بودند. بزرگان چیز فهمی بودند که می دانستند، اما مانع نمی شدند. در توجیه آنان، همسویی ما با عناصر بحران که در تجمعات ۱۸ سنبله و امثال آن، گرد می آمدند، مسئله ی ملی و برای اتحاد، امر خیر و انمود می شد. حالا که سال ها از آن تاریخ می گذرد، برعکس قضیه در ملاحظه ی بزرگانی که می دانستند، اما بر خبط های ما چشم پوشی می کردند، حُسن نیت ما در شرایطی که حضور گسترده ی خارجی، بسترهای زیادی برای سوء استفاده ساخته اند، ارباب و ترسی تلقی شد که واکنش به آن در تحریف تاریخ به عمق تاریخ تبار ما رفت و انتقاد آن در سطح بلند توهینات، به جایی رسید که در برابر هر خوب ما، چند بار بد گذاشتند. به باور من، پاسخ به این بی مهری و بی وفایی، در جایی که طرف، دست آویز افتخار داشت، با تهیه ی نسخه های انتقاد و نقد آن، بهترین درمانی فراهم می شود که با همه گانی کردن، دیری ست کسانی که «عقل شان پسان می آید»، متوجه شده اند زشت کاری + سیاهکاری، تثبیت موقف سیاسی و اجتماعی سیاهی شده که در نیازها به روشنایی کنونی، هرگز خوش منظر نیستند.

جنرال خدای داد هزاره در جمعی از افغانان همفکر چپی در خارج، سخنانی ایراد کرده بود که با انتقال آن ها در شبکه های اجتماعی، وقتی نوبت مناسبت ها می رسد، علاقه مندان به نقد، دیگر بی میل نیستند استفاده نکنند.

جنرال خدای داد هزاره:

«از همه اولتر، تشکر از شما که برای ما وقت دادید! در این جا، من به نماینده گی از عده ی کثیری که در لندن در آن جا وجود داشتند، سلام ها و احترامات دوستان و افغان های مهاجری که در آن جا بودند، بر شما و از طریق شما به فامیل های شما و به تمام افغان هایی که از سرتاسر اروپا و امریکا و نماینده گانی که در این جا تشریف آورده اند، از صمیم قلب می رسانم و از طریق من احترامات را تقدیم بکنید! مردم ما ملت ماست که هیچ وقت این، فراموش هیچ جنرالی نمی شود. به خصوص ما که سوگند یاد کرده بودیم و تحلیف عسکری را به جا آورده بودیم که برای افغانستان، برای حاکمیت ملی، برای تمامیت ارضی و ستر سرحدات کشور، تا پای خون و تا جانی که در بدن داریم، خدمت می کنیم.

... در شهر کابل، به قوت خود، آمده نتوانست. این را شما مطمئن باشید که او [مسعود] به زور و فشار روس ها در کشور ما به میان آمد و ارتباط او را با تایید این گپ... که من قوماندان فرقه ی ۲ بودم در پنجشیر، برای یک تعداد نظامیان دقیق معلوم است. من هفت سال در پنجشیر، فعالیت محاربه وی را انجام داده ام. وظیفه ی من، دیسانت کوماندو است. ما سیصد و چند پرتاب هوایی کرده ایم... به آن ارتباط، ارتباط آقای مسعود، از امروز نیست. او وقتی در سال ۶۱، اوربند همراه شوروی را اعلام کرد، همراه افغان ها، اوربند نداشت؛ همراه وزارت دفاع افغانستان، اما همراه شوروی ها، دقیق اوربند قوی داشت. مشاورین آنان می آمدند و می رفتند و حتی هلیکوپتر ها، داخل دره ی پنجشیر می شدند و اینان از آن وقت، این گپ ها را سازماندهی کردند. ما از

ذهنیت متنازع / ۲۰۹

مشاورین پرسیان می کردیم که برادر، این چه رقم است؟ می گفتند که مربوط به ماست. مربوط به قوای ماست و مربوط به شما نیست!

... خصوصاً آقای مسعود که وزیر دفاع دولت اسلامی افغانستان بود. او خدمت بزرگی در کشور انجام نداده است. پیش تمام ملت افغانستان، تنها کسی که مسوولیت دارد و مسوولیت همه بدبختی ها به دوش محترم انجنیر احمدشاه مسعود است!»
از طریق لینک زیر، کلمپ ویدیویی جنرال خدای داد هزاره را تماشا کنید!

<http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/videos/getmovie.jsp?vd=569>

چنان چه آوردم در تناقض های آشکاری که در حرف و عمل مخالفان این کشور می بینیم، اندیشه از این بابت که بالاخره در افغان ستیزی های آشکار، با مجموعه ی کاربردی مخالفان این مملکت، چه شانی برای آنان باقی می ماند، نحوه ی استفاده از ابزار هجومی در حد برداشت های بازاری، همانند هتاکی هایی که حالا دامنگیر خودشان شده اند، حیثیت کسانی را ضرب صفر می سازند که مثلاً به مناسبت ۱۸ سنبله، روز رخصتی دارند.

گروهک مخالف که در حد بی شعوری، سقوط کرده اند، در نمونه ای که مثال نداشت، رازی از خلوتی را افشا ساختند که تاثیرات روانی آن بر اقوام توهین شده، دیری نخواهد ماند تا همانند ستمیان افراطی و شوونیست، لقب قهرمان ملی را به «قهرمان خلق های تاجک»، تعدیل کنند.

صرف نظر از هویت شناسی، تبار شناسی و اصالت های بسیاری که وارونه شده اند، استفاده ی ابزاری از اشتباهات، بی سوادی ها و بی فرهنگی های مجریان سیاست های بیگانه در چند دهه ی اخیر،

پیش تر از همه، به حدودی خدشه می زنند که در جو کذب و تبلیغات، یک فرد معمولی را در حد ملی، به خورد مردم داده اند. «سخنان ناشنیده ی مسعود»، کلب صوتی نه چندان طولانی ای ست که با شنیدن فقط چند دقیقه ی آن، نتوانستم به خود نلرزم. این کلب صوتی در دقتی که کرده اند (جدا سازی تصویر از صوت) اجازه نمی دهد کسی را در جمع کسانی بشناسیم که با چهره ی کاملاً متفاوت، همانی که خبره گان می گفتند و ما باور نمی کردیم، با ادیاتی که هیچ تفاوتی از بیان هتاکان کنونی ندارد، مانند آدمی که دچار تسخیر روح یک ستمی شده باشد، چنین می گوید:

«و در افغانستان هم تمدن های مختلفی که بوده... همی» (همین) [همین] یک تعداد مردمی که در افغانستان به نام قوم تاجیک، زنده گی می کنه [می کنند]، باشندای [باشنده گان] اصلی وطن افغانستان همی مردم اس [است] نظر به تاریخ اصلی ترین باشندای... ای اس [این است] که یک تمدن کوچکی پیدا می کنن و میان [می آیند]. همالی [همین حالا] نمی بینی که در هر جایی که قوم تاجک اس [است] در شهر هاس [هاست] همی بازار در دست از همی [از همین] مردم است. خودت برو در اور گون، تاجک ها را سیل کو [نگاه کن] که بازار اور گون در دستش اس [است]. بازار گردیز در دست از همی مردم اس. هر جای بازار هاس. یک دور سیر خوده [خود را] تیر کده [سپری کرده اند]. آمدن تمدنه بلد شدن و سقوط خوده کدن. همو طُر [طور] که اووو... چیز، چه نام داره؟ همی اوزبک ها آمدن در زمان ... کی و کی و کی و سلاجقه و هر یک در حدی رسیدن و

سقوط کدن و به همی سلسله اقوام، مردم دگی [(دیگری)] بودن در جنوب افغانستان پشتون ها که ای مردم دو-سه صد سال پیشتر، اصلاً نه فرهنگی داشتن، نه تمدنی داشتند، نه مدنی داشتند و بودن در همو جا و می بینین که همو خاصیت های خوده تا بالی [(تا به حالا)] حفظ کرده و میایه [(می آید)] همی مردم از جنوب شروع می کنن تا یک دفه دولتی را در این جه [(جا)] تشکیل میده [(می دهد)] و ای دولت دوام کرده تا به امروز. انشاء الله تشریح کردم! در این جه همقه [(همین قدر)] اکفتا می کنیم. ایره [(این را)] از خاطری تشریح کردم که باز در گپ های بعدیم در وضع فعلی افغانستان، ایره باید تشریح بکنیم. ای است از نقطه ی نظر اقوام، ترکیب ما و شما که پشتون که آمدن یک قومی که از تمدن دورتر بودن، دو-سه صد سال پیش، آمدن آرام آرام باضعفی که دگا [(دیگران)] در تمدن ها دارن، خود را تطبیق کردن و یک حکومت فامیلی، یک حکومت قبیله وی ره [(را)] ده [(در)] افغانستان، تاسیس می کنن.»

برای شناخت بهتر کسانی که در جایگاه نقد در افغانستان می ایستند، ادبیات بیان مسعود را همان گونه که می گوید، تایپ کرده ام. صرف نظر از سُستی چنین بیانی که در همه جا، مشکل سلاست دارد، مغلطه از رهگذر مفاهیم تاریخی، قهرمان به اصطلاح ملی را چنان فراگرفته که رهروان او در استفاده از این یاوه ها هرگز نمی اندیشند اگر قرار بود خود را در آینه ی شما

بینیم، چه نیازی به لعن و نقد حاکمیت های سقوی می رفت؟ از طریق لینک زیر، کلپ صوتی ۲۹ دقیقه یی مسعود را بشنوید! گزیده ی تایپ شده ی بالا از ثانیه های اخیر دقیقه ی ۱۳، شروع می شود.

<http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/videos/getmovie.jsp?vd=573>

پس از شنیدن این کلیپ صوتی، بسیاری از افغانانی که ظاهراً و به نام مصالح ملی، خموش مانده بودند، هنوز به رعایت حرمت و آن چه این سرزمین را متعلق به تمام اقوام آن می کند، به ناشرانی لعنت نفرستادند که به اثر عقده و خباثت، اجازه نمی دهند چهره ی مصنوعی او نیز مصدر خیر شود. پخش جمعی در شبکه های اجتماعی، حتی در سایت نیمه تاجکی «تاجیکم»، این سخنان قهرمان به اصطلاح ملی، کسانی را آسیب می زند که برداشت ها و تحلیل های کودکانه ی مسعود را جدی گرفته اند. من تمام آن کلیپ صوتی را نشنیدم. یعنی نتوانستم؛ زیرا بسیار زشت و سرپا جهل و بی سوادی گوینده را محرز می سازد.

می دانم تاثیر روانی و فکری آن چه آورده ام، چه گونه به خشمی منجر می شود که هنوز بسیاری از جامعه ی ترکتباران و پشتون ها، از اصلیت گروهکی بی خبر مانده اند که اینک رهروان شان، بی هیچ تعقلی، فقط برای خبث ذاتی و حیات طفیلی، حاضر شده اند از آن بخش کارنامه ی کسی مستفید شوند که اگر یک ترک یا پشتون افغانستان، او را در تریبون توهین بشناسد، واقعاً حیثیت او به عنوان قهرمان ملی در حالی که در هر ۱۸ و ۸، در حد ریکارد توهین شده گان رسیده اند، چه مفادی برای کسانی دارد که از اعتبار آنان در سیستم دولتی حضور دارند و مهمل می بافند که به اثر احسانات در واقع نامعلوم، افرادی سود ببرند که در حد دست آویز قهرمان به اصطلاح ملی نیز چیزی ندارند.

در این احتیاط مضر و مصالح ناثواب، بالاخره در کورسوی خیر، در شرایطی که دشمنان داعشی، به کسی رحم نمی کنند و نتیجه ی چهل سال خودفروشی به بیگانه، هیچ تفاوتی به حال

پاکستانی، ایرانی و روسی ای نمی کند که حاضر اند برای منافع خویش، جای دشمنان و دوستان قبلی را عوض کنند، دشمنان و مخالفان، اگر طرح منطقی ندارند و از انتقاد سازنده قاصر اند، با نفرت پراگنی و نمایش آن چه در این جا مستند شد، حداقل خودشان را آسیب نزنند که وقتی یک پشتون یا یک اوزبیک، سخنان آن چنانی قهرمان ملی؟! را می شنوند، از اعتبار و امتیاز چه کسانی کاسته می شود؟ شاید هموطنان، اعتراض کنند که این سفارش، خود به قبول خودسانسوری می ماند؛ اما می گویم به لحاظ سیستم آلوده ای که میکروب ها را در مغز استخوان ما رسانده است، در حد شرکای داخل انحصارات دولتی، هرج و مرج به سطحی نرسد که دیدیم همین ها در دو سوی مخالف و سهامدار، حاکمیتی را صدمه می زنند که اگر تضعیف می شود، در کنار خودشان، ملت را غرق می سازند؛ هرچند این تعبیر به حد «کفن کش سابق» نمی رسد، اما در جلد شرکای دولتی - مدنی، خوب است آگاه شوند باب اصلاح آنان با سرکوب، خانه جنگی را به میان دولت می کشاند.

در واقع تفهیم این حقیقت که زشتی و عمل بد، در آن چه کشت کردی، درو می کنی، اگر مردم را تحریک کرده است در مقام دفاع، جبهه ی گسترده ی فرهنگی - رسانه یی بسازند و با گذشت هر روز، اضطراب و ترس هتاکانی را بیشتر کنند که حالا از لعن، نفرین، تمسخر و استهزاء، کمتر به فکر همه گانی شدن ۸ و ۱۸ استند، شراکت در این امر خیر برای ذهنیت دهی، خوب تر از کرداری ست که در آلوده گی ها و انحرافات فکری، تر و خشک را می سوزاند.

با وجود سوزنده گی و گزند ناشی از بی حرمتی ها، هنوز هم اصل اصلاح با کار فرهنگی را ارجح می دانیم. این به شان ماست؛ زیرا از انتساب سقاوی، مبراییم.

یادآوری:

کَلپ ویدویی جنرال خدای داد هزاره و کَلپ صوتی مرحوم احمد شاه در یوتیوب و شبکه های اجتماعی، به آسانی بروز می شوند. کَلپ صوتی مرحوم مسعود را سایت ها و وبلاگ های افراط گرایان تاجک، به نام «سخنان ناشنیده ی مسعود»، هنوز در خود دارند.

شرح تصویر:

نمایشات بی کاران سقوی در ۱۸ سنبله ی سال ۱۳۹۵ش در کابل.



آیا کسی تضمین کرده می تواند که پس از خروج نیروهای نظامی خارجی از افغانستان، افغان ستیزان می توانند با آن حقارت تاریخی فقر سیاسی دهقانی، دو ارتجاع سقوی، وطن فروشی به

روس، وطن فروشی به کُل دنیا و بالاخره غصب هزاران جریب زمین، دزدی میلیارد ها دالر، نقل و انتقال قومی به کُل جای افغانستان، روسپی گری های نوع پدرامی برای استخبارات منطقه، دامن زدن به تفرقه ی قومی، مدیریت عمدی جنگ در مناطق پشتون نشین و توهین های زشت به اکثریت (پشتون ها) بی مجازات، تسویه ی حساب و محاکمه، راحت-زنده گی خواهند کرد؟

می بینید گروهکی که از قواره و لباس و شعار شان معلوم است از یک قوم و یک منطقه استند، با آن همه گذشته ی زشت و حضور سیاه کنونی، حالا طلبگار هم شده اند. من از عاقبت این ها می ترسم. تجربه ی سیاسی حضور چهل ساله ی شان، زخم های عمیق نفرت، ایجاد کرده است. یعنی زخم های ناسور. این مردم اگر عقل داشته باشند، حتی یک لحظه را هم نباید برای عذر خواهی، التماس و تضرع از مردم افغانستان، از دست دهند. آنان محال است پس از خروج نیرو های خارجی، بتوانند در حکومتی ابقا شوند که ۷۰ درصد آن را به زور بیگانه گرفته اند و از حیثیت آن، نه فقط کُل جهان را دیدند، بل در داخل، صاحب هزاران جریب زمین، هزاران خانه و میلیارد ها دالر شده اند. به جای این همه استفاده، آن چه دادند، تعیم زشتی، نفاق و خیانت بود/ است. فکر می کنم اولین مردمی که با خروج نیرو های خارجی از افغانستان، تنها بمانند، همین ها استند.

- کودکستان سیاسی

درگیری داخلی باند شر و فساد، روی کار یا بی کار ی عطا محمد نور، دار و ندار وجاهتی را بروز کرد که در واقع بسیار هم وجود ندارد. زیر سوال بردن پرستیژ به اصطلاح جهادی و مقاومتی داکتر عبدالله، موضع گیری های سایر پکول به سران بی کار و بالاخره این که در این خانه جنگی تنظیمی، بی خانمان ترمی شوند، آنان را به حربه های مختلفی متوسل می کند.

عطا محمد نور با دمیدن به سرنای مخالفت و دهل تفرقه، زود چهره ی کاذب سیاسی (گویا مردمی) را از دست می دهد، اما داکتر عبدالله با گرو گرفتن تذکره ی الکترونیک، دوباره به مرجعی بازگشت که در تمام حیات سیاسی آنان، پشت جبهه ی خیانت به این مملکت، بوده است.

پیروان شر و فساد که خوب ندارند، همه در تمام طیف ها، یک سره در برابر واقعیت های مسجل این کشور که از پشتوانه ی میلیون ها مردم برخوردار است، نه فقط فایده نکرده اند، بل با تجرید از واقعیت های افغانی، خودشان را منفورتر می سازند. از انحصارات قومی تا رو آوردن به توهین، هتاک و بی حرمتی، وقتی نوبت دیگران رسید، آنان را برآشفته می کند که هنوز هم در درمانده گی عقل نفهمند که چرا تابو ها و توتم هایی آنان نه فقط نقد می شوند، بل به حد مسخره گی رسیده اند.

رییس اجرائیه در جلسه ی شورای وزیران، انتقاد به جای عیب‌دالله بارکزی را بی ربط به موضوع تذکره دانست. در واقع جبهه گیری گروهک کوچک منسوب به سمت و منطقه ی قهرمان به اصطلاح

ملی در آخرین بی شرمی (جمع آوری امضاء علیه درج کلمه ی افغان در تذکره) آنان را متوجه نکرده است که با چنین عملی، بسیاری از مفاهیم مرتبط به ملی، از جمله قهرمان به اصطلاح ملی نیز اتومات از زمینه ای حذف می شوند که در ۳۰ ولایت کشور، اصلاً پایش نرسیده بود.

آقای عبدالله از درک واقعیتی عاجز آمد که با استدلال «بحث های جدی ای در مورد تذکره وجود دارد»، غافل شده اند که دیگر حوصله ی مردم از این گروهک، به سر آمده است. در حالی که گسترده گی نقد به همه جای جریان های تاریخی و کنونی ارتجاع، تنظیمی، حزبی و ستمی رسیده است، بازیگران کودکستان شر و فساد خیال می کنند با قواره در برابر واقعیت ها، می توانند حقایق را تحریف کنند.

بدون شک در اعتراض عیدالله بارکزی، خشم بی نهایی نهفته بود که اگر روی مصالح و خیراندیشی، اجازه دادیم عاملان دوسیه دار، محترم بمانند، این احترام بسته گی به رعایت دو طرفه دارد.

کسانی که سوژه یابی در مسایل ملی را فرصت های تبارز می دانند، در این جو کاذب به دیگران نیز فرصت می دهند که همانند عیدالله بارکزی، توجیه کنند در چهل سال اخیر، شخصیت هایی که شایسته گی اوصاف واقعاً ملی داشته باشند، وجود ندارند.

بسیار مشکل است تابو ها و توتم هایی نشکنند که زایران آن ها، اگر به باور ها و حدود دیگران، قایل نیستند، از درک این حقیقت عاجز می مانند که اگر به دیگران احترام نگذارند، احترام نمی شوند.

خودنمایی جدید تیم عبدالله با گروگان گیری تذکره ی الکترونیک، این گروهک کودکستان سیاسی را وارد بازی دیگری

کرده است که برای شان گران تمام می شود. ما می پذیریم که اگر در سست سالاری حاکمیت قره قل (کرزی)، هراس از تنظیمیانی که به لطف امریکایی و در سایه ی خارجی، وارد حکومت شدند، در ضعف های آشکار مردمانی که به ناحق زمام امور مردم را به دست گرفتند، فضای باز انتقاد بی جا باز نمی کرد، مسئله ای به این اهمیت، جزو سوژه هایی نمی ماند که اگر کسی آزرده یا ناراض شود، بلافاصله در کسوت افغان ستیز، ظاهر می شود. تعدادی به خیال این که با چنین عملی می توانند امتیاز به دست آورند، حساسیت های مردم را با نفرت گسترده، باعث می شوند.

ما می گویم اگر در حضور سیاسی- اجتماعی اینان، هیچ خیری نیست، به مصداق «مرغ کم، مرداری اش کم»، بگذار نباشند! اما اجازه ندهیم که یک مملکت و یک ملت، فدای سر موهای رنگ کرده و ریخته ی مردمانی شود که هرچه بگویند، اما از توجیه این حقیقت درمانده می شوند که در ساحه ی عمران، اقتصاد، رفاه و امنیت مردم، چه فایده ای داشته اند؟

عیدالله بارکزی، حقیقتی را بیان کرد که در نقد تاریخ راستین و دروغین جهاد و مقاومت، معلوم بود مردمی که پای شان به ارزگان، کندهار، پکتیا و به همین گونه به اکثر مناطق افغانستان نرسیده، اگر از سایه ی واقعیت های افغانی، کنار بروند، بلافاصله به واقعیت هایی مبدل می شوند که تعریف کارنامه ی مسعود در همان دره گک کجکن / پنجشیر است.

به کودکستان سیاسی یا تشکیل اضافی دولت، هشدار می دهیم که با مردم مواجه نشوند! اگر فرهنگ انتقاد به تمام مفاخر کذایی،

سرایت کرده، نوبت گریبان‌گیری از خاینانی که به خاطر امتیازات نامشروع، تبارزات کاذب و دوام انحصار و سلطه‌ی یک گروهک کوچک، تلاش می‌کنند نیز می‌رسد. به صراحت می‌گویم صبر ما را امتحان نکنید! طرف‌هایی متوهم که در نفی واقعیت‌های جهانی این مملکت، به خیال استفاده‌اند، بدانند که اگر این واقعیت‌ها (افغان و افغانستان) برای ما ارزش دارند و امتیاز شمرده می‌شوند، پُر واضح است که از آن‌ها حمایت می‌کنیم.

در درازنای کار گسترده‌ی رسانه‌یی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زور می‌زنند تا از مدرک توهم تاریخی یا تحریف حقایق، برعکس شوند (به جای اکثریت) اما همین‌ها در دهن کجی و قواره، غافل‌اند که اسناد و مدارک ما واقعیت دارند، پذیرفته شده‌اند، جهانی‌اند و از همه مهم‌تر، میلیون‌ها پیرو دارند.

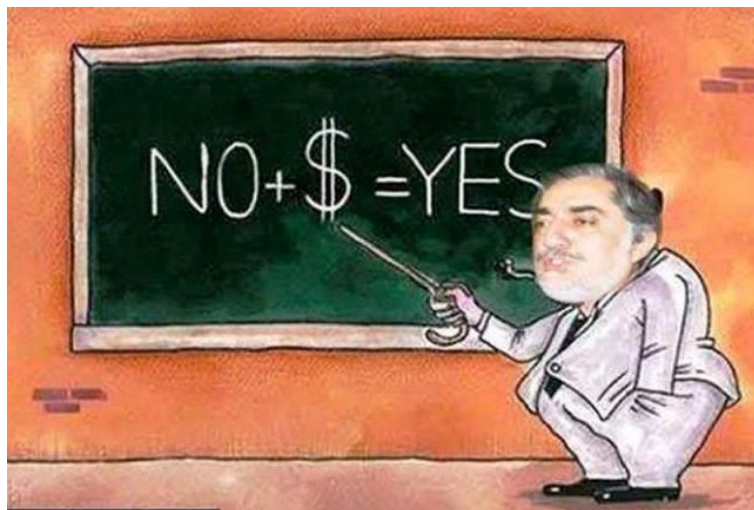
خاطرات من از کودکستان، بیشتر حول بازی‌های کودکانه‌ای می‌چرخد که نمی‌دانم چرا هر باری که تیم عبدالله را می‌بینیم، ناخودآگاه تداعی می‌شوند. آن‌چه مرا بیشتر متعجب می‌سازد این است که تعریف ما در آن زمان، بهتر از «کودک» نبود، اما در کودکستان سیاسی کنونی، همه کلان‌سال‌اند؛ هرچند سالیان کودکی من مصادف با حاکمیت کمونیستی بودند، اما در همان روزگار سیاه و خونین نیز مفاهیم ملی که معنی وقار و حیثیت مردم می‌شدند، جزو آموخته‌های اولین، به یادم‌اند که ریشه‌ی فهم بسیاری از مسایل کلان، سترگ و بزرگ خوانده می‌شوند و از همان آموزه‌هایی سرچشمه دارند که یاد می‌دادند. بنا بر این در سالیان مکتب سوزی، کوهنوری، صحراگردی، تبادل‌ی نفرت، آدمکشی و خیانت، اگر از ساده‌ترین مفاهیم میهنی عاجز آمدند،

تصور کودکانی که آدم های بزرگ داشته باشد، راحت می شود.

به ریاست اجرائیه!

در این مملکت اولویت های انسانی، هزاران مشکلی وجود دارند که ایجاب می کنند علاقه مندان به کرسی و حکومت، در نوبت کار، نشان دهند اگر دست آویز جهاد و مقاومت، کهنه شده، آیا آنان آن قدر توان دارند که با ارائه ی برنامه و کار، سراغ مردم بروند؟

در جریان مبارزات انتخاباتی، تیم عبدالله، همیشه از بحث روی برنامه های کاری و ارائه ی خدمات، فرار می کردند. بنا بر این بی خود نیست که با حیثیت و آبروی یک ملت، بازی می کنند.



- مدیون و مقروض

همیشه از این بابت، گلایه داشته ایم که جانب مقابل (مخالف) را از حیث ارزشمندی، طرح نمی کنیم. ادعای افغان ستیزانی که بعضاً محیلانه از ایده های گسست (تجزیه) وسیله می سازند و تا بی نهایت دنائت، سعی می کنند استفاده ی سیاسی بکنند، یا برعکس در جایگاه افرادی که از ترس قضاوت عمومی، می خواهند با خلق سوژه، خود را وقایه کنند، این پرسش را همیشه در هوا مانده است که چرا از خود نمی پرسیم بازیگران چهل سال اخیر، به ویژه از غیر پشتون ها، چه دست آورد های عمرانی، رفاهی، فرهنگی و ستودنی داشته اند؟

بوزینه ای از جنس تغییر جنسیت سیاسی که از مدتی ست سقوی (قوم گرا) و ستمی (وطن فروش) شده، در رسانه ها از بی عدالتی صحبت می کند. باری در مقاله ای نوشته بودم که در جا هایی به اثر عدم کفایه ی نیرو های امنیتی که می دانیم بخشی از داوطلبانی تشکیل شده اند که برای فرار از بی کاری، به اردو می پیوندند، مسوولان ولایت هلمند، مدعی شده بودند که «اکثر آنان در قرارگاه های خویش نشسته اند و فقط معاش می گیرند.»

نشان دادن صورت ارقام تلفات سربازانی که گویا پشتون نیستند، در حد استعمال رسانه یی، بارها از سوی افغان ستیزان، مطرح شده است.

اصولاً پس از سقوط طالبان، طرح انحصار دولت توسط تنظیم ها، به ویژه باند شر و فساد، روی انحصار اردو، پولیس و امنیت ملی می چرخید. وزارت داخله با ۹۰ درصد تشکیل غیر ملی که در اختیار اعضای جمعیت - شورای نظار است، یکی از بی کفایت

ترین وزارتخانه های کشور شمرده می شود. در این سلسله، احاطه ی آقای کرزى با سیستم امنیتی تنظیمی، از تلاش های خائنه ای بود که از همان آغاز تاکنون دنبال می شود.

خلاف انتظار مخالفان طالبان، حضور نیرو های بین المللی، چنانی که گمان می شد، نتوانست در طبیعت افغانستان، تغییر وارد کند. شدت جنگ ها در میادین جنگ، بیش از همه از انحصارگرانی قربانی می گرفت که خیال کرده بودند با حضور بی رویه در اردو، سقوطی سوم، رونما شده است. این و نمونه های دیگر، به وضاحت نشان می دهند که ادعای عدالت اجتماعی، در حالی که از پایین اجتماع، تخریش می شویم، چه گونه به دست آویز همیشه گی شماری مبدل شده که حرص خود را عقب آن، پنهان کرده اند.

چهل سال اخیر، به ویژه از رهگذر به حاشیه کشاندن اکثریت کشور (پشتون ها) بیشترین مصایب را برای مردم ما رقم زده است. پس از مدت کوتاهی از حاکمیت تره کی و امین که به شدت درگیر تنازع درونی افراد حزبی اقلیت ها بودند، از آغاز تجاوز اتحاد شوروی تا کنون، مردم ما در کشوری که به آنان منسوب می کنند، در همه چیز عمداً و جبراً به عقب رانده شده اند.

از خیانت های پرچمی ها تا تشکیل حکومت شنیع مسعود- ربانی، افغانستان به دلیل تقسیم قدرت در ملوک الطوائفی اقلیت ها، به جایی مبدل شد که یک خشت عمرانی آنان را ندارد. تمام اولویت های کشور، عقب خواسته های شوم سیاسی ای قرار گرفته است که چنه زدن جهت به دست آوردن کرسی و قدرت بودند/ استند.

ما از خود می پرسیم که چرا در برابر زیاده خواهی ها نمی پرسیم که سهم مدنی و عمرانی معاصرین غیره ای که پشت خار جیان،

پنهان شده اند، چیست تا به موازات آن، به اصطلاح از مواضعی عقب بنشینیم که اگر سهم ساخت و ساز دولتی تسلط پشتون ها، به ویژه از زمان امیر عبدالرحمن خان تا حکومت شهید محمد داوود را بکاهیم، در این کشور، چیزی جز چند متروکه ی عتیقه نمی ماند.

چنانی که ما را درگیر انتقاد کرده اند تا با هاریت هتاکی آن، تمام مشغله ی ما دفاع از بزرگان و گذشته گانی باشد که این کشور را احیا کرده اند و در آن سهم تاریخی دارند، برعکس با تقدس دزدسالاری های تنظیمی و اقلیتی، ما را اغفال می کنند تا از خود نپرسیم کسانی که نقد می کنند، چند کیلو حیثیت دارند؟

سعی من برای تنقید افتخارات کذایی تاریخی، همیشه با این منطق توام بوده که اگر این دست آویزها را از حد استعمال سیاسی، بیرون کنیم، وقتی یک سقوزاده ی ناقل، یا همتای ستمی او نقد می کند، اگر از توهم تاریخی آریایی، خراسانی، فارسی / مجوس یا جعل تاریخی مثال نیارود، فکر کنید چه حیثیت دارند؟ اینان در محیط روستایی خویش، آن قدر عقب مانده اند که نه در گذشته و نه هم حالا، چیزی ندارند تا با ادعای تاریخی سروری و سازنده گی شان وفق دهد. با آن همه گذشته ی فلاحت پیشه گی، اگر در عرصه ی سیاسی از خود بی خود نشوند، بی دلیل نیست که جز مقاطع خیلی کوتاه و گذشته، از فهم حکومتداری عاجز اند.

مثال های فقر فرهنگی سقوی اول و دوم، ثابت کردند که چه گونه مردمان معمولی و درمانده ای که جز توهم اندیشه های چند شاعر گدا و مداح، چیز زیادی نداشتند، با نمرات زیر صفر، از آزمون اقتدار سیاسی، همیشه حقیر بیرون می شوند.

چندی قبل تعدادی اوباش و ولگرد با جنبشی به نام «ما افغان نیستیم!»، برآمده کرده بودند که یک نمونه ی زرد روی آن (حمید خر-آسانی) با یک تهدید کوچک، آواره ی دشت و بیابان می شود. در همان زمان برآمد این جنبش، چنان بودند که گویا با نوابغی مواجه استیم که اگر فقط برای یک بچه ی سقو شان، باید در تمام تاریخ، خجالت بکشیم، مردمانی که از خود، هیچ چیزی ندارند، برای قدرت، به سویه ی چند باسواد، اما بی شعور و تن فروش سیاسی که حضور بیگانه را توجیه می کنند، چه کرده اند که در برابر آنان، عظمت حضور ما و بزرگان ما زیر سوال برود!

در تحلیل ابراز وجود یک پسرک ناقل، نوشته بودم که با پکول نورستانی، زبان عقیم و ترکیبی فارسی (متشکل از ده ها زبان دیگر)، دین به اصطلاح عربی، لباس های افغانی، خارجی و بالاخره محتاج به زیرپوش های پاکستانی و چینیایی که در منطقه اش فقط با چند راس بز و گوسفند، بزرگ شده است و از تاریخ، فقط ذهنیت دهقانی دارد، در مثال چهل سال خیانت به این کشور که یک خشت را برای عمران آن به جا نگذاشته اند، همیشه از بی عدالتی صبحت می کنند. وقتی مامول شان برآورده نشود، این جا را پیتزا فکر کرده اند که گویا می شود با حق تلفی خورد، اما پاسخ نگفت.

کمی روی این فرهنگ سازی ها نیز کار کنیم که تداخل تنظیمی، حزبی و گروهی اقلیت ها در افغانستان، اگر یک دانه خشت عمران داشته باشد تا برکنار از میراث فرهنگی و عمرانی ما، از زمان امیر عبدالرحمن خان تا شهید داوود و آن چه در حاکمیت رفقا با اراده ی خلقی ها صورت گرفته اند، باعث قناعت شوند و حداقل

ذهنیت متنازع / ۲۲۵

اگر یک نقطه ی وجاهت رفاهی دارند تا با تکیه بر آن، بپذیریم اگر دار و ندار سه قرن اخیر نمی بود، حتی چیزی برای ویران کردن و خیانت در این وطن یافت نمی شد تا بر سر آن در دامان اتحاد شوروی سابق و نیرو های کنونی خارجی، خود را نفروشدند، باید به صراحت بگویند خودشان چه کرده اند؟

ناممکن است ارتجاع اول و دوم سقوی و تداخل تنظیم سالاری های کنونی را بی پشتوانه و حمایت بیگانه، به درستی بفهمیم! یادآوری:

لینک ویدیوی اظهار نارضایتی یک سقوزاده که گمان می کند با برآمد سقوی، گویا مقروض و مدیون شان استیم:

<https://youtu.be/wAntmijFVso?t=244>

شرح تصویر:

نمونه ای از زنده گی عادی اقلیتی در شمال افغانستان که در تمام آن ها هیچ نوع فوقیت مدنی یا فرهنگی، رونما نیست.



- ناهنجاری ها در تضعیف حاکمیت

نقش آن مخالفان حکومت که در رده های سهامدار و مولف، کاملاً ملموس و محسوس اند، با وجود نمای مدنی و ظاهر کار حزبی، اما در وارد کردن آسیب به توان دولت، کمتر از آن مخالفانی نیست که با روش های خشن، سلاح و زور در برابر نظام و ساماندهی دولتی، اخلال وارد می کنند و از این حیث، دولت نیازمند به کمک های خارجی، ناگزیر از بودجه ی ضعیف داخلی نیز عواید جنگ تحمیلی را متقبل می شود.

مخالفان داخل نظام که بیشترین در اعضای اتحاد به اصطلاح شمال، خلاصه می شوند، در اختیار چند روش معمول، اما گستاخانه، وقیح و دور از نزاکت، به دشمنانی می مانند که در بستر نیم قرن عداوت های ضد افغانی، رشد کرده اند و با انباری از فاضلاب سیاسی، به مریضانی شبیه می باشند که در درگیری بحران متداوم، به درستی پاک (نقد) نشدند. در حالی که اصلاحات در مشروطیت های نظام مقتدر مرکزی، میسر می شود، ایده هایی مکتب و ایسم شده اند که در تعاریف مکاتب سیاسی، جایی که مثبت باشد، برای آن ها وجود ندارد.

سهامداری، انحصار، تبعیض، تعصب، گرایش های قومی، منطقه یی، زبانی و حزبی، اشکال متنوع آن مخالفان طالبان را نشان می دهند که در ۱۴ سال گذشته سجل شدند و در آینده ای که به درستی معلوم نیست، تقلا می کنند تا حضور آنان به صورتی ابقا شود که بدون شک، پروسه ی قانون مندی جامعه را در ناهنجاری هایی از این قبیل، سال های دیگر به تاخیر می اندازند.

حیف و میل منابع دولتی با حضور مخالفان داخل حکومت، به اندازه‌ی بزرگ، گسترده و آلوده است که شرح آن‌ها به دلگیری خواننده می‌انجامد؛ زیرا وفرت رسانه‌های همه‌گانی و وسعت شبکه‌های اجتماعی، هرگز اجازه نمی‌دهند خلوت‌های راز به میان آیند؛ اما آن‌چه بایسته است در احساس مسوولیت وجدانی و ملی، در سلسله‌ی روشنگری‌ها به جسارت بیان کنیم، نقد روش‌ها و سلوکی‌ست که مخالفان داخلی، به خصوص در زمان کم‌آوردن یا انجام تاریخ مصرف، دست‌آویز می‌سازند و به این‌گونه، رُخی رونما می‌شود که در زمان تصدی، وانمود می‌کردند اندام‌های ستر شده با چند دست‌دریشی و چهره‌های آرایش‌شده، می‌توانند گذشته‌ی مردمانی را پاک کنند که در وقت ناراحتی، ظاهر می‌کنند و از تبارز آن، به فرهنگی متوسل می‌شوند که می‌بینیم تضاد دو صورت جنگلی و شهری، در واقعیت دیگری رونما می‌شود که به راستی، به قول انگلیس‌ها «انسان، به لباس شناخته نمی‌شود!»

مشی مخالفان داخلی حکومت در چند محور، نیازمند تفسیر و تحلیل است. این‌که چه‌گونه آمدند (به زور خارجی)، ابقا شدند (باز هم به زور خارجی) و می‌خواهند بمانند (با توسل به ریا، بحران و خارجی) ابعادی‌ست که در فراغت از اندیشه‌های بسیار، به راحتی سوژه‌های مورد نیاز نقد را در اختیار ما قرار می‌دهند؛ اما آن‌چه در زوایای این واقعیت‌ها، بسیار به راحتی به نظر نمی‌آید، عدم شکران و ناسپاسی در برابر وفور نعماتی‌ست که در همان ستیز جاهلانه و بدقواره، افغانستان و واقعیت‌های تاریخی و سیاسی آن را نقد می‌کنند.

سر زدن به نشریات جریان های معروف به سقاوی و ستمی، در جایی که بحث تاریخ و دست آورد ها باشد، به زودی سرنخ های زیادی برای رسیدن به حقایقی را نشان می دهد که می بینیم مخالفان داخلی نظام از نوع شر و فساد، در حالی که از حیف و میل، اشباع شده اند، در عدم درک واضح از مکتب های سیاسی و نبود همفکری و همسویی، در اختیار سلوک خاص برای مبارزه، به ادبیاتی متوسل می شوند که به نحوی تمسخر به ریش خودشان می باشد.

در جایی بزرگی به درستی اشاره کرده بود: اپوزیسیون های زمان کرزی که بیشتر با رهبری ملا ربانی، احمد ضیاء مسعود و مجموعه ای دیگر بازیگران مقصر و خاین، ردیف می کردند، در حالی که اکثراً اعضای بر حال حکومت بودند، در برابر حکومت صف می زدند و با انتقاد بر آن، به گونه ای خودشان را نیز نقد می کردند. فکرش را بکنید، معاون بر حال کرزی به نام معاون اول (احمد ضیاء مسعود) وقتی در کنار خُسُرش (ملا ربانی) در جبهه ی منتقد حکومت، قرار می گرفت، بیش از این ریشخند، چه چیزی می تواند حاصل شود که در چنین مقامی، خودشان را مسخره می کردند؛ زیرا آنان در موضع منتقد، به حکومتی می تاختند که با صلاحیت های بی حد و حصر، در آن می خوردند؛ تاراج می کردند و در یک سیستم انحصاری، اما هیچ چیزی را قبول نداشتند. بار ها آورده ام، در تاریخ نویسی آینده، نباید تمام تقصیر در گردن چند ردیف پشتون های راس نظام شود؛ چون با تقسیم قدرت در درصد بالای غیر پشتونی، میزان ناکامی ها به همان اندازه ای تقسیم می شود که دیگران سهم داشتند و در قدرت

بودند. آنان (اقلیت‌ها) صلاحیت‌های کافی مدیریت، مصرف، استخدام و تطبیق سیاست‌های دولت را داشتند. در کوتاه‌نوشتار کنونی، حذف نقابی مدنظر است که در منظر نقد مخالفان داخلی که ژست و اکت مدنی-دیموکرات و فعال فرهنگی گرفته‌اند، جلوچشمان کسانی را می‌گیرد که در برخورد با یک طیف آلوده‌ی سیاسی و زاده‌ی بحران، برخورد عاطفی می‌کنند و در عدم وضاحت تعاریف منافع ملی، امتیاز می‌دهند و زمانی در ناگزیری عدم درک واقعیت‌ها، باج می‌پردازند. تعقیب‌مخطوطات مخالفان در درک آن‌چه در عقب‌نقاب، نگه می‌دارند، تعدادی را به عدم بصیرت می‌کشاند که یا از هراس یا هم‌از بی‌خاصیتی، سفارش می‌کنند از دریافت‌نشرات ضد افغانی، ضیاع اوقات حاصل می‌شود. در این‌که تفکیک میان کار بازاری و مستهجن، با سطوح بالایی مخالفان، اصل است، اعتراضی نیست؛ چه می‌دانیم سخافت و وقاحت نقد پایینی‌ها، نه فقط انتقاد، شمرده نمی‌شود، بل صورتی از سنت سقاوی-ستمی‌گری جهت تعمیم فرهنگ‌های ابتذال به منظور دامن‌زدن به مسایل قومی و گرفتن ماهی از آب گل‌آلود است؛ اما خوانش صفحات و نشرات رده‌های بالایی، به خوبی کمک می‌کند تا بدانیم در تجربه‌ی ۱۴ سال شراکت‌های تحمیلی و غیر ضروری، چرا پس از آن همه‌الطاف، عاطفه و قبول غیر عادلانه‌ی توزیع قدرت، کسانی که از روزهای بد زنده‌گی با شیش، خواب در مغاره‌ها و فرار تا کولاب، حقیر، فقیر و توهین‌شده بودند، در طی طریق واقعیت‌ها، وقتی با زور دیگران، تحمیل می‌شوند، «از خود کش بیگانه پرست اند؟»

تحریف افغانستان و ارزش های مهم مدنی، فرهنگی، تاریخی و اقتصادی در ادوار معاصر، مهم ترین سوژه های متن مدعی آن مخالفانی ست که در کمترین کار فرهنگی برای تبیین واقعیت های بسیار مهم تاریخ معاصر، ره گم گشته تر از هر وقت، با کسانی شریک کار می شوند که اکثراً در خالی بودن نقد اندیشه، فکر و ملموسیت های سیاسی شان، سود می جویند و بی جا نیست، در حالی که مصایب دو حاکمیت سقاوی، بدترین های تاریخ مایند، تجربه ی سوم (حکومت ائتلافی کرزی) و آن چه برای بحران در صورت چهارم می خوانند، می خواهند وانمود کنند شرمساری های شان در برابر طالبان را فراموش کنیم و در پی آمد مصایب و زیان هایی که از تجربیات سقاوی، ربانی و رهروان کنونی آنان یافته ایم، نقد ما، همواره در گریبان بزرگانی بماند که به اصطلاح بدترین آنان، بهتر از ربانی و کلکانی ست.

برایم همواره جالب بوده است مخالفان داخلی، در حالی که از فرصت های تاریخی بیش از یک دهه، آن قدر مفاد، سود مالی و سیاسی به دست آورده اند که معلوم است با گذشته و حالی که دارند، در هیچ کجای دنیا، میسر باشد، اما مشی آنان به خاطر تضعیف، در حالی که به گریبان خودشان نیز آویخته است، همواره می کوشند با نقد غیر متوازن، جانبدارانه و به نفع خویش، واقعیت های تاریخی، سیاسی و کنونی افغانستان و افغانان را نادیده بگیرند.

در واقع تحریف و کم نمایی واقعیت های پُر ارزش ما از سوی مخالفان، اختیار روش هایی ست که در عدم تعهد اخلاقی، وجدانی و ملی، ناهنجاری ها در تضعیف حاکمیت را در زمانی که

نیاز های مبرم به کمک های جامعه ی جهانی داریم، به شکلی متباز می سازد که معلوم است با قبول احتیاجی، نیازی نیست در موضع منتقد، به گدایی «بمانند» که هر چند تا سرحد چنگ و دندان، مصروف شراکت است، اما قبول نمی کند که اگر تگدی، جرم است، شرکای مجرم، به کسانی گفته می شود که دور دسترخوان او می نشینند و بیش از همه می خورند، اما در اخیر با لیسیدن انگشتان، ناشکری می کنند که «نمکش کم بود!»

اختیار روش های منفی در نقد، گونه ای ناهنجاری در تضعیف حاکمیت و دولت شده است. این فرهنگ، دست آویز کسانی می شود که انتظار دارند، زمان حذف آنان، تاریخ ملاقات با حضرت عزرائیل باشد؛ اما از گذشته می دانیم «اگر آسیاب بابه هم باشد، به نوبت است!»





معرفی مصطفی «عمرزی»
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشریات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر. آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴

قسمت ۲۴ دقیقه یی.

ذهنیت متنازع / ۲۳۳

- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
- ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی) - منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی) - منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان) - منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م) - منتشر شده است.
- ۷- افغانستانه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
- ۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
- ۷- آریایسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادبان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزرگ).

- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.

ذهنیت متنازع / ۲۳۶

- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تاییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنخی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Controversial Mentality (To Express Opinion)

By:Mustafa Omarzai



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**